



دانشگاه تهران
دانشکده ویات‌پنوم انسانی

ناشر
دانشگاه تهران

پژوهش‌های زبانی

علمی - پژوهشی

شماره استاندارد بین‌المللی: ۲۲۸۸-۱۰۲۶

سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

جامعه‌شناسی زبان

آواشناسی

واج‌شناسی

■ **زیابایی فعل‌های سبک در زبان فارسی**
مهديه اسحاقی و غلامحسین کریمی دوستان

آواشناسی

زبان‌شناسی تاریخی

■ **پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار: سرنخ‌های آکوستیکی برای تشخیص گوینده**
هما اسدی و بتول علی نژاد

کاربرد شناسی

بندی

■ **واژه‌بست‌های ضمیری کردی مگری در گروه حرف اضافه: رویکرد بهینگی**
قادر اله ویسی، آذر وحید غلامی، صادق محمدی‌بلبان آباد و امید ورزنده

رده‌شناسی

تاریخ‌شناسی

حرف

■ **جایگاه ادغام سور شناور «همه» در زبان فارسی**
صفا صادقی اشرفی و علی درزی

روانشناسی زبان

نحو

ارتقا

روانشناسی

■ **ارتقای پیکر و ارتقای مالک در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی**
ویدا صدرالممالکی و انشناسی زبان

علمی‌شناسی

کاربرد شناسی

روانشناسی زبان

واج‌شناسی

نحو

■ **ابعاد کاربردشناختی نقش‌نمای گفتمانی «مگر»**
شاهین شیرزادی، محمد عموزاده، سیدعلی کلاتتری و والی رضایی

روانشناسی زبان

تحلیل کلام

آواشناسی

صرف

جامعه‌شناسی زبان

سا

۱

۲۹

۵۱

۷۷

۱۰۱

۱۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های زبانی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی: ۱۰۲۶-۲۲۸۸

سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مدیرمسئول: ابوالحسن امین مقدسی

سردبیر: غلامحسین کریمی‌دوستان

ناشر: دانشگاه تهران

«هیئت تحریریه»

محمد راسخ مهند	علی‌اشرف صادقی	نیکلاس سیمز ویلیامز
استاد دانشگاه بوعلی سینا	استاد دانشگاه تهران	استاد مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی
محمود بی‌جن‌خان	سیمین کریمی	محمد تقی راشد محصل
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه آریزونا	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
محمد عموزاده	یحیی مدرس‌سی تهرانی	حسن رضایی باغ‌بیدی
استاد دانشگاه اصفهان	استاد پژوهشگاه علوم انسانی	استاد دانشگاه تهران

یادگار کریمی

دانشیار دانشگاه کردستان

ویراستار فارسی:

ویراستار انگلیسی:

مدیر داخلی: محرم باستانی

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده

پست الکترونیکی: jolr@ut.ac.ir تلفن: ۶۶۹۷۸۸۸۲ فکس: ۶۶۹۷۸۸۸۵

به موجب نامه شماره ۶۵۶/۳۰۶۵۶/۱۱/۳۰ مورخ ۹۰/۰۲/۱۸ ریاست محترم مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری مجله پژوهش‌های زبانی دارای اعتبار علمی و پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www. Ulrich's international periodicals directory. \(Journal, Magazine](http://www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, Magazine)

شرایط پذیرش مقاله (راهنمای نویسندگان)

دو فصلنامه پژوهش‌های زبانی، مقاله‌های تحقیقی در حوزه زبان‌شناسی نظری، کاربردی، حوزه‌های وابسته، فرهنگ و زبان‌های باستانی، مطالعات مربوط به گویش‌های زبان‌های ایرانی و نقد و بررسی کتاب را به چاپ می‌رساند.

ویژگی‌های کلی مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.
- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد و بر روی کاغذ به ابعاد ۳۰ × ۲۱ با قلم B Nazanin به اندازه ۱۳ و ۲۴ سطر در صفحه در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۴/۵ تنظیم و به همراه یک فایل (2007) word و یک نسخه فایل PDF به نشانی پست الکترونیکی jolr@ut.ac.ir ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۰/۵ باشد. به علاوه هر مقاله باید دارای یک چکیده انگلیسی با قلم Times News Roman به اندازه ۱۰/۵ و بیشتر از ۳۰۰ کلمه باشد. نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و آدرس پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه‌ای جداگانه باشد.
- حجم مقاله با احتساب تمام اجزاء آن (چکیده مبسوط و فینگلیش منابع فارسی) نباید بیشتر از ۲۴ صفحه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را از بالاتر ۳۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق، و یافته‌های مقاله باشد.
- مقدمه مقاله ترجیحاً باید شامل موضوع مقاله، پیشینه تحقیق، مبانی نظری و نماینده تصویری کلی از ساختار مقاله باشد.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر زیر بخش، بر خلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- زیر بخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه فرضاً به صورت ۳-۱-۴ که بیانگر زیر بخشی از بخش سوم مقاله است تجاوز کند.

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوشت درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوشت‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شود.

- شماره پانوشت‌ها در هر صفحه با یک شماره شروع و از افراط در دادن پانوشت اجتناب شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها قبل از اولین کاربرد در پانوشت ذکر شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان و یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند باید در اولین پانوشت بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

- در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Table, Draw, Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیورد.
کلید مثال‌ها، نمودارها، و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.

- در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم نسخه Doulus Sil IPA استفاده شود.

- در ارجاعات چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (: در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (: بعد از آن بیاید. مثال؛

- سمیعان (۱۹۸۳)

- (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸۴-۱۸۳)

- (طبری، ۱۳۷۵/۲: ۵۸۴)

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰ نگاشته و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. در منابع فارسی نام نویسنده به طور کامل قید و از گذاردن نقطه بعد از آن خودداری شود.

کتاب

بی جن خان، محمود (۱۳۸۴). *واج شناسی، نظریه بهینگی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.*
Chomsky, N. 1981. *Lectures on government and binding*, Dordrecht, Foris

مقاله

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۷). ساخت‌های سببی در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۳-۷۵.*
Say, I, and C. Pollard. 1991. An integrated theory of complement control, *Language*, 67:63-113.

فصل از یک کتاب و یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها

Keenan, E. 1988. On semantics and binding theory, In J. Hawkins (ed.), *Explaining language universals* (99.104-55), Oxford: Blackwell.

رساله

Tomilka, S. 1996. Focusing effects in VP ellipsis and interpretation Doctoral dissertation, university of Massachusetts: Amherst.

اثر ترجمه شده: نام خانوادگی نویسنده، نام کامل نویسنده، (سال انتشار)، نام کتاب به صورت ایرانیک، نام مترجم، محل انتشار صورت ترجمه شده اثر، نام ناشر.
وبگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله و یا اثر مورد استفاده به صورت کج نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

- از شماره‌گذاری و یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.

<http://www.biaibili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می‌دهد، سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- ویراستار مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.

- علائم اختصاری:

ق. م: قبل از میلاد

م: میلادی

ش: شماره

ه. ش: هجری شمسی

ه. ق: هجری قمری

ت: تولد

م: متوفی

فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۱	زیابیی فعل‌های سبک در زبان فارسی مهديه اسحاقی و غلامحسین کریمی‌دوستان
۲۹	پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار: سرنخ‌های آکوستیکی برای تشخیص گوینده / هما اسدی و بتول علی‌نژاد
۵۱	واژه‌بست‌های ضمیری کردی مگری در گروه حرف اضافه: رویکرد بهینگی قادر الهویسی، آذر وحید غلامی، صادق محمدی‌بلبان‌آباد و امید ورزنده
۷۷	جایگاه ادغام سور شناور «همه» در زبان فارسی صفا صادقی اشرافی و علی درزی
۱۰۱	ارتقای پیکر و ارتقای مالک در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی ویدا صدرالممالکی
۱۲۳	ابعاد کاربردشناختی نقش‌نمای گفتمانی «مگر» شاهین شیرزادی، محمد عموزاده، سیدعلی کلانتری و والی رضایی



The Productivity of Persian Light Verbs Mahdie Eshaghi¹ & Gholamhosain Karimi Doustan² (1-28)

Abstract

There is a group of verbs in Persian which lost part of their semantic content in the process of language evolution. These so-called light verbs in addition with a preverbal element, a noun, an adjective or a prepositional phrase form light verb constructions in this language. The syntactic and semantic study of these constructions became one of the challenging issues in modern linguistics and they were the subject of linguistic studies in different languages from different points of view. Light verb constructions are one of the most productive constructions in Persian, but the degree of the productivity is not the same in all Persian light verbs. Why do they show different degrees of productivity in forming light verb constructions is an important question which was unaddressed by the previous scholars of the field? To answer this question, firstly we measure the productivity of each verb using the corpus data and then in the light of Distributed Morphology (Halle & Marantz, 1993; Marantz, 2013), which is a neo-constructionist view, we account for the differences in the degrees of their productivity. The results indicate that the degrees of Persian light verbs' productivity depend on the degrees of their semantic lightness, their insertion possibilities and their insertion blockings. We assessed the degrees of their semantic lightness by comparing the light and the lexical forms of each verb in the corpus data. Using the secondary exponence of Harley and Noyer (2000), we calculated the semantic and syntactic insertion possibilities of the verbs, which means the syntactic and semantic environments in which these verbs are allowed to be inserted and finally we calculated the semantic and syntactic blockings of each verb, that is the semantic and syntactic environments in which their insertion is blocked. Thus, the verbs which contain higher degrees of lightness, more syntactic and semantic insertion possibilities and less insertion blockings display higher degrees of productivity.

Keywords: Light verb, Productivity, Distributed Morphology, Semantic lightness, Insertion possibilities, Insertion blockings .

Received: 16, January, 2021 & Accepted 15, February, 2021

doi
10.22059/jolr.2020.307695.666682
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1 .Email of the corresponding author: mahdie_eshaghi@ut.ac.ir

Postdoc student of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

2 . Professor of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

1. Introduction

Light verbs introduced first by Jespersen (1965) became one of the challenging issues in modern linguistics after they were focused on by Mester and Gimshaw (1988). Light verbs are generally known as a group of verbs which carry some grammatical properties of a verb, but they are semantically bleached or devoid of meaning. Light verbs have been studied in different languages by many linguists from different aspects. Likewise, Persian light verbs have been scrutinized by many researchers from different viewpoints (Dabir-moghaddam, 1995; Folli, Harley & Karimi, 2004; Karimi, 1997; Karimi-Doostan, 1997; Megerdoozian, 2001; Samvellian & Faqiri, 2013; among many others). It is worth noting that there are less than 200 lexical verbs in the verbal system of modern Persian; most of the verbs are light verb constructions (LVCs). LVCs are so productive in Persian that the new verbal concepts that enter the language are also formed based on the LVCs' pattern, composed of a preverbal element and a light verb like *serch kardan* (to search), *bla:k kardan* (to block). It is what doubles the importance of their study in this language.

Although many studies have been done in this field, there are some questions left unanswered thus far. The present study attempts to account for the important issue of what causes the difference in the degree of Persian LV's productivity. While the productivity issue has been hinted at in the previous works too, no independent study directly has dealt with it till now. We tackle this issue in the light of Distributed Morphology (Hale and Keyser, 1993, 2002; Marantz, 2013). To answer this question firstly we measure the productivity of 21 Persian light verbs and then we discuss the causes of the difference in the degree of their productivity.

2. Literature Review

In this section, we've shortly reviewed the literature of distributed morphology, its basic features, its morphological operations and how they can help us in answering the present research question. We've also reviewed the concept of productivity in linguistics and introduced the most relevant methods of measuring the LVs productivity.

3. Methodology

To answer the research question, we first measured the productivity of 21 Persian LVs. We've followed Stevenson, Fazly & North (2001) to measure type frequency, Baayen and Lieber (1993) to measure token frequency and Baayen and Lieber (1991) to measure hapax-conditioned frequency of each verb in the corpus data. Then we accounted for the differences in the degree of their productivity within the framework of distributed morphology on the ground of three criteria; the degree of their semantic lightness, their insertion possibilities and their insertion blockings (using the secondary exponence of Harley & Noyer, 2000).

4. Results

The results of measuring the productivity have been represented in tables and diagrams to help the reader to compare them easily. Also, some tables have been provided to compare the semantic lightness of the 21 Persian LVs, their insertion possibilities and their insertion blockings.

5. Discussion

Comparing the results gained in the previous steps, we discussed that the lighter the verb is, the more nodes it can be inserted in, because it will contain less semantic conflicting features. On the other hand, calculating the insertion possibilities and insertion blockings of the Persian LVs based on secondary exponence of Harley and Noyer (2000), we discussed that the less specified a verb is for being inserted into a node, the more insertion possibilities it is going to have and the less blocking it will encounter. They can be the cause of the difference in the Light verbs' degree of productivity.

6. Conclusions

Based on the results, we have concluded that the degree of LV's productivity depends on three criteria; the degree of semantic lightness, the insertion possibilities and the insertion blockings. In other words, the verbs which contain higher degrees of lightness, more insertion possibilities and less insertion blockings display higher degrees of productivity.

زایایی فعل‌های سبک در زبان فارسی

مهديه اسحاقی^۱

دانشجوی پسادکتری زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

غلامحسین کریمی‌دوستان

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱۰/۰۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۱/۲۷

علمی - پژوهشی

چکیده

فعل‌های سبک دسته‌ای از فعل‌های زبان فارسی هستند که در روند تحولات زبانی بخشی از بار معنایی خود را از دست داده‌اند، از این رو در بیان مفاهیم فعلی با پیش فعل، که عنصری زبانی از مقوله اسم، صفت یا عبارت حرف اضافه است، هم‌نشین شده و ساخت‌های فعل سبک را ایجاد می‌کنند. ساخت‌هایی که مطالعه نحوی و معنایی آنها به یکی از چالش برانگیزترین مسائل مورد بررسی زبان‌شناسی امروز تبدیل شده است و زبان‌های مختلف از جنبه‌های مختلف و در قالب رویکردهای متفاوت به آنها پرداخته‌اند. ساخت‌های فعل سبک از زایاترین ساخت‌های زبانی در فارسی به شمار می‌روند. اما این زایایی در همه این فعل‌ها به یک اندازه نیست. تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک و علت آن از جمله پرسش‌های مهم در مورد این ساخت‌های زبانی است که تاکنون از توجه محققان دور مانده است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا با رویکردی پیکره‌بنیاد ابتدا میزان زایایی ۲۱ فعل سبک زبان فارسی را مورد سنجش قرار دهد و سپس در چارچوب انگاره صرف‌توزیعی (هله و مرتز: ۱۹۹۳ و مرتز: ۲۰۱۳) که از نظریه‌های بر پایه اصول نو ساختگرایی است، به تبیین علت تفاوت در میزان زایایی این فعل‌ها بپردازد. نتایج بیانگر این است که زایایی فعل‌های سبک به میزان سبک شدگی معنایی، امکانات درج و بازداری‌های درج هر یک از آنها بستگی دارد. میزان سبک شدگی هر یک از فعل‌ها از طریق مقایسه صورت‌های سبک و واژگانی هر یک از فعل‌ها در داده‌های مستخرج از پیکره مورد ارزیابی قرار دادیم. سپس بر اساس تحلیل نمود ثنویه (هارلی و نویر: ۲۰۰۰)، امکانات معنایی و ساختاری درج یعنی بافت‌های معنایی و ساختاری مجاز برای درج هر یک از فعل‌ها را محاسبه کردیم و در پایان بازداری‌های معنایی و ساختاری درج هر یک از فعل‌ها یعنی بافت‌های معنایی و ساختاری که فعل مجوز درج در آنها را نخواهد داشت مورد محاسبه قرار دادیم. بر این اساس هرچه فعل به لحاظ معنایی سبک‌تر شده باشد، امکانات درج بیشتر و بازداری‌های کمتری داشته باشد، زایاتر است.

واژه‌های کلیدی: فعل سبک، زایایی، صرف‌توزیعی، سبک شدگی معنایی، امکانات درج، بازداری‌های درج.

۱. مقدمه

ساخت‌های فعل سبک در زبان فارسی حاصل هم‌نشینی پیش فعل^۲ و فعل سبک هستند. پیش فعل عنصری زبانی از مقوله اسم، صفت یا عبارت حرف اضافه است. اصطلاح فعل سبک هم به دسته‌ای از فعل‌ها اطلاق می‌شود که بخشی از بار معنایی خود را در روند فرایندی به نام سبک‌سازی از دست داده‌اند، اما به دلیل وجود نشانگرهای شخص و شمار و زمان در طبقه فعل‌ها قرار می‌گیرند. اصطلاح فعل سبک را

۱. mahdie_eshaghi@ut.ac.ir

۱. رایانامه نویسنده مسئول:

2. Preverbal element (PV)

اولین بار یسپرسن (۱۹۶۵) برای اشاره به این فعل‌ها در زبان انگلیسی به کاربرد و پس از آن مطالعه گریمشاو و مستر (۱۹۸۸) آغازگر بررسی‌های ساخت فعل سبک در زبان‌های مختلف و در زبان‌شناسی نوین شد. زبان فارسی نیز از قافله مطالعات مربوط به این حوزه جا نماند و آثار ارزشمندی به قلم محققان فارسی‌زبان در مورد ساخت‌های فعل سبک زبان فارسی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به فرشیدورد (۱۳۷۳، ۱۳۵۱) و وحیدیان کامیار (۱۳۵۱)، خانلری (۱۳۷۳)، در حیطه دستورنویسی سنتی و دبیرمقدم (۱۳۷۶، ۱۳۸۴)، کریمی (۱۹۹۷)، کریمی‌دوستان (۱۹۹۷، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱)، مگردومیان (۲۰۰۱)، فولی، هارلی و کریمی (۲۰۰۴)، فامیلی (۲۰۰۶، ۲۰۰۸)، سمولیان و فقیری (۲۰۱۳) در حیطه زبانشناسی نوین اشاره کرد. ساخت‌های فعل سبک به گونه‌ای زایا در زبان فارسی مورد کاربردند تا بدان جا که مفاهیم فعلی جدیدی که به زبان راه می‌یابند نیز از این الگو تبعیت می‌کنند مانند «سرچ کردن» و «بلاک کردن». گرچه این زایایی در بسیاری از آثار موجود در حوزه ساخت‌های فعل سبک مورد اشاره قرار گرفته‌است، تاکنون پژوهشی مستقل به سنجش میزان زایایی این فعل‌ها و بررسی علت یا عوامل تأثیرگذار در تفاوت زایایی آنها نپرداخته‌است. تنها در تعدادی از آثار به صورت و البته دشواری چنین بررسی‌ای اشاره شده‌است.

پژوهش حاضر با استفاده از داده‌های پیکره‌ای^[۱] و ابزارهای انگاره دستوری صرف-توزیعی^۱ با ارائه شواهد به این دو پرسش پاسخ می‌دهد. در واقع استدلال می‌کند که میزان سبک شدگی معنایی، امکانات درج و بازدارایی‌های درج سه عامل مؤثر در تفاوت میزان زایایی فعل‌های سبک مورد بررسی است.

بر این اساس پس از مقدمه حاضر در بخش دوم به معرفی مختصر انگاره صرف-توزیعی می‌پردازیم و در بخش سوم مفهوم زایایی در زبان و انواع زایایی یعنی زایایی نوع، زایایی نمونه و زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی را معرفی خواهیم کرد. در بخش چهارم ابتدا توضیح می‌دهیم که چگونه از ابزارهای صرف توزیعی برای پاسخ دادن به پرسش‌های مورد نظر پژوهش بهره می‌گیریم و سپس در دو زیر بخش اصلی به محاسبه هر یک از انواع زایایی در ۲۱ فعل مورد نظر پژوهش (شدن، کردن، خوردن، بردن، آوردن، آمدن، انداختن، افتادن، گرفتن، دادن، بخشیدن، رفتن، رسیدن، گشتن، کشیدن، یافتن، دیدن، گذاشتن، بستن، زدن و داشتن) می‌پردازیم و علت تفاوت در میزان زایایی این فعل‌ها را تبیین خواهیم کرد.

۲. انگاره دستوری صرف توزیعی

صرف توزیعی چارچوبی نظری است که در دهه ۹۰ ظهور یافت، از منادیان این نحله نظری می‌توان به هله (۱۹۹۰)، بونت (۱۹۹۱)، نویر (۱۹۹۷) و پستسکی (۱۹۹۵) اشاره کرد، اما اولین بار هله و مرننز (۱۹۹۳، ۱۹۹۴) عنوان صرف توزیعی را برای این انگاره دستوری مطرح کردند (بوبالژیک، ۲۰۱۵).^۱

صرف توزیعی آن‌چنان که از عنوانش برمی‌آید، نظریه‌ای مختص صرف نیست و این نام از این روی بر آن نهاده شده است که وظیفه ساخت‌واژه بین بخش‌های مختلف انگاره دستوری توزیع شده است. این رویکرد مبتنی بر تعامل میان بخش‌های مختلف دستور از جمله صرف، نحو و واج‌شناسی است. تنها یک بخش زایا در آن مفروض است و آن نحو است، ساختار واژه‌ها نیز مانند ساختار گروه و جمله در نحو شکل می‌گیرد. انگاره صرف توزیعی در تقابل با فرضیه‌های واژگان‌گرا بر این فرض استوار است که واژه‌ها با استفاده از ریشه‌ها و مشخصه‌های صوری در نحو تولید می‌شوند، نه اینکه به صورت واحدهای پیش‌ساخته درونداد نحو شوند. بنابراین در این رویکرد اشتقاق با عملکرد فرایندهای نحوی بر مجموعه‌ای از مشخصه‌های صرفی نحوی و ریشه‌ها در حوزه نحو آغاز می‌شود و سپس در سطح بازنمون^۲ که کار نحو پایان یافته است اشتقاق در دو مسیر صورت آوایی^۳ و صورت منطقی^۴ ادامه می‌یابد. در این مجال ابتدا نگاهی خواهیم داشت به ویژگی‌های ریشه‌ها و مقوله‌سازها به عنوان درونداد نحو در انگاره صرف-توزیعی، سپس به معرفی ویژگی‌های بنیادین و سازوکارهای صرفی در این انگاره دستوری می‌پردازیم.

۲-۱. ریشه‌ها و مقوله‌سازها در صرف توزیعی

از دیدگاه صرف توزیعی ریشه‌ها^۵ عناصری بدون مقوله در نظر گرفته می‌شوند. مرننز (۲۰۰۱، ۱۹۹۷)، ایمبیک و مرننز (۲۰۰۶)، صدیقی (۲۰۰۹) و ایمبیک (۲۰۱۵) ریشه‌ها را تکواژهای انتزاعی بدون مقوله و دارای مفهومی بنیادی دانسته‌اند.

آکوایوا (۲۰۰۸)^۶ معتقد است که صرف توزیعی هله و مرننز (۱۹۹۳) و نویر (۱۹۹۷) مفهوم ریشه در مباحث واژه‌شناسی را از یک دریافت شمی برگرفته است که بر اساس آن یک هسته معنایی کمینه مشترک در میان واژه‌ها وجود دارد که پس از حذف صورت‌سازها یا همان مقوله‌سازها بدون تغییر باقی می‌ماند، آنها این مفهوم را در

-
1. Bobaljik (2015)
 2. spell out
 3. Phonological Form (PF)
 4. Logical Form (LF)
 5. roots
 6. Acquaviva (2008)

رویکردی تلفیق کرده‌اند که در آن صرف درونداد ساختار نحوی را پردازش، به خط و بازنمون می‌کند.

در مورد ماهیت صوری ریشه‌ها، عده‌ای از جمله بیرد (۱۹۹۵)^۱ برای ریشه‌ها مانند واژه‌های انتزاعی اساساً ماهیت نحوی- معنایی قائل شده‌اند. آرونف (۱۹۷۶) ماهیت واجی برای آنها در نظر گرفته است. آلن (۱۹۷۸)، پستسکی (۱۹۸۲) و کیپارسکی (۱۹۸۲، ۱۹۹۷)^۲ آنها را ماهیتاً ترکیبی از ویژگی‌های واجی و معنایی فرض کرده‌اند. مرننز (۱۹۹۷) به ماهیت نحوی آنها پرداخته است، موضوعاتی از جمله بررسی تأثیر ریشه بر محیط نحوی و امکان گزینش موضوع. برر (۲۰۰۳) ریشه‌ها را فاقد ویژگی‌های مؤثر بر ساختار فرض کرده است. از دیگر مباحث مطرح شده در مورد ریشه‌ها، میزان بار معنایی آنها و نقش این بار معنایی در تعیین رفتار نحوی است. از جمله دیدگاه‌های مطرح شده در این زمینه دیدگاه محققانی از جمله مرننز (۱۹۹۷، ۲۰۰۰) و هارلی (۲۰۰۹) است که معتقدند ریشه‌ها قادر به انتخاب موضوع هستند و از این طریق اطلاعاتی در رابطه با بافت نحوی خود ارائه می‌دهند. هارلی (۲۰۰۹) ریشه‌ها را عناصری بدون مقوله اما حاوی محتوای معنایی دائره‌المعارفی پیام دانسته و معتقد است هر ریشه صورت واژگانی شده یک مفهوم واژگانی محض است. او ریشه‌ها را دارای خوانش‌های وابسته به بافت می‌پندارد.

علاوه بر این هارلی (۲۰۰۹) در تحلیلی که در چارچوب صرف توزیعی از مرکب‌های ترکیبی وصفی و مرکب‌های ترکیبی موضوعی^۳ ارائه داده است نشان می‌دهد که ریشه‌های بدون مقوله به دلیل داشتن اطلاعات معنایی دائره‌المعارفی قادرند پیش از مقوله‌دار شدن موضوع درونی و توصیفگرها را انتخاب کنند. وی در اثر (۲۰۱۴) خود سه شاهد بر ادعای خود مبنی بر متمم‌پذیری ریشه پیش از مقوله‌دار شدن ارائه داده است. پیش از آن نیز هارلی و نویر (۲۰۰۰) به تأثیر وجود یا عدم وجود موضوع درونی ریشه بر گزینش هسته فعل‌ساز اشاره کرده بودند. بدین معنی که در صورت وجود موضوع درونی برای ریشه نیاز به هسته فعل‌ساز گذرا داریم و در غیر این صورت هسته فعل‌ساز ناگذرا مناسب درج خواهد بود. البته قائل شدن به این ویژگی ریشه‌ها در تحلیل سایر محققان از جمله لوینسون (۲۰۱۴)^۴ و ییم (۲۰۱۸)^۵ نیز قابل مشاهده است. در این میان عده‌ای

1. Beard (1995)

2. Allen (1978), Pesetsky (1982) and Kiparsky (1982,1997)

3. synthetic modifier compounds and synthetic argument compounds

4. Levinson (2014)

5. Yim (2018)

از محققان به ارائه طبقه‌بندی برای ریشه‌ها پرداخته‌اند. راپاپورت هواو و لوین (۱۹۹۸) ریشه‌ها را جفت‌های آوایی- معنایی دانسته‌اند که هسته واژگانی فعل را بازنمون می‌کنند. آنها برای ریشه‌ها طبقات هستی شناختی منظور کرده‌اند. از جمله حالت، چیز^۱، ماده، ظرف، مکان و چگونگی. از سوی دیگر ایمبیک (۲۰۰۴) ریشه‌ها را حاوی ویژگی‌های معنایی صوری، مشخصاً ایستا یا پویا، در نظر گرفته است و معتقد است این تمایز معنایی اطلاعاتی را در مورد امکانات ادغام نحوی آنها ارائه می‌دهد.

مرنتز (۲۰۰۹) نیز از محققانی است که به طبقه‌بندی ریشه‌ها پرداخته است. وی ریشه‌ها را در سه طبقه رویدادها، ایستاها و ویژگی‌های^۲ قرار داده است. روب‌دویچر^۳ (۲۰۱۴) نیز طبقه‌بندی خود از ریشه‌ها را مشابه مرنتز (۲۰۰۹)، پیلکانن (۲۰۰۷)^۴ و لوینسون (۲۰۰۷، ۲۰۱۴) معرفی کرده است. در مقابل عده‌ای دیگر از جمله آکواویوا (۲۰۰۸) و برر (۲۰۱۳)^۵ معتقدند ریشه‌ها حاوی اطلاعات معنایی نیستند و این عدم وجود بار معنایی به معنی عدم وجود ساختار موضوعی و هر ویژگی‌گزینشی دیگری است. برر (۲۰۱۴) نیز ریشه‌ها را بدون مقوله ذاتی در نظر گرفته و از این حیث برداشت خود از ریشه‌ها را مشابه انگاره صرف‌توزیعی دانسته است. پرسش مهم دیگری که در مورد ریشه‌ها مطرح می‌شود بحث درج مقدم و مؤخر آن است که در بخش ۲-۲ به آن می‌پردازیم. از دیگر نخستیه‌های نحو در چارچوب صرف‌توزیعی به تعبیر ایمبیک و نویر (۲۰۰۷) عناصر نقشی یا مقوله‌سازها هستند که مسئولیت مقوله‌دار کردن ریشه‌های بدون مقوله را بر عهده دارند. فرض مقوله‌سازی مرنتز (۱۹۹۵)، بیانگر ضرورت وجود هسته‌های نقشی مقوله‌ساز در این چارچوب است. طرح کلی رویکرد مرنتز این بود که مقوله‌های واژگانی مانند اسم و فعل حاصل ترکیب مشخصه‌های مقوله‌ای با ریشه‌ها در واژگان نیستند، بلکه ریشه‌ها بدون مقوله وارد نحو می‌شوند و محیط نحوی است که مشخص می‌کند این ریشه‌ها در جایگاه متمم کدام مقوله‌ساز جای گیرند و بر آن اساس مقوله آنها تعیین گردد (پاناگیوتیدس، ۲۰۱۵).^۶ عناصر مقوله‌ساز در بعضی موارد دارای تظاهر آشکار هستند و در بعضی موارد فاقد تظاهر آشکارند یا به عبارتی تهی هستند. پاناگیوتیدس (۲۰۱۱) معتقد است که ریشه‌ها نه تنها بدون مقوله هستند بلکه به لحاظ معنایی نیز کامل نیستند، از این رو مقوله‌سازها علاوه بر اینکه ریشه‌ها را مقوله‌دار می‌کنند، به خوانش معنایی آنها را نیز کمک می‌کنند. هارلی (۲۰۰۹) هم در عناصر مقوله-

-
1. thing
 2. events, states and properties
 3. Rob Deutscher (2014)
 4. Pylkkanen (2007)
 5. Borer (2013)
 6. Panagiotidis (2015)

ساز قائل به وجود اطلاعات معنایی است، برای مثال وی معتقد است که همراه با عنصر فعل‌ساز معانی مختلفی از جمله «سببیت» Clarify : CAUSE to be clear «داشتن» fear: dance: DO a «شدن» BE afraid of/ HAVE fear و «کردن» grow: BECOME grown وارد ساختار می‌شود.

از دیگر محققانی که برای هسته فعل‌ساز چاشنی معنایی منظور کرده‌اند، می‌توان به مرننز (۲۰۰۱) اشاره کرد که BE, HAVE, DO را پیشنهاد داده است. جکندوف (۱۹۹۰)، هارلی و نویر (۲۰۰۲)، متئو (۲۰۰۲)، بیکر (۲۰۰۳)، هارلی (۲۰۰۸) نیز معانی مشابهی را پیشنهاد داده‌اند. پس از آشنایی با مفهوم ریشه و مقوله‌ساز به عنوان دو درون‌داد بخش نحو در انگاره صرف توزیعی، اکنون زمان آن است که با ویژگی‌های بنیادین این انگاره دستوری آشنا شویم و از آن طریق به اصول حاکم بر هم‌نشینی این عناصر زبانی پی ببریم.

۲-۲. ویژگی‌های بنیادین انگاره صرف توزیعی

عملکرد انگاره صرف توزیعی در چارچوب سه ویژگی بنیادین درج مؤخر^۱، تجزیه صرفی نحوی^۲ و زیر تخصیص‌یافتگی^۳ صورت می‌گیرد. در واقع همین ویژگی‌هاست که این انگاره دستوری را با همتایان واژگان گرایش متفاوت می‌سازد. گفته شد که صرف توزیعی بر خلاف نظریه‌های واژگان‌گرا، که در آنها درون‌داد نحو واژه‌های از پیش ساخته هستند، مجموعه‌ای از مشخصه‌های صوری و ریشه‌ها را به عنوان درون‌داد بخش نحو در اختیار دارد و ساخت سازه‌ای را با استفاده از آنها می‌سازد، از این‌رو تظاهر واجی پس از پایان اشتقاق و در بخش صورت آوایی به ساختار افزوده می‌شود، این ویژگی صرف توزیعی درج مؤخر نام دارد. در رابطه با حوزه شمول درج مؤخر اختلاف نظرهایی وجود دارد. یکی از دیدگاه‌های موجود، دیدگاه هله و مرننز (۱۹۹۳)، مرننز (۱۹۹۷)، هارلی و نویر (۱۹۹۹) است که معتقدند تمامی عناصر زبانی اعم از ریشه‌ها و عناصر انتزاعی نقشی دارای درج مؤخرند یعنی محتوای واجی خود را در پسانحو به دست می‌آورند. در مقابل عده‌ای دیگر از جمله هارلی و نویر (۲۰۰۱) و ایمبیک و نویر (۲۰۰۷) معتقدند که ریشه‌ها از آغاز اشتقاق با همه مشخصه‌ها حضور دارند و عناصر انتزاعی نقشی، دارای درج مؤخرند. پیش از آن بر (۱۹۹۸:۱۷۴) نیز به لزوم حضور اطلاعات واجی ریشه‌ها از همان آغاز اشتقاق اشاره کرده بود. وی در اثر (۲۰۰۹) خود بر این نکته تأکید کرده

1. late insertion
2. morphosyntactic decomposition
3. underspecification

است که ریشه‌ها به صورت نمودگارهای واجی^۱ وارد اشتقاق می‌شوند به گونه‌ای که بازنمایی واجی متناظر همان نمودگارها در پایان اشتقاق تضمین می‌شود. خود مرتز هم که فرض بر درج مؤخر ریشه گذاشته، مواردی مانند *raise, rise* که در هر دوی آنها ریشه *RISE* √ است و با توجه به نوع هسته فعل‌سازی که با آن ادغام می‌شود، بازنمایی‌های متفاوت می‌یابند را چالشی بر درج مؤخر ریشه دانسته است. بدین شکل که اگر هسته فعل‌ساز فرافکن عامل^۲ داشته باشد بازنمایی *raise* است و اگر فرافکن غیرعامل^۳ داشته باشد بازنمایی *rise* است (ترایس، ۲۰۱۰: ۴۹).^۴ ترایس ضمن اشاره به عناصر واژگانی مانند *die/ kill, cat/dog* و *raise/ rise* که محیط مجاز برای درج آنها یکسان است، درج مؤخر ریشه را زیر سؤال برده است.

ویژگی دیگر صرف توزیعی تناظر ساخت‌های صرفی و نحوی است. از آنجاکه در صرف توزیعی درون‌داد دستور مشخصه‌های نحوی هستند، ساختار یک واژه به همان شیوه‌ای به وجود می‌آید که ساختار یک جمله یا گروه به وجود می‌آید، به این ویژگی تجزیه صرفی نحوی گفته می‌شود. بنابراین اینکه یک سازه نحوی مرکب تظاهر واژه، گروه و یا جمله داشته باشد تنها به ماهیت عناصر واژگانی موجود در زبان بستگی دارد.

سومین ویژگی صرف توزیعی زیر تخصیص یافتگی است، بر اساس این ویژگی بر خلاف فرضیه‌های واژگان‌گرا، درج واژه از اصل زیرمجموعه تبعیت می‌کند. در فرضیه‌های واژگان‌گرا در هنگام درج باید تمامی مشخصه‌های گره نحوی برآورده شود و در غیر این صورت اشتقاق ساقط می‌شود. در حالی که در صرف توزیعی اصل زیرمجموعه مجوز درج را به دو دسته از عناصر واژگانی می‌دهد؛ یک دسته عناصری که تمام مشخصه‌های صوری یک گره را دارا باشند و دسته دیگر عناصری که زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره هدف را داشته باشند، یا به عبارتی زیر تخصیص یافته باشند. بنابراین در این رویکرد میان واژه‌ها برای درج رقابت وجود دارد.

۲-۳. سازوکارهای صرفی در انگاره صرف توزیعی

ادغام صرفی^۵، هم‌جوشی^۶ و شکافت^۷ سه سازوکاری هستند که بر برون‌داد بخش نحو، که انگاره صرف توزیعی در بازنمون به دست می‌دهد، اعمال می‌شوند تا ساختار صرفی را ایجاد و آماده ارائه در سطح صورت آوایی بنمایند. مرتز (۱۹۸۴) ادغام صرفی را به عنوان روشی برای بازنمایی سازه‌های نحوی به صورت سازه‌های صرفی غیربسیط پیشنهاد داد،

-
4. phonological indices
 1. agent projecting aspect
 2. non-agent projecting aspect
 3. Trias (2010)
 4. morphological merger
 5. fussion
 6. fission

که بر طبق آن دو گره نحوی مجاور می‌توانند باهم ادغام شوند و یک گره را ایجاد کنند، برای مثال پیوستن هسته فعلی و گره زمان به یکدیگر و قرار گرفتن آنها تحت یک گره (صدیقی، ۲۰۰۹: ۲۳-۲۴). هم‌جوشی یکی دیگر از فرایندهای پس‌انحوی است که اولین بار در صرف توزیعی برای توضیح مواردی طراحی شد که در آنها عدم تطابق صرفی نحوی مشاهده می‌شد؛ یعنی مواردی که در آنها تعداد عناصر تظاهر یافته در سطح صورت آوایی کمتر از تعداد گره‌های نحوی موجود در سطح نحو بود؛ برای مثال تظاهر سه گره شخص، شمار و زمان با یک عنصر واژگانی در سطح صورت آوایی (مرنتز ۱۹۸۴، ۱۹۸۸ و بوبالچیک، ۱۹۹۴). فرایند شکافت هم در مقابل فرایند هم‌جوشی، اولین بار توسط نویر (۱۹۹۷) برای توضیح مواردی مطرح شد که در آنها یک گره پایانی به صورت چند عنصر واژگانی در صورت آوایی تظاهر می‌یابد، مانند گسستن هسته زمان به دو هسته زمان و مطابقه. از دیگر مباحث مطرح در پژوهش حاضر مفهوم زایایی در زبان است که در زیر بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

۳. زایایی در زبان

زایایی در زبان به معنی توانایی تولید صورت‌های جدید بر اساس قواعد موجود است، که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان به شمار می‌رود. این پدیده بیشتر در حوزه واژه‌سازی مطرح است. پلاگ (۲۰۰۳)^۱ زایایی را ویژگی وندهایی دانسته که قادرند واژه‌های جدید را بسازند، از این‌رو وندها را به دو دسته زایا و غیرزایا طبقه‌بندی کرده است. بائور (۲۰۰۲)^۲ زایایی را از زاویه‌ای دیگر در رابطه با فرایندهای واژه‌سازی بیان کرده و معتقد است هر فرایندی که به لحاظ هم‌زمانی قادر به تولید واژه‌های جدید باشد زایا است و اگر قادر به تولید واژه‌های جدید نباشد غیرزایا است. تعاریفی از این دست زایایی را پدیده‌ای دو ارزشی می‌دانند یعنی بر اساس این تعاریف یک وند یا فرایند یا زیاست و یا غیر زایا. در حالی که محققانی از جمله کاتامبا (۲۰۰۵)، اشمید (۲۰۱۱)^۳ و لیبش (۲۰۱۶)^۴ زایایی را مفهومی نسبی دانسته‌اند که باید برای آن پیوستاری از نهایت غیرزایایی تا نهایت زایایی در نظر گرفت. هسپلمث و سیمز (۲۰۱۰)^۵ ویژگی دیگری را در بحث از زایایی مورد استناد قرار داده‌اند و آن ماهیت ناخودآگاهانه به کار بردن فرایندهای زایای واژه‌سازی در تولید واژه‌های جدید است، به اعتقاد آنها هرچه کاربرد

-
1. Plag (2003)
 2. Bauer (2001)
 3. Schmid (2011)
 4. Liebsch (2016)
 5. Haspelmath and Sims (2010)

یک فرایند ناخودآگاهانه‌تر باشد، آن فرایند زایاتر است. آدامز (۱۹۷۳:۱۹۷) اصطلاح زایا را برای توصیف الگویی به کار برده است که در صورت ایجاد شرایط، برای ساخت عناصر جدید به کار می‌رود. زایایی فعل‌های سبک را با هر یک از این تعبیر مورد سنجش قرار دهیم با ساخت‌هایی زایا مواجه خواهیم بود. اما رویکردهای پیکره بنیاد، زایایی را مفهومی کمی دانسته‌اند و آن را به لحاظ کمی مورد سنجش قرار داده‌اند. از میان روش‌های موجود برای تعیین کمی میزان زایایی، روش ستیونس، فضلی و نرت (۲۰۰۴) را برای محاسبه «زایایی جانیشینی» یا زایایی نوع^۱ به کار می‌بریم، روش باین (۱۹۹۳) را برای تعیین زایایی نمونه^۲ و روش باین و لیبر (۱۹۹۱) را برای زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی^۳ به کار می‌بریم. در زایایی نوع تعداد واژه‌هایی محاسبه می‌شود که در نتیجه اعمال یک فرایند واژه‌سازی وارد زبان شده‌اند. اما در زایایی نمونه تعداد کل واژه‌های حاصل از اعمال آن فرایند با احتساب تکرارهای آنها در داده‌های یک پیکره زبانی مورد محاسبه قرار می‌گیرد. برگ^۴ (۲۰۱۴) تعبیر جالبی را در بیان تفاوت زایایی نوع و زایایی نمونه به کار برده است، او زایایی نوع را به واژگان مانند کرده است و زایایی نمونه را به کاربردهای زبانی. در واژگان هر واژه تنها یک‌بار به کار رفته است اما در کاربرد زبانی هر واژه بارها و بارها تکرار می‌شود. زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی به سنجش نسبت بین کلمات تک‌وقوعی به کل نمونه‌ها می‌پردازد. در واقع از این روش می‌توان احتمال برخورد با نوواژه‌ها در پیکره را تعیین کرد.

۴. زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی و صرف‌توزیعی

در بررسی زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی در چارچوب صرف‌توزیعی، به پیروی از مرتنز (۲۰۱۳) پیش فعل‌های به کار رفته در ساخت‌های فعل سبک را ریشه و فعل‌های سبک را عناصر مقوله‌ساز در نظر می‌گیریم. از میان نظرات ارائه شده در باب ماهیت ریشه‌ها و مقوله‌سازها در بخش ۲-۱، ویژگی‌های زیر در ریشه‌ها و مقوله‌سازهای سازنده ساخت‌های فعل سبک قابل مشاهده است (جدول ۱). ساخت‌های فعل سبک حاصل تعامل این دو عنصر هستند. نگاهی به جدول (۱) به خوبی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این دو عنصر مستقل از دیگری قادر به ایجاد ساخت‌های فعل سبک نمی‌باشند. فعل سبک مسئول مقوله‌سازی است و تعیین محتوای معنایی بر عهده هر دو بخش تشکیل‌دهنده این ساخت‌هاست. هر دو در تعیین ویژگی‌های نحوی دخیل هستند و ریشه با درج مقدم، بافتی را ایجاد می‌کند که مقوله‌سازها برای درج در آن رقابت می‌کنند.

-
1. type frequency
 2. token frequency
 3. Hapax conditioned
 4. Berg (2014)

جدول ۱. ویژگی‌های ریشه و فعل سبک در زبان فارسی

ریشه	فعل سبک
بی‌مقوله	مقوله‌ساز
محتوای معنایی	محتوای معنایی
مشخصه‌های نحوی	مشخصه‌های نحوی
درج مقدم	درج مؤخر

رفتار ساخت‌های فعل سبک به لحاظ تناسب در همنشینی ریشه (پیش فعل) و مقوله-ساز (فعل سبک) را می‌توان از مصادیق قدرت باورنکردنی استعداد زبانی به تعبیر یانگ (۲۰۰۵) دانست، وی به قدرت وصف‌ناپذیر کودکان در یافتن قاعده‌مندی‌های زبانی با وجود استثناهای معنایی و بافتی در پروسهٔ زبان‌آموزی اشاره کرده است. مشاهدهٔ ساخت‌هایی از جمله «به شهادت رسیدن» و «شهادت شدن» (نه * «به شهادت شدن» و * «شهادت رسیدن»)، «استقرار یافتن» و «مستقر شدن» (نه * «مستقر یافتن» و * «استقرار شدن») نشان از این دارد که در همنشینی پیش فعل و فعل سبک، محدودیت‌های زیر مقوله‌بندی هم از نوع معنایی و هم از نوع نحوی دخیل است. بررسی‌های پیشین در سنجش میزان زایایی ساخت‌های زبانی نیز متمرکز بر عواملی از این دست بوده‌اند. ون مارل (۱۹۸۵) محدودیت‌های محور جانشینی را بر میزان زایایی وندها حاکم دانسته است. وی معتقد است هریک از وندها در کنار ستاک‌هایی از حوزهٔ مکمل^۱ خود قرار می‌گیرند. آرونوف (۱۹۷۶) و باردال (۲۰۰۸) انسجام معنایی را در میزان زایایی دخیل دانسته‌اند. اشمیت به نقش تناسب بافتی در زایایی پرداخته است و میزان زایایی را تابعی از بافت کاربردی تلقی کرده است. با توجه به آنچه گفته شد، در تبیین علت تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک این فرضیه را پیش می‌نهیم که هر چه امکانات درج یک فعل در بافت‌های ایجاد شده توسط ریشه‌ها بیشتر باشد بدین معنی است که از محدودیت‌های زیر مقوله‌بندی معنایی و نحوی کمتری برخوردار است. در نتیجه در رقابت‌های بیشتری برای درج برنده خواهد شد و در پیوستار میزان زایایی جایگاه بالاتری را به خود اختصاص خواهد داد. به این دلیل که در چارچوب صرف توزیعی رقابت برای درج تحت نظارت اصل زیرمجموعه صورت می‌گیرد که بر اساس آن تنها دو دسته از واحدهای واژگانی امکان درج در یک گره را پیدا می‌کنند، دستهٔ اول

1. Complementary Domain

عنصری که تمام مشخصه‌های آن گره را دارا باشند به عبارت دیگر برابر تخصیص‌یافته^۱ باشند و یا زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره مورد نظر را در خود داشته باشند یا زیر تخصیص‌یافته^۲ باشند، امکانات درج بیشتر نشان از تخصیص‌یافتگی کمتر فعل دارد. به عبارت دیگر هرچه فعل‌ها از تخصیص‌یافتگی کمتری برخوردار باشند، در ایجاد ساخت‌های فعل سبک زایایی بیشتری را نشان می‌دهند. سوارس^۳ (۲۰۰۰) با فرضی مشابه به بررسی انتخاب فعل‌های کمکی در ساخت‌های ناگذرای فعلی در زبان‌های غربی اروپا پرداخته است. وی معتقد است انتخاب هر یک از فعل‌های کمکی، وابسته به ویژگی‌های نمودی و نقشی فعل است. او در این اثر، انتخاب فعل کمکی را در مثال‌هایی از زبان‌های غربی اروپا بررسی کرده است و در نهایت بر این نکته تأکید می‌کند که فعل‌های کمکی که در هریک از این جنبه‌ها تخصیص‌یافتگی بیشتری داشته باشند شرایط بی‌قید و شرط و غیرقابل تخطی بیشتری برای درج دارند، در حالی که فعل‌هایی که در هر یک از این جنبه‌ها کمتر تخصیص یافته باشند تنوع رفتاری بیشتری از خود نشان می‌دهند. ما با الهام از سوارس می‌کوشیم فرضیه پیش‌نهاده در پاسخ به پرسش پیش روی پژوهش را مورد ارزیابی قرار دهیم. از این رو ابتدا به محاسبه میزان سبک‌شدگی معنایی هر یک از فعل‌ها با توجه به داده‌های مستخرج از پیکره می‌پردازیم. سپس با استفاده از نمود ثانویه^۴ به محاسبه بافت‌های مجاز^۵ برای درج هریک از این فعل‌ها می‌پردازیم و در آخر بازداری‌های^۶ مربوط به هر کدام از فعل‌ها را محاسبه می‌کنیم. از مقایسه داده‌های حاصل از این سه مرحله به تبیین علت تفاوت در زایایی فعل‌های سبک می‌پردازیم و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که چرا بعضی از فعل‌ها از بعضی دیگر زایاترند؟ بدین منظور ابتدا در زیر بخش ۱-۴ میزان زایایی فعل‌های سبک را مورد سنجش قرار می‌دهیم و رتبه هر یک از فعل‌ها را به لحاظ زایایی تعیین می‌نماییم و سپس در زیر بخش ۲-۴ به تبیین علت تفاوت در میزان زایایی می‌پردازیم و فرضیه مطرح‌شده را ارزیابی می‌کنیم.

۴-۱. سنجش میزان زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی

در این بخش به سنجش کمی زایایی فعل‌های سبک مستخرج از پیکره مورد بررسی می‌پردازیم. برای اطمینان از نتایج حاصل از این مرحله، زایایی این فعل‌ها را به سه روش تک‌وقوعی مورد سنجش قرار می‌دهیم.

-
2. equally specified
 1. underspecified
 2. Sorace (2000)
 3. secondary exponence
 4. licensing environment
 5. blocking

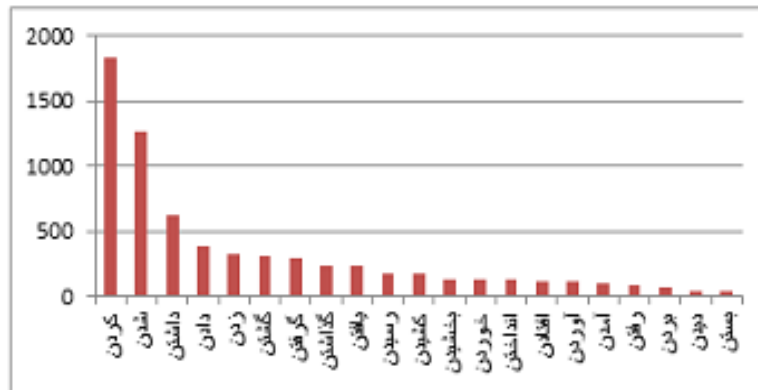
۴-۱-۱. سنجش زایایی نوع

تعیین میزان زایایی نوع، بر اساس روش، فضلی و نرت (۲۰۰۴)، از طریق شمارش پیش فعل‌های همنشین با هریک از این فعل‌ها امکان‌پذیر است. ستیونسن، فضلی و نرت معیار خود را در تعیین زایایی با این روش، پذیرفتنی بودن ساخت می‌دانند و اشاره می‌کنند که پیش از آنها نیز محققانی از جمله لین (۱۹۹۹)، مک‌کارتی و همکارانش (۲۰۰۳) و ویلاویسنسیو^۱ (۲۰۰۳) نیز روش مبتنی بر پذیرفتنی بودن را در محاسبه زایایی به کار برده‌اند. از این رو باید در پیکره مورد بررسی به شمارش پیش فعل‌هایی بپردازیم که در ترکیب با فعل‌های سبک ساخت‌های پذیرفتنی ایجاد کرده‌اند. از این طریق زایایی جانیشینی هریک از ۲۱ فعل سبک مورد بررسی به شرح زیر تعیین می‌گردد (جدول ۲ و نمودار ۲). بر اساس داده‌ها رتبه اول زایایی جانیشینی در میان فعل‌های سبک زبان فارسی متعلق به فعل سبک «کردن» است، دومین جایگاه متعلق به فعل سبک «شدن»، جایگاه سوم از آن فعل سبک «داشتن» است، «دادن» در جایگاه چهارم و «زدن» در جایگاه پنجم قرار دارند و آخرین رتبه زایایی جانیشینی متعلق به فعل سبک «بستن» است.

جدول ۲. زایایی نوع در فعل‌های سبک

رتبه	فعل‌های سبک	زایایی نوع	فعل‌های سبک	زایایی نوع
۱	کردن	1,832	خوردن	130
۲	شدن	1,261	انداختن	130
۳	داشتن	621	افتادن	115
۴	دادن	390	آوردن	113
۵	زدن	321	آمدن	99
۶	گشتن	307	رفتن	84
۷	گرفتن	290	برودن	72
۸	گذاشتن	230	دیدن	44
۹	یافتن	229	بستن	41
۱۰	رسیدن	175	یخشدن	135
۱۱	کشیدن	172		

1. Villavicencio (2003)



نمودار ۲. زیایابی نوع در فعل‌های سبک

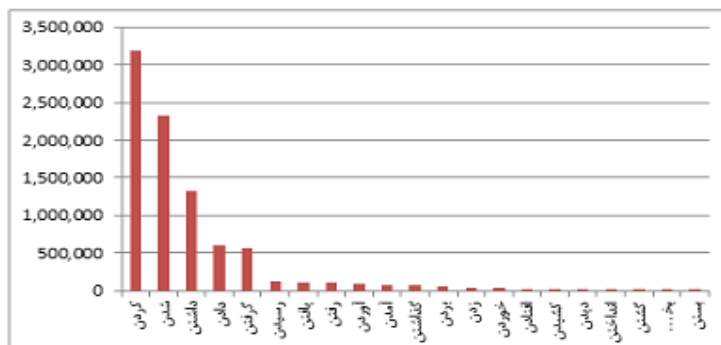
اکنون که زیایابی نوع را تعیین کردیم، در زیر بخش بعدی زیایابی نمونه را در فعل‌های سبک مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱-۲. سنجش زیایابی نمونه

تعیین زیایابی نمونه هر یک از فعل‌های سبک از طریق شمارش تعداد کل ساخت‌های فعل سبک حاصل از ترکیب آن فعل با پیش فعل‌های مختلف و با احتساب تکرارهای آنها در پیکره امکان‌پذیر است. زیایابی نمونه ارائه‌شده برای هر یک از فعل‌های سبک در جدول (۳)، تعداد کل ساخت‌های فعل سبک مربوط به هر کدام از فعل‌ها در پیکره یا همان بسامد کاربرد آنها را نشان می‌دهد.

جدول ۳. زیایابی نمونه در فعل‌های سبک

فعل‌های سبک	زیایابی نمونه	فعل‌های سبک	زیایابی نمونه
۱ کردن	3,191,510	۱۲ بردن	57,837
۲ شدن	2,327,053	۱۳ زدن	41,693
۳ داشتن	1,317,349	۱۴ خوردن	30,468
۴ دادن	609,036	۱۵ افتادن	25,527
۵ گرفتن	563,720	۱۶ کشیدن	17,015
۶ رسیدن	117,834	۱۷ دیدن	12,007
۷ یافتن	111,238	۱۸ انداختن	11,328
۸ رفتن	107,794	۱۹ گشتن	8,590
۹ آوردن	91,563	۲۰ بخشیدن	5,504
۱۰ آمدن	80,052	۲۱ بستن	3,469
۱۱ گذاشتن	75,845		



نمودار ۳. زیایابی نمونه در فعل‌های سبک

بر طبق داده‌ها پربسامدترین فعل سبک زبان فارسی «کردن» است، از مجموع ۳۱۹۱۹۳ جمله در بردارنده این فعل، در ۳،۱۹۱،۵۱۰ جمله این فعل در ساخت‌های فعل سبک به کار رفته است و در ۴۲۳ مورد هم کاربرد واژگانی دارد. فعل سبک «شدن» دومین رتبه را به لحاظ زیایابی نمونه در پیکره مورد بررسی به خود اختصاص داده است، از ۲،۳۳۹،۵۹۵ جمله دارای این فعل، در ۲،۳۳۹،۰۵۳ جمله فعل «شدن» در ساخت‌های فعل سبک به کار رفته است و در ۱۲،۵۴۲ مورد کاربرد واژگانی دارد. پایین‌ترین جایگاه به لحاظ زیایابی نمونه متعلق به «بستن» است، که در آن از ۷،۴۶۶ جمله مستخرج از پیکره که در آنها «بستن» به کار رفته است، ۳،۴۶۹ جمله حاوی ساخت فعل سبک است و ۳،۹۹۷ جمله هم کاربرد واژگانی این فعل را نشان می‌دهند.

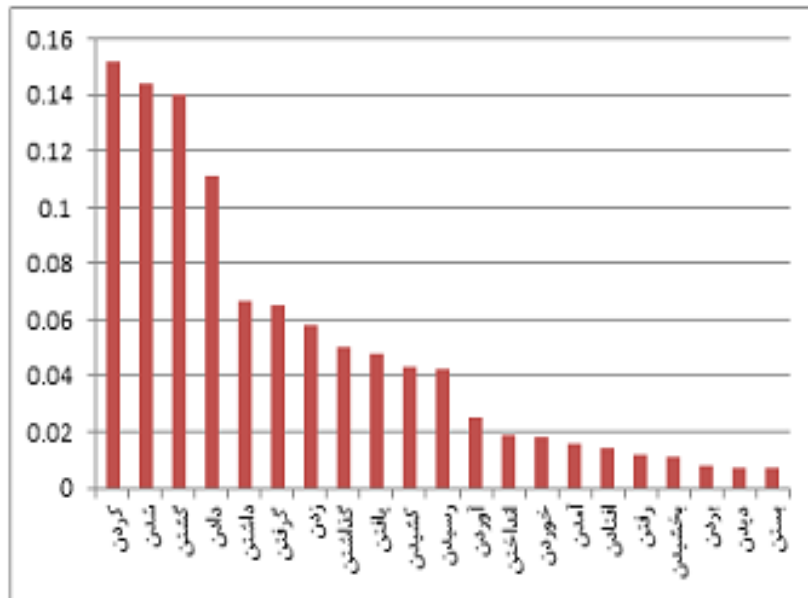
۳-۱-۴. سنجش زیایابی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی

در این بخش به سنجش زیایابی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی می‌پردازیم. واژه‌های تک‌وقوعی واژه‌هایی هستند که تنها یک‌بار در پیکره به کار رفته‌اند.^[۲] باین و لیبر (۱۹۹۱) روشی را برای سنجش این نوع زیایابی پیشنهاد دادند. در این روش از طریق سنجش نسبت بین کلمات تک‌وقوعی یک فعل به کل کلمات تک‌وقوعی پیکره احتمال برخورد با نو واژه‌های مربوط به هر یک از فعل‌ها تعیین می‌گردد.

$$\text{زیایابی} = \frac{\text{کلمات تک و قوعی یک فعل}}{\text{کل کلمات تک و قوعی}}$$

داده‌های حاصل از سنجش زیایابی با این روش مشخص می‌سازد هر یک از فعل سبک چه سهمی در افزایش ساخت‌های فعل سبک در زبان فارسی دارند. هر چه واژه‌های تک‌بسامدی حاصل از یک فعل در زبان بیشتر باشند، آن فعل ساخت‌های فعل

سبک بیشتری را وارد زبان می‌کند و زایاتر است. نمودار ۴ زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی در پیکره را نشان می‌دهد.



نمودار ۴. زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی در فعل‌های سبک

نتایج به دست آمده از هر سه روش یکسانی نسبی استاندارد را نشان می‌دهد. این یکسانی نشان از معتبر بودن نتایج دارد.

۴-۲. تبیین علت تفاوت در میزان زایایی

در بخش ۱-۴ زایایی کمی فعل‌های سبک را مورد سنجش قرار دادیم و از این طریق به اولین پرسش پژوهش پاسخ دادیم. در این بخش فرضیه مطرح‌شده در پاسخ به پرسش دوم را از سه طریق مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و علت تفاوت در میزان زایایی را تبیین می‌کنیم.

۴-۲-۱. محاسبه میزان سبک شدگی معنایی

راه‌حلی که در این پژوهش برای تعیین میزان سبک شدگی معنایی فعل‌ها پیش می‌آید - نهیم مقایسه صورت‌های سبک‌شده و واژگانی هر فعل به‌طور جداگانه است. بدین منظور تعداد صورت‌های واژگانی و سبک مربوط به هر یک از فعل‌ها را با هم مقایسه می‌کنیم، فرض ما بر این است که هر چه تعداد رکوردهای مستخرج از پیکره که در آنها فعل صورت سبک یافته نسبت به صورت‌های واژگانی همان فعل بیشتر باشد، سبک شدگی معنایی فعل بیشتر است، جدول (۴) میزان سبک شدگی معنایی فعل‌های مورد بررسی را نشان می‌دهد. [۳]

جدول ۴. مقایسه صورت‌های سبک و واژگانی فعل‌ها در پیکره مورد بررسی

فعل	کاربرد سبک	کاربرد واژگانی	فعل	کاربرد سبک	کاربرد واژگانی
۱ کردن	٪۹۹	٪۱	۱۲ افتادن	٪۸۱	٪۱۹
۲ زدن	٪۹۷	٪۳	۱۳ بخشیدن	٪۷۰	٪۳۰
۳ یافتن	٪۹۶	٪۴	۱۴ آوردن	٪۶۶	٪۳۴
۴ شدن	٪۹۳	٪۷	۱۵ گشتن	٪۶۵	٪۳۵
۵ دادن	٪۹۳	٪۷	۱۶ بردن	٪۶۴	٪۳۶
۶ گرفتن	٪۹۲	٪۸	۱۷ آمدن	٪۵۷	٪۴۳
۷ کشیدن	٪۹۱	٪۹	۱۸ رفتن	٪۵۶	٪۴۴
۸ افتادن	٪۹۰	٪۱۰	۱۹ رسیدن	٪۵۴	٪۴۶
۹ خوردن	٪۸۷	٪۱۳	۲۰ بستن	٪۴۶	٪۵۴
۱۰ گذاشتن	٪۸۲	٪۱۸	۲۱ دیدن	٪۱۶	٪۸۴
۱۱ داشتن	٪۸۲	٪۱۸			

۲-۲-۴. محاسبه امکانات درج

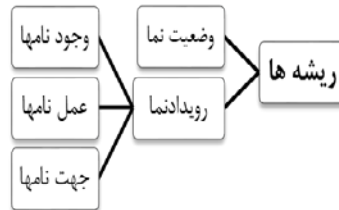
تفاوت در میزان زبایی فعل‌ها را می‌توان علاوه بر میزان سبک شدگی معنایی آنها با امکانات درج هر یک از آنها در مجاورت انواع پیش فعل‌ها نیز مرتبط دانست. به‌منظور محاسبه امکانات درج فعل‌های سبک، رویکرد هارلی و نویر (۲۰۰۰) مبتنی بر تأثیر نمود ثانویه بر درج واحدهای واژگانی را به کار می‌گیریم. آنها برای تعیین ساختارهایی که یک عنصر واژگانی^۱ در آنها مجوز درج دریافت می‌کند، تحلیلی را ارائه داده‌اند. در این تحلیل درج یک عنصر واژگانی وابسته به مشخصه‌های نمود ثانویه آن است. منظور از نمود ثانویه مشخصه‌های عناصری است که آن عنصر واژگانی را سازه‌فرمانی می‌کنند، یا تحت سازه‌فرمانی آن عنصر واژگانی قرار می‌گیرند. برای مثال عنصر واژگانی sink برای درج در جایگاه‌های زیر، تخصیص یافته است؛

1) Licensing environment for “sink”
sink [±v],[DP],[±cause]

(Siddiqi,2009:73)

خوانش این تخصیص‌یافتگی به این شکل است؛ این عنصر واژگانی ممکن است توسط یک هسته فعل کوچک سازه‌فرمانی شود یا نشود (the sink, sink the boat), آن هسته فعلی می‌تواند سببی یا غیر سببی باشد و مفعول آن باید یک DP باشد (The boat sank, I sank the boat). تحلیل هارلی و نویر اساساً تکیه بر مجوز دهی ثانویه برای محاسبه ساختار زیر مقوله‌بندی دارد. ما نیز این تحلیل را برای محاسبه امکانات درج و تعیین بافت‌های مجاز معنایی و نحوی برای درج هر یک از فعل‌های سبک به کار می‌- بندیم. از فرافکن‌های تحت سازه‌فرمانی فعل سبک که طبق نمود ثانویه بر تعیین

ساختار زیر مقوله‌بندی فعل تأثیر دارد گروه ریشه است که محققان پیشین نیز به نقش آن اشاره کرده‌اند. برای تعیین محدودیت‌های معنایی حاکم بر همنشینی ریشه‌ها و فعل‌های سبک، لازم است طبقه‌بندی از ریشه‌ها ارائه دهیم (نمودار ۵)، تا از این طریق محدودیت‌ها و امکانات معنایی حاکم بر همنشینی فعل‌های سبک با ریشه‌ها را برآورد کنیم.



نمودار ۵. طبقه‌بندی ریشه‌ها

طبقه‌بندی‌هایی که تاکنون برای ریشه‌ها پیشنهاد شده است عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های هستی‌شناختی و یا رویدادمحور بوده‌اند. طبقه‌بندی ارائه‌شده در این پژوهش از نوع رویدادمحور است. ابتدا ریشه‌ها را در دو طبقه کلی وضعیت‌نما و رویدادنما^۱ قرار داده‌ایم. ریشه‌های رویدادنما را در سه طبقه عمل نام‌ها^۲، وجود نام‌ها^۳ و جهت نام‌ها^۴ قرار داده‌ایم. طبقه عمل نام‌ها آن دسته از ریشه‌هایی را شامل می‌شود که اشاره به کار و فعلی دارند که از موجودی زنده سر می‌زند، علاوه بر این وقایع طبیعی نیز در این طبقه قرار می‌گیرند (مانند توصیه، اعتراض، رشد، سپاسگزاری، معاشرت، سیل). طبقه وجود نام‌ها را مانند پستیوسکی (۲۰۰۱) شامل سه دسته چیزها، گروه‌ها و انتزاعی‌ها در نظر گرفته‌ایم. چیزها از نوع طبیعی یا مصنوعی (اشیا طبیعی و مصنوعی، اعضای بدن) و جاندار یا غیرجاندار؛ گروه‌ها مانند تیم و سازمان و انتزاعی‌ها از نوع مفاهیم منطقی و ذهنی و روابط بین افراد (مانند میزبان، دوست، رئیس، پدر). جهت نام‌ها هم آن دسته از ریشه‌هایی را شامل می‌شود که در آنها با یک حرف اضافه با مفهوم جهت در آنها به کار رفته است. جدول (۵) امکانات همنشینی هر یک از فعل‌ها را با انواع ریشه‌ها بر اساس داده‌های موجود در پیکره نشان می‌دهد. نکته قابل توجه اینکه منظور از امکانات همنشینی، امکان قرار گرفتن هر یک از فعل‌های سبک در کنار هر یک از انواع ریشه‌های وضعیت‌نما و رویداد نماست و ترتیب قرار گرفتن آنها در جدول ارتباطی با میزان قرار گرفتن فعل‌ها در مجاورت ریشه‌ها ندارد. در واقع اگر برای یک فعل تنها یک مورد از همنشینی با یکی از انواع ریشه‌ها هم در پیکره یافت شده، آن یک

-
1. state-denoting and event- denoting
 2. Action-naming
 3. Entity-naming
 4. directional-naming

مورد به عنوان امکان همنشینی برای آن فعل ثبت شده است. برای مثال اینکه در جدول مشاهده می‌کنیم فعل‌های «کردن، آمدن، آوردن، گذاشتن، داشتن و خوردن» همگی امکان همنشینی با هر چهار نوع ریشه را دارند، بدین معنی نیست که تعداد رکوردهای یافته شده برای آنها در همنشینی با هر یک از انواع ریشه‌ها برابر است. بلکه این میزان می‌تواند وابسته به عوامل دیگر از جمله میزان سبک شدگی معنایی و امکانات ساختاری هر یک از فعل‌ها متفاوت باشد.

جدول ۵. امکانات همنشینی هر یک از فعل‌ها را با انواع ریشه‌ها

امکانات معنایی				امکانات معنایی			
وضعیت‌نما	وجودنما	عمل‌نما	جهت‌نما	وضعیت‌نما	وجودنما	عمل‌نما	جهت‌نما
✓	✓	✓	گفتن	✓	✓	✓	۱۲
✓	✓	✓	یافتن	✓	✓	✓	۱۳
✓	✓	✓	دیدن	✓	✓	✓	۱۴
✓	✓	✓	دادن	✓	✓	✓	۱۵
✓	✓	✓	گرفتن	✓	✓	✓	۱۶
✓	✓	✓	بخشیدن	✓	✓	✓	۱۷
✓	✓	✓	خوردن	✓	✓	✓	۱۸
✓	✓	✓	زدن	✓	✓	✓	۱۹
✓	✓	✓	یستن	✓	✓	✓	۲۰
✓	✓	✓	داشتن	✓	✓	✓	۲۱
✓	✓	✓	شدن	✓	✓	✓	۱۱

اکنون پس از محاسبه امکانات معنایی همنشینی فعل سبک با پیش فعل‌ها، امکانات همنشینی فعل سبک با انواع ریشه‌های متمم‌پذیر، متمم‌ناپذیر را، تحت عنوان امکان قرار گرفتن آنها در ساختارهای موضوعی گذرای خالص، سببی، ناگذرای خالص و غیر سببی مورد بررسی قرار می‌دهیم.^[۴] به عبارتی با هم‌آیی‌های پیش فعل و فعل سبک را به لحاظ ساختار موضوعی ارزیابی می‌کنیم (جدول ۶).

جدول ۶. امکانات ساختاری هر یک از فعل‌ها

امکانات ساختاری				امکانات ساختاری			
گذرا	سببی	ناگذرا	غیرسببی	گذرا	سببی	ناگذرا	غیرسببی
✓	✓	✓	گفتن	✓	✓	✓	۱۲
✓	✓	✓	یافتن	✓	✓	✓	۱۳
✓	✓	✓	دیدن	✓	✓	✓	۱۴
✓	✓	✓	دادن	✓	✓	✓	۱۵
✓	✓	✓	گرفتن	✓	✓	✓	۱۶
✓	✓	✓	بخشیدن	✓	✓	✓	۱۷
✓	✓	✓	خوردن	✓	✓	✓	۱۸
✓	✓	✓	زدن	✓	✓	✓	۱۹
✓	✓	✓	یستن	✓	✓	✓	۲۰
✓	✓	✓	داشتن	✓	✓	✓	۲۱
✓	✓	✓	شدن	✓	✓	✓	۱۱

۴-۲-۳. محاسبهٔ بازداری‌های درج

از دیگر مفاهیم مطرح‌شده در چارچوب صرف توزیعی مفهوم بازداری است. ایمبیک و مرتنز (۲۰۰۸) بازداری در چارچوب صرف توزیعی را از نوع بازداری‌های رقابت بنیاد^۱ دانسته‌اند. عناصر واژگانی برای درج در گرهی که دارای تعدادی مشخصه‌های صرفی و نحوی مشخص است، با هم به رقابت برمی‌خیزند، در این میان عناصری که مشخصهٔ متضاد داشته باشند بی‌تردید مجوز درج نمی‌یابند و میان سایر عناصر واژگانی برای درج رقابت ایجاد می‌شود، از میان دو عنصری که امکان درج داشته باشند، عنصری درج می‌شود که بیشترین مشخصه‌های متناسب با گره را دارا باشد. در این بخش بازداری‌های معنایی و ساختاری مربوط به هر یک از فعل‌ها را با توجه به ویژگی‌های مطرح‌شده در دو زیر بخش قبل مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، به عبارت دیگر بر اساس داده‌های پیکره‌ای مشخص می‌نماییم که هریک از فعل‌ها از همنشینی با کدامیک از انواع ریشه‌ها و یا قرار گرفتن در کدامیک از ساختارها بازداشته می‌شوند (جدول ۷).

جدول ۷. بازداری‌های درج فعل‌های سبک

	بازداری‌های ساختاری				بازداری‌های معنایی			
	غیرسببی	ناگذرا	سببی	گذرا	جهت‌نام	عمل‌نام	وجودنام	
۱								کردن
۲			-	-				آمدن
۳								آوردن
۴	-						-	بردن
۵			-	-			-	افتادن
۶							-	اتخاذتن
۷			-	-			-	رفتن
۸			-			-	-	رسیدن
۹	-							میرفتن
۱۰			-					کشیدن
۱۱					-			شدن
۱۲		-	-					گفتن
۱۳			-	-				یافتن
۱۴			-				-	دیدن
۱۵	-							دادن
۱۶			-					میرفتن
۱۷		-						یختن
۱۸			-	-				خوردن
۱۹	-							زدن
۲۰		-						بستن
۲۱	-		-					داشتن

مثال‌های (۲) و (۳) نمونه‌هایی از این با هم‌آیی‌ها را در دو فعل «کردن» و «بستن» نشان می‌دهد. مقایسهٔ این دو مثال به‌خوبی بیانگر تأثیر امکانات ساختاری و معنایی هریک از فعل‌ها بر میزان زایایی آنهاست.

(۲) فعل سبک «کردن»

الف. ما آدرس‌ها را فارسی‌سازی کردیم. (عمل- نام، سببی)

ب. محبوبیتش در میان طرفداران تنزل کرد. (وضعیت‌نام، غیرسببی)

پ. من برای برقراری ارتباط *۲۴# را شماره‌گیری کردم. (عمل- نام، گذرا)

ت. هیئت مدیره موارد جدیدی را به الگوی اصلاحات سنجاق کرد. (وجود- نام، سببی)

ث. منشی دیروز نامه را فاکس کردند. (وجود- نام، سببی)

ج. مریم کتاب‌ها را کادو کرد. (وجود- نام، گذرا)

چ. مدتی با آنها سر کرد. (وجود- نام، ناگذرا)

ح. شهرداری شورای شهر تهران را مجاب کرد. (وضعیت‌نما، سببی)

خ. او سالها سکوت کرد. (عمل‌نام، ناگذرا)

۳) فعل سبک «شدن»

الف. آنها را با یکدیگر جمع بست. (عمل- نام، گذرا)

ب. پرستاران را به گلوله بستند. (جهت- نام، گذرا)

پ. بر خطای او چشم بست. (وجود نام، ناگذرا)

بدین ترتیب فهرستی از امکانات معنایی و ساختاری مربوط به هریک از ۲۱ فعل مورد بررسی پژوهش را در این مرحله تهیه کردیم.^۱ کنار هم گذاشتن نتایج به دست آمده از محاسبه میزان سبک شدگی معنایی هر یک از فعل‌ها، امکانات درج و بازداری‌های درج آنها که به ترتیب در جدول‌های (۴)، (۵-۶) و (۷) ارائه شده‌اند، علت تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی را به تصویر می‌کشد. فعل سبک «کردن» از بیشترین میزان سبک شدگی معنایی، بیشترین امکانات درج و کمترین میزان بازداری‌های درج برخوردار است، از این‌رو به لحاظ میزان زایایی در بالاترین جایگاه قرار دارد و فعل سبک «بستن» با کمترین میزان سبک شدگی معنایی، کمترین امکانات درج و بیشترین میزان بازداری‌های درج در پایین‌ترین جایگاه به لحاظ میزان زایایی قرار دارد. سایر فعل‌ها با توجه به این سه عامل در رده‌های مختلف به لحاظ میزان زایایی قرار گرفته‌اند. در این میان تعدادی از فعل‌ها در نگاه اول نتایج ناقص فرض تأثیر این سه عامل را نشان می‌دهند اما اندکی تعمق در رفتار زبانی این فعل‌ها عملکرد این دسته از فعل‌ها به لحاظ قرار گرفتن در رده‌بندی میزان زایایی را توجیه می‌کند. برای مثال فعل سبک «داشتن» با وجود اینکه به لحاظ سبک شدگی معنایی در جایگاه ۱۱ قرار دارد و در مجموع از ۸ امکان درج برخوردار است، جایگاه سوم به لحاظ میزان زایایی را به خود اختصاص داده است. بسامد بالای فعل سبک «داشتن» از این جهت است که این فعل تنها فعل سبکی است که وظیفه بازنمایی ساخت‌های فعل سبک ایستا در زبان فارسی را بر عهده دارد. از دیگر فعل‌های سبکی که رفتاری به ظاهر خلاف نتیجه را نشان داده است، فعل سبک «گشتن» است که با وجود دارا بودن رتبه ۱۵ به لحاظ سبک شدگی و ۶ امکان درج در جایگاه ششم به لحاظ میزان زایایی قرار

۱. برای نمونه‌های بیشتر و مربوط به همه فعل‌های مورد بررسی رجوع کنید به اسحاقی (۱۳۹۹).

گرفته است، این رفتار از این روست که فعل سبک «گشتن» در بسیاری از موارد گونه رسمی ساخت‌های فعل سبک حاوی فعل سبک «شدن» را می‌سازد برای مثال «غرق شدن»، «غرق گشتن» و از آنجا که فعل سبک «شدن» از فعل‌های زایای زبان است و در جایگاه دوم جدول میزان زایایی قرار دارد، قاعدتاً فعل سازنده گونه رسمی ساخت‌های فعل سبک حاصل از آن نیز به جایگاه بالاتری در جدول میزان زایایی ارتقا خواهد یافت.

۴. نتیجه

پژوهش حاضر با هدف بررسی علت تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی انجام گرفت. برای پاسخ دادن به این پرسش لازم بود ابتدا میزان زایایی هر یک از این فعل‌ها تعیین گردد. از این رو زایایی نوع با روش ستیونسن، فضلی و نرت (۲۰۰۴)، زایایی نمونه با روش باین (۱۹۹۳) و زایایی مشروط به واژه‌های تک‌وقوعی با روش باین و لیبر (۱۹۹۱) در هریک از این فعل‌ها با استفاده از داده‌های پیکره‌ای مورد سنجش قرار گرفت. پس از تعیین میزان زایایی هر یک از فعل‌ها برای تبیین علت تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک زبان فارسی چارچوب نظری صرف توزیعی را برگزیدیم. در چارچوب صرف توزیعی، به پیروی از مرتنز (۲۰۱۳) پیش فعل‌های به کار رفته در ساخت‌های فعل سبک را ریشه و فعل‌های سبک را عناصر مقوله‌ساز در نظر گرفتیم و با مشاهده ماهیت رفتاری فعل‌های سبک به لحاظ همنشینی با ریشه‌ها، این فرض را مطرح کردیم که هر چه فعل از تخصیص‌یافتگی کمتری برخوردار باشد محدودیت‌های معنایی و ساختاری کمتری برای درج بر آن حاکم است و در نتیجه زایاتر است. برای محاسبه میزان تخصیص‌یافتگی فعل‌ها ابتدا میزان سبک شدگی معنایی هر یک از فعل‌ها را مورد ارزیابی قرار دادیم و سپس به منظور محاسبه امکانات درج فعل‌های سبک، رویکرد هارلی و نویر (۲۰۰۰) مبتنی بر تأثیر نمود ثانویه بر درج واحدهای واژگانی را به کار گرفتیم. بدین ترتیب امکانات درج و بازداری‌های درج هریک از فعل‌ها را مشخص کردیم. یافته‌ها حکایت از این داشت که تفاوت در میزان زایایی فعل‌های سبک وابسته به میزان سبک شدگی فعل‌ها، بافت‌های مجاز برای درج و بازداری‌های درج آنهاست و مجموعه این عوامل است که میزان زایایی فعل را مشخص می‌کند. هرچه فعل به لحاظ معنایی سبک‌تر شده باشد، امکانات درج بیشتر و بازداری‌های کمتری داشته باشد، زایاتر است. برای مثال فعل «کردن» که زایاترین فعل سبک از میان فعل‌های مورد بررسی است، از بالاترین میزان سبک شدگی، بیشترین امکانات درج و کمترین بازداری‌ها برخوردار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیکره مورد بررسی اولین پیکره ساخت‌های فعل سبک زبان فارسی است که توسط نویسندگان مقاله ایجاد شده است و در دست انتشار است. داده‌های موجود در این پیکره مستخرج از پیکره تک‌زبانه پژوهشگاه ارتباطات و فناوری اطلاعات مشتمل بر ۹۵۰ هزار فایل متنی است که دکتر محمود بی‌جن‌خان در سال ۱۳۹۷ جهت طرح جویشگر بومی مرکز تحقیقات مخابرات ایران آن را ایجاد کرده است.

۲. واژه‌های تک‌وقوعی واژه‌هایی هستند که زایایی نمونه آنها در کل پیکره یک است، یعنی نو واژه‌هایی که تنها یک‌بار در کل پیکره به کار رفته‌اند. مانند «نو شماره کردن» در پیکره مورد بررسی.

۳. ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چرا میزان سبک شدگی معنایی فعل‌ها را معادل زایایی نمونه در آنها در نظر نگرفته‌ایم. پاسخ این است که ما با تفاوت بسامد کاربردی فعل‌ها در پیکره مواجهیم. برای مثال فعل سبک «زدن»، به لحاظ زایایی نوع جایگاه پنجم را در جدول (۲) داراست، اما به لحاظ زایایی نمونه در جایگاه سیزدهم در جدول (۳) قرار دارد. تفاوت‌هایی از این دست به دلیل تفاوت در بسامد کاربردی فعل‌ها در پیکره مورد بررسی است. این مسئله گرچه ایرادی را بر نتایج وارد نمی‌سازد، سبب می‌شود که نتوانیم با قطعیت میزان زایایی نمونه را معیاری برای سنجش و مقایسه میزان سبک شدگی معنایی فعل‌ها به حساب آوریم.

۴. این مفاهیم برگرفته از جکندوف (۱۹۷۲، ۱۹۹۰) است، وی در پی معرفی مشخصه [+cause] فعل‌های گذرای را که میان مشارک‌های آنها رابطه سببیت وجود نداشت گذرای خالص و فعل‌هایی که رابطه سببیت در میان مشارک‌های آنها وجود داشت را گذرای سببی نامید و بر همین اساس فعل‌های ناگذرای سبب زوده را ناگذرای غیرسببی نامید. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، در این پژوهش فرض درج مقدم ریشه را پذیرفتیم، ریشه‌ها قادرند پیش از مقوله‌دار شدن متمم خود را در صورت نیاز بپذیرند و سپس برای مقوله‌دار شدن تنها به عناصر مقوله‌سازی اجازه درج می‌دهد که جایگاهی برای قرار گرفتن متمم آنها فراهم سازند. روابط میان مشارک‌های رویداد در هر یک از انواع چهارگانه امکانات ساختاری به شکل زیر برقرار است.

- | | |
|---|-------------------------------------|
| A. Causative Transitive: e_1 CAUSE (x,y) + e_2 BECOME (Y) | B. Anti-causative: e_1 BECOME (x) |
| C. Pure- Transitive: e_1 DO (x,y) | D. Pure- Intransitive: e_1 DO (x) |

منابع

- اسحاقی، مهدیه (۱۳۹۹). *ظهور و زایایی فعل سبک و نقش آن در ساخت رویداد*، رساله دکتری دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۷). *پیکره طرح جویشگر بومی، مرکز تحقیقات مخابرات ایران*.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). *فعل مرکب در زبان فارسی. پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، مجموعه مقالات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی*.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات توس*.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۳). *فعل مرکب و ساختمان آن، تهران، آشنا*.
- Acquaviva, P. 2008. Roots and lexicality in distributed morphology. In A. Galani, D. Redinger and N. Yeo (EDs). Special issues of York working papers in linguistics. (pp.1-21) New York: University of New York.
- Baayen, H. and Lieber, R. 1991. Productivity and English derivation: a corpus-based study. *Linguistics* 29. pp 801-843.
- Baayen, H. 1993. Quantitative aspects of morphological productivity. In G.. Barðal, J. 2008. *Productivity*. Amsterdam: Jhon Benjamin publication.
- Bijankhan, M. 2018. Corpus of Persian search engine program. ICT research institute, Tehran, Iran. [In Persian].
- Bobaljik, J. 2015. Distributed Morphology. ReVEL, 13, 24. University of Connecticut.

- Bobaljik, J. 1994. What does adjacency do? In: *The morphology syntax connection*. The MIT working papers in Linguistics, 22, 1-32.
- Borer, H. 2014. The category of roots. In R. Alexiadou, H. Borer and F. Schafer (EDs). *The syntax of roots and the roots of syntax*. (pp. 112-149). Oxford: Oxford university Press.
- Borer, H. 2003. Exo-skeletal vs. endo-skeletal explanations: syntactic projections and the lexicon. In J.C. Moore and M. Polinsky (Eds). *The nature of explanations in linguistic theory*. (pp. 37-67). Chicago: Chicago university Press.
- Dabir-moghaddam, M. 2005. Compound verb in Persian. *Persian Linguistic Research: A Collection of Articles*. University Publishing center, Tehran, Iran. [In Persian].
- Embick, David. 2015. The Morpheme: A Theoretical Introduction. *Berlin: de Gruyter Mouton*.
- Embick, D & Marantz, A. 2006. Architecture and blocking. Ms, University of Pennsylvania and MIT.
- Eshaghi, M. 2020. *The Emergence and Productivity of Light Verb and its role in Event structure*. PhD thesis, Tehran University, Tehran, Iran. [In Persian].
- Farshidvard, Kh. 1994. *Compound verb and its structure*. Ashena publication center, Tehran, Iran. [In Persian].
- Folli, R., Harley, H. & Karimi, S. 2004. Determinant of event type in Persian complex predicates. *Lingua*, 115, 10: 1365-140.
- Grimshaw, Jane & Mester, A. (1988). Light verbs and q-theory. *Linguistic Inquiry* 19: 205-232.
- Halle, M. 1990. An approach to morphology. *North eastern linguistic society* 20(1). pp. 150-184.
- Halle, M & Marantz, A. 1993. Distributed Morphology and the pieces of Inflection. In K. Hale and S. J. Keyser (EDs). *The View from Building*. pp. 117-176. Cambridge: MIT Press.
- Harley, H. 2014. On the Identity of Roots. *Theoretical Linguistics*, 40 (3), pp. 225-276.
- Harley, H. 2009. Roots and Locality. *Handout from root workshop*. Stuttgart University.
- Harley, H. & Noyer, R. 2000. Formal versus encyclopedic properties of Vocabulary: Evidence from nominalizations. In B. Peeters (ED). *Lexicon-Encyclopedic Interface*. pp. 349-374. Amsterdam: Elsevier Press.
- Jackendoff, R. 1990. *Semantic Structure*. Cambridge: MIT Press.
- Jespersen, O. 1965. *A Modern English Grammar on Historical Principles* (5). London: George Allen and Unwin Ltd.
- Karimi, S. 1997. Persian Complex Verbs: Idiomatic or Compositional. *Lexicology* 3, 273-318.
- Karimi-Doostan, G. 2008. Event Structure of verbal nouns and light verbs. In S. Karimi, V. Samiiian and D. Stilo (EDs). *Aspects of Iranian linguistics*. (pp. 206-226). Newcastle: Cambridge Scholars Publishing.
- Karimi-Doostan, G. 2005. Light verb and structural case. *Lingua*. Vol. 115(12).

- Karimi-Doostan, G. 1997. Light verb constructions in Persian. Doctoral dissertation, University of Essex.
- Khanlari, p. 1994. *Persian Grammar*. Toos publication center, Tehran, Iran. [In Persian].
- Levin, Beth. 1993. *English verb classes and alternations: A preliminary investigation*. Chicago, Illinois: Chicago University Press.
- Levin, B. & Rappaport Hovav, M. 1998. Morphology and Lexical Semantics. In A. Zwicky and A. Spencer (Eds). *Handbook of Morphology*. (pp. 248-271). Blackwell, Oxford.
- Levinson, L. 2014. The ontology of roots and verbs. . In R.Alexiadou, H. Borer and F. Schafer (EDs). *The syntax of roots and the roots of syntax*. (pp.208-230).Oxford:Oxford university Press.
- Marantz, A. 2013. Verbal argument structure: Events and participants. *Lingua* 130:152–168.
- Marantz, A. 2009. Roots, re- and affected agents: Can roots pull the agent under little v. Workshop roots: *Word formation from perspective of “core lexical elements*. Stuttgart university.
- Marantz, A. 2000. *Roots: The universality of roots and pattern morphology*. Conference on Afro-Asiatic Language. Paris University.
- Marantz, A. 1997. No escape from syntax : Don't try morphological analysis in the privacy of your own lexicon. In A.Dimitriadis et al. *University of Pennsylvania working papers in linguistics*. (pp. 201-225). Philadelphia: University of Philadelphia.
- Marantz, A. 1988. *Clitics, Morphological merger and the mapping to phonological structure*. New York: Academic Press.
- Marantz, A. 1984. *On the Nature of Grammatical Relations*. Cambridge: The MIT Press.
- Megerdooomian, K. 2001. Event Structure and Complex Predicates in Persian. *Canadian Journal of Linguistics*(46).pp. 97-125
- Panagiotidis, P. 2015. *Categorial features: A general theory of Word class categories*. Cambridge: Cambridge university press.
- Panagiotidis, P. 2011. Categorial features and categorizers. *The linguistic review* 28(3). Pp. 325-346.
- Pustejovsky, J. 1991. The Syntax of Event Structure. In B. Levin and S. Pinker (EDs). *lexical and Conceptual Semantics* .(pp. 47-87). Cambridge: Blackwell.
- Robdeutscher, A. 2014. When roots license and when they respect semantico-syntactic structure in verbs. In R.Alexiadou, H. Borer and F. Schafer (EDs). *The syntax of roots and the roots of syntax*. (pp.282-310).Oxford:Oxford university Press.
- Samvelian, P. and Faghiri, P. 2013. Persian Complex Predicates: How Compositional are They? *Semantics-Syntax Interface* 1, pp. 43-74.
- Siddiqi, D. 2009. *Syntax Within word: economy, allomorphy, and argument selection in Distributed Morphology*. Amesterdom:John Benjamins.
- Sorace, A. 2000. Gradients in auxiliary selection in intransitive verbs. *Language*. PP. 859-890.

- Stevenson, S. & Fazly, A. & North, R. 2004. Statistical measure of semi-productivity of light verb constructions. In: *Proceedings of ACL'04 workshop on multiword expressions*. pp. 1-8.
- Trias, P.S. 2010. Complex Word formation and the morphology-syntax interface. Doctoral dissertation: Barcelona University.
- Yim, Ch. 2018. Categorization in distributed morphology: A split analysis of verbalization. *Korean journal of language and linguistics* (18). pp. 173-193.



Speech Rhythm Measures: Acoustic Cues for Speaker Identification

Homa Asadi¹ & Batool Alinezhad²
(29-49)

Abstract

Rhythmic characteristics of speech based on consonantal and vocalic intervals as well as syllabic intervals vary between speakers of the same language. Nonetheless, the rhythmicity of a speech signal is not solely dependent on the durational variability of phonetic intervals but it is also associated with the variability of the intensity patterns as well. Acoustic parameter of intensity is largely determined by the articulatory behaviors of the speech organs such as lip movement or mouth aperture. Therefore, it is plausible that speaker idiosyncrasy in movement of speech articulators and anatomical differences in individual's vocal tracts may influence the energy distribution across a speech signal which subsequently leads to the variability in the values of the intensity measures. Using experimental phonetics tools and from an explicitly speaker-specific perspective, the present research attempts to explore potential speaker-specific acoustic parameters of speech rhythm which are extracted from the intensity contours across Persian speakers. This research aims to discover whether intensity-based measures of speech rhythm are able to discriminate between speakers in Persian. Two types of acoustic rhythmic measures based on the mean syllable intensity (stdevM, varcoM, rPVIm, nPVIm) and peak syllable intensity (stdevP, varcoP, rPVIp, nPVIp) were selected for this study. Speech data from 12 Persian male speakers were recorded non-contemporaneously in laboratory environment on two different occasions separated by one to two weeks. Speech tokens were acoustically measured with PRAAT version 5.2.34 and statistical analyses were carried out with SPSS version 21 and R version 3.3.3. Results of the study indicated that speech rhythm measures based on intensity fluctuations play an important role in between-speaker rhythmic variability. In addition, discriminatory power of intensity-based measures is not affected by the language-dependent characteristics of Persian. The results also showed that the peak syllable intensity measures carry more speaker-specific information compared to the mean syllable intensity measures.

Keywords: Experimental phonetics, intensity-based measures, speaker identification, speech rhythm, between-speaker variability.

Received: 22, July, 2020 & Accepted: 2, January, 2021

doi
10.22059/jolr.2020.307695.666628
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1 .Email of the corresponding author: h.asadi@fgn.ui.ac.ir

Assistant Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

2 .Associate Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

1.Introduction

Speech is highly organized in time. In the present study, we study how suprasegmental temporal features can contribute to speaker-individuality in Persian. Temporal characteristic of speech is a newly developed method applied in forensic phonetics. The rationale behind this idea is that humans differ in terms of the anatomical dimensions of the articulators, which result in idiosyncratic temporal characteristic articulation, namely speaker-specific rhythm. This relationship, however, is very complex as numerous acquired and language-specific characteristics also influence the temporal structure of speech. Suprasegmental speech rhythm measures involve a tight interaction between speakers' anatomy and their learned behavior. It seems that a possible contribution of the individual kinematics of the articulators which might lead to individual temporal characteristics in the signal may influence aspects of the signal that stand in relation to its intensity. To date, there has only been research in languages like English and German whose speakers might vary considerably in the way they operate the articulators to produce complex phonotactics and vowel reductions. Therefore, it is conceivable that language-specific features of Persian influence on temporal characteristic of speech. This study therefore sets out to explore between-speaker rhythmic variability as well as within-speaker rhythmic variability across Persian speakers to see to what degree such temporal characteristics vary among Persian speakers. Certainly a comprehensive understanding of speaker-specific temporal characteristics can only be obtained via a contrastive analysis of such characteristics in numerous different languages with widely different phonological systems.

2.Literature Review

In this section, different numerous studies on speech rhythm measures were categorized based on the measures of speech interval duration and temporal characteristics of the amplitude envelope.

3.Methodology

To test between-and within-speaker variability, twelve male speakers of Standard Contemporary Persian were recorded on two different sessions, separated by a time-lapse of one to two weeks. Speakers were asked to read the 54 sentences one by one, with a pause, and in a natural way, without any marked intonation. The microphone was positioned approximately 20 cm away from the mouth of the speakers in a diagonal position. Speech tokens were analysed using Praat (version 5.2.34, Boersma and Weenink 2013). For this study, we selected suprasegmental intensity-based measures retrieved from mean and peak syllable units of speech signals. Statistical analysis of data was carried out using R (R core Team 2014) version 3.3.3 and the R package lme4 (Bates, Maechler, Bolker and Walker 2016) and SPSS (IBM Corp. 2012).

4.Results

In this section, we provide the results of different acoustical models i.e. two-way anova, multinomial logistic regression and principal component analysis that were employed on the collected speech data of Persian. In the present study, we explored potential speaker-specific acoustic parameters of speech rhythm in Persian from a forensic-acoustic perspective. Statistical analysis of speech data revealed that selected acoustic speech rhythm measures are able to discriminate between Persian speakers and among them the variation coefficient of syllable peak intensity levels (varcoP) could account better for variability across speakers.

5.Discussion

We discuss how temporal characteristics of speech signals based on intensity fluctuations vary between Persian speakers and which acoustic parameter of speech rhythm has more potential in showing between-speaker variability. Furthermore, we compared the results of the present study to the findings of previous studies to see in what way Persian has been similar or different from other investigated languages

6.Conclusions

Based on the results obtained we can conclude that speech rhythm measures can be potentially characterized as language-independent parameters which can be utilized as acoustic cues in cases where knowledge about speaker-specific rhythm is needed.

پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار: سرنخ‌های آکوستیکی برای تشخیص گوینده

هما اسدی^۱

استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

بتول علی‌نژاد

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۵/۰۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۰/۱۳

علمی - پژوهشی

چکیده

مشخصه‌های ریتم گفتار بر اساس دیرش مناطق همخوانی، واکه‌ای و نیز هجا می‌توانند گویشوران یک زبان خاص را از هم تمیز دهند. با وجود این، ریتم یک سیگنال آوایی تنها بر مبنای روابط دیرشی میان مناطق آوایی آن استوار نیست بلکه به تفاوت‌های مربوط به الگوی شدت در آن‌ها نیز بستگی دارد. پارامتر آکوستیکی شدت تا حد زیادی تحت تأثیر الگوهای حرکتی اندام‌های گفتار مانند حرکت لب‌ها و باز و بسته کردن دهان است. بنابراین انتظار می‌رود تفاوت‌های فردی در حرکت‌های اندام‌های گویایی و نیز تفاوت‌های آناتومیک مربوط به ساختار دستگاه آوایی افراد منجر به تغییر توزیع انرژی در سطح سیگنال و در نتیجه تغییر مقادیر شدت در سیگنال‌های آوایی افراد شود. در پژوهش حاضر قصد داریم با استفاده از ابزارهای آواشناسی آزمایشگاهی و با رویکرد تشخیص هویت گوینده پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار را بر مبنای مشخصه‌های شدت-بنیاد در زبان فارسی بررسی کنیم. هدف این پژوهش بررسی توانایی پارامترهای شدت-بنیاد در سطح هجا جهت تشخیص هویت گویندگان فارسی‌زبان است. دو دسته از پارامترهای شدت-بنیاد یکی بر مبنای میانگین شدت هجا (stdevM, varcoM, rPVIm, rPVIm) و دیگری بر مبنای شدت قله هجا (stdevP, (stdevP, varcoP, rPVIp, nPVIp) برای بررسی و تحلیل داده‌ها انتخاب شد. صدای دوازده گویشور مرد فارسی‌زبان در محیط آزمایشگاهی و در دو نوبت مجزا به فاصله یک تا دو هفته ضبط شد. نمونه‌های آوایی با استفاده از برنامه Praat ویرایش ۳، ۴، ۲، ۵ مورد تجزیه و تحلیل آکوستیکی قرار گرفت و تحلیل آماری داده‌ها و مقادیر به دست آمده از بررسی آکوستیکی نمونه‌های آوایی با استفاده از نرم‌افزار SPSS ویرایش ۲۱/۰ و نرم‌افزار R ویرایش ۳، ۳ صورت گرفت. نتایج نشان داد پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار بر مبنای نوسانات شدت نقش بسزایی در تشخیص هویت گویندگان فارسی‌زبان دارند. افزون بر آن، مشخصه‌های زبان-ویژه تأثیری در توانایی این پارامترها در تشخیص هویت گوینده ندارند. همچنین نتایج حاکی از آن بود که پارامترهای مبتنی بر شدت قله هجا ویژگی‌های فرد ویژه بیشتری را انعکاس می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: آواشناسی آزمایشگاهی، ریتم گفتار، پارامترهای شدت-بنیاد، تشخیص گوینده.

۱- مقدمه

تعریف ریتم از ابتدای پیدایش این مفهوم تا به امروز همواره مبحثی چالش‌برانگیز بوده است و تاکنون پژوهشگران موفق به ارائه تعریفی دقیق و جامع از آن نشده‌اند. در میان

بحث‌های متداول در این باره، نسپور^۱ و همکاران (۲۰۱۱) تعریف افلاطون^۲ از ریتم را جامع‌ترین و در عین حال زیباترین تعریف می‌دانند. افلاطون در جلد دوم کتاب *قوانین*^۳ ریتم را «نظم در حرکت» (order in movement) تعریف می‌کند. زبان‌های مختلف دنیا با عنایت به تفاوت‌های واج‌شناختی که با هم دارند به لحاظ ریتم نیز با هم متفاوت‌اند و موضوع تقسیم‌بندی زبان‌ها به دسته‌های ریتمیک متفاوت (به‌ویژه زبان‌های تکیه-زمان^۴ و زبان‌های هجا-زمان^۵) همواره میان پژوهشگران محل بحث بوده است (پایک^۶: ۱۹۴۵، ابرکرومبی^۷: ۱۹۶۷، راموس: ۱۹۹۹، گریب و لو^۸: ۲۰۰۲، وایت^۹ و ماتیس^{۱۰}: ۲۰۰۷، دلوو^{۱۱}: ۲۰۱۰، آروانی‌تی^{۱۲}: ۲۰۱۲). زبان‌های تکیه-زمان نسبت به زبان‌های هجا-زمان دارای ساختار هجایی پیچیده‌تر هستند و کاهش واکه‌ای نیز در این زبان‌ها رخ می‌دهد. از این‌روی دیرش مناطق واکه‌ای^{۱۳} در این زبان‌ها کم‌تر، در حالی که دیرش مناطق همخوانی^{۱۴} در این زبان‌ها بلندتر است. منظور از منطقه همخوانی، منطقه‌ای است در گفتار که شامل یک یا چند همخوان بوده و یک واکه (و یا مکث) قبل و یا بعد از همخوان(ها) قرار می‌گیرد. منطقه واکه‌ای، بالعکس، منطقه‌ای است در گفتار که شامل یک یا چند واکه (یا بخش‌های واکه‌ای مانند واکه مرکب یا واکه سه‌گانه) بوده و یک همخوان (و یا مکث) قبل و یا بعد از واکه(ها) قرار می‌گیرد.

عمده پژوهش‌های انجام‌شده در مورد ریتم گفتار تمرکز خود را به مطالعه و بررسی تغییرات بین-زبانی دیرش در سطح منطقه همخوانی و واکه‌ای معطوف کرده بودند

-
- 1.M. Nespor
 2. Plato
 3. *The Laws*
 4. stressed-timed
 5. syllable-timed
 6. K. L Pike
 - 7.D. Abercrombie
 - 8.E.L. Low
 - 9.L. White
 10. S.L. Mattys
 - 11.V. Dellwo
 - 12.A. Arvaniti
 - 13.vocalic interval
 14. consonantal interval

(پایک: ۱۹۴۵، ابرکرومبی: ۱۹۶۷، گریب و لو: ۲۰۰۲، راموس^۱ و همکاران: ۱۹۹۹، دلوو: ۲۰۰۶، تیلسن^۲ و آروانی‌تی: ۲۰۱۳). تا به امروز شواهد زیادی نشان داده است که ویژگی‌های دیرشی منطقه همخوانی و منطقه واکه‌ای، همبسته‌های تغییرات ریتمیک بین-زبانی هستند (وایت^۳ و ماتیس^۴: ۲۰۰۷، دلوو: ۲۰۱۰، لوکینا^۵ و همکاران: ۲۰۱۱ آروانی‌تی: ۲۰۱۲). افزون بر نشان دادن تغییرات بین-زبانی، پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار بر اساس دیرش مناطق همخوانی و واکه‌ای و همچنین هجا می‌توانند افراد یک زبان خاص را از هم تمیز دهند. با وجود این، مطالعات اخیر تأکید کرده‌اند که برای درک بهتر این تغییرات باید جنبه‌های مختلفی که ریتم گفتار همراه با آن تغییر می‌کند نیز مدنظر قرار گرفته شود (فوکس^۶، ۲۰۱۶: ۷۰). هی^۷ و دلوو (۲۰۱۶) معتقدند اگرچه دیرش مناطق آوایی مانند آواهای منفرد یا هجا در ریتم گفتار قابل‌ملاحظه بوده‌اند، اما تاکنون توجه کمتری به این مسئله شده است که ریتم یک سیگنال آوایی تنها بر مبنای روابط دیرشی میان این مناطق نیست بلکه به تفاوت‌های مربوط به شدت^۸ در آن‌ها نیز بستگی دارد. مدل‌های ریتم گفتار که بر تفاوت‌های بین-گوینده بر اساس پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار تمرکز کرده باشند، بسیار اندک است. هی و دلوو (۲۰۱۴)، معتقدند پارامتر آکوستیکی شدت با سیکل‌های بازوبسته‌شدن دهان در ارتباط است. بنابراین انتظار می‌رود در صورتی که گویندگان در میزان باز و بسته‌کردن اندام گفتاری دهان متفاوت عمل کنند، این تفاوت‌ها در سیگنال‌های آوایی نیز رمزگذاری شود. آن‌ها معتقدند با توجه به همبستگی میان شدت و میزان باز و بسته‌کردن دهان، مشخصه‌های فرد ویژه بیشتری در پارامترهای آکوستیکی مربوط به شدت یافت می‌شود. همچنین حرکت دهان و حالت دهان نیز با میزان دامنه^۹ صدا مرتبط است مثلاً وقتی دهان بازتر است دامنه صدا معمولاً بلندتر است (گارنیر^{۱۰} و همکاران: ۲۰۰۸،

-
- 1 .F. Ramus
 - 2 .S. Tilsen
 - 3 .L. White
 - 4 .S. Mattys
 5. A. Loukina
 6. R. Fuchs
 7. L. He
 - 8 . intensity
 - 9 . amplitude
 - 10 .M. Garnier

چاندرااسکاران^۱ و همکاران: ۲۰۰۹). پس می‌توان ابراز داشت تفاوت‌های فردی در حرکت‌های اندام‌های گویایی مانند باز و بسته کردن دهان، حرکت لب‌ها، میزان جابه‌جایی آرواره و نیز تفاوت‌های آناتومیکی که در ساختار دستگاه آوایی افراد است می‌تواند منجر به تغییر مقادیر شدت در سیگنال‌های آوایی افراد بشود. اریکسون^۲ و همکاران (۲۰۱۵) نیز معتقدند که ساختار نوایی گفتار به لحاظ آوایی تا حد زیادی تحت تأثیر الگوهای حرکتی آرواره است. آن‌ها معتقدند که این الگوهای حرکتی آرواره از هر زبانی به زبان دیگر متفاوت است. این بدان معناست که گویندگان زبان‌های مختلف در نحوه حرکت دادن اندام‌های گویایی‌شان متفاوت عمل می‌کنند و این تفاوت در الگوهای حرکتی می‌تواند در سیگنال‌های گفتاری نیز انعکاس یابد. با این حال، برخی از این تفاوت‌ها از شکل و اندازه دستگاه گفتار سرچشمه می‌گیرد و لذا فرد کنترل کمتری روی آن‌ها دارد. به عبارتی، ساختار دستگاه گفتار به مثابه یک صافی عمل می‌کند که باعث ایجاد تغییراتی در مقادیر مربوط به فیزیک آواهای گفتار می‌شود. بنابراین می‌توانیم استدلال کنیم هر چه پارامترهای آکوستیکی بیشتر تحت تأثیر مشخصه‌های یک زبان باشند، آن پارامترها وابستگی بیشتری به ویژگی‌های اکتسابی فرد در نحوه حرکت دادن اندام‌های گویایی دارد و هر چه پارامترهای آکوستیکی نسبت به ویژگی‌های زبان-ویژه حساسیت کمتری داشته باشند، آن پارامترها بیشتر وابسته به آناتومی دستگاه گفتار هستند.

با توجه به مباحثی که تاکنون مطرح شد در پژوهش حاضر قصد داریم پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار بر مبنای مشخصه‌های شدت-بنیاد را در گفتار استخراج‌شده از گویندگان فارسی‌زبان بررسی کنیم. به این منظور دو دسته از پارامترهای شدت-بنیاد که بر مبنای میانگین شدت هجا^۳ و شدت قله هجا^۴ استخراج‌شده برای بررسی تفاوت-های بین-گوینده در فارسی‌زبانان انتخاب شده است. پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر است:

(۱) آیا مشخصه‌های شدت-بنیاد ریتم گفتار در زبان فارسی نیز فرد ویژه هستند؟

1. Ch. Chandrasekaran
2. D. Erickson
3. mean syllable intensity
4. peak syllable intensity

۲) کدام پارامتر شدت-بنیاد بهتر می‌تواند تغییرات بین-گوینده را در زبان فارسی توضیح دهد؟

۳) اطلاعات فرد ویژه در پارامترهای شدت-بنیاد در چه سطوحی از هجا بهتر توزیع شده است؟

با توجه به این که پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار تحت تأثیر الگوهای واج‌آرایی و ساختار هجایی یک زبان هستند بنابراین تحلیل و بررسی این مشخصه‌ها در زبان‌های مختلف می‌تواند به درک بهتر ماهیت این پارامترها کمک کند و نیز این مسئله را روشن سازد که آیا این پارامترها می‌توانند فارغ از تأثیر عوامل زبان-ویژه به‌عنوان پارامترهای زبان-آزاد و جهانی در تشخیص هویت گوینده کاربرد داشته باشند یا خیر. دستاوردهای این پژوهش افزون بر آواشناسی آزمایشگاهی قابلیت به‌کارگیری در زمینه‌های مختلفی از جمله آواشناسی حقوقی و تشخیص خودکار گوینده را نیز دارد.

۲- پیشینه پژوهش

تفاوت‌های ریتم گفتار بر مبنای دیرش مناطق همخوانی و واکه‌ای با توجه به عامل گوینده در زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، آلمانی، آلمانی سوئیسی و فارسی بررسی شده است. ویگت^۱ و همکاران (۲۰۱۰) در پژوهش خود به بررسی پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار بر اساس دیرش در سطح مناطق همخوانی و واکه‌ای در زبان انگلیسی پرداختند. آن‌ها سه پارامتر آکوستیکی $V\%$ ، $varcoV$ و $nPVI-V$ را در شش گوینده انگلیسی‌زبان (۳ زن، ۳ مرد) با گویش معیار جنوبی بررسی کرده‌اند. نتایج یافته‌های ویگت و همکاران (۲۰۱۰) نشان داد که اثر پارامترهای آکوستیکی $V\%$ و $varcoV$ در ایجاد تمایز میان گویندگان معنی‌دار بوده است.

لیمن^۲ و همکاران (۲۰۱۴) در پژوهش خود به بررسی تأثیر ویژگی‌های زبرزنجیری زمانی در نشان دادن تفاوت‌های بین-گوینده در زبان آلمانی پرداخته‌اند. پارامترهای آکوستیکی $varcoC$ ، $varcoV$ ، $nPVI-V$ ، $nPVI-C$ ، $varcoPeak$ و $nPVI-Peak$ برای انجام این پژوهش انتخاب شد. شواهد به دست آمده از این پژوهش نشان داد که با وجود حضور دو عامل به‌عنوان منابع تغییرات درون-گوینده یعنی سبک گفتار و نیز کانال ارتباطی، گویندگان به لحاظ مشخصه‌های زبرزنجیری زمانی با هم تفاوت معنی‌دار داشته‌اند.

1. L. Wiget

2. A. Leeman

دلوو و همکاران (۲۰۱۵) نیز در پژوهش خود به بررسی تغییرات بین-گوینده در دو پیکره آوایی پرداختند که به لحاظ سرعت تولید و ویژگی‌های ساختاری زبان‌شناختی دارای تغییرات درون-گوینده بالا بودند. آن‌ها پارامترهای آکوستیکی دیرش-بنیاد $\Delta C(\ln)$ ، $\Delta V(\ln)$ و $\Delta peak(\ln)$ را برای تحلیل و بررسی‌های خود انتخاب کردند. نتایج نشان داد جمله‌ها به لحاظ پیچیدگی در ساختار مناطق همخوانی و واکه‌ای‌شان با هم تفاوت داشتند و این تفاوت‌ها بر مقادیر ریتمیک اثرگذار بوده است. در پایان این پژوهش نگارندگان استدلال می‌کنند که منبع اصلی تفاوت‌های ریتمیک بین-گوینده از تفاوت‌های مربوط به ساختار دستگاه آوایی افراد و نیز حرکت‌های اندام‌های گویایی سرچشمه می‌گیرد.

اسدی و همکاران (۲۰۱۸، ۲۰۱۷) نیز در پژوهش خود پارامترهای ریتم گفتار را بر اساس مناطق همخوانی و واکه‌ای در دو پیکره آوایی زبان فارسی با منبع تغییرات درون-گوینده متفاوت بررسی کردند. نتایج این پژوهش نشان داد که پارامترهای آکوستیکی دیرش-بنیاد قابلیت تمایز گویندگان فارسی‌زبان را دارند. آن‌ها همچنین به این نتیجه رسیدند که پارامتر آکوستیکی ۷٪ می‌تواند به‌عنوان یک پارامتر جهانی در تشخیص هویت گویندگان زبان‌های مختلف به کار گرفته شود.

هی و دلوو (۲۰۱۴، ۲۰۱۶) معتقدند ویژگی‌های منحصر به فرد افراد در نحوه حرکت دادن اندام‌های گویایی‌شان می‌تواند افزون بر تأثیرگذاری بر ویژگی‌های دیرشی سیگنال‌ها، بر جنبه‌های مربوط به شدت در سیگنال‌های آوایی نیز اثر بگذارد. هی و دلوو (۲۰۱۴) با مطرح کردن این ادعا توجه مطالعات بین-گوینده را به سوی مشخصه‌های شدت-بنیاد ریتم گفتار نیز کشاندند. بدین ترتیب آن‌ها پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد در ریتم گفتار را مطابق با پارامترهای آکوستیکی دیرش-بنیاد طراحی کردند و به بررسی این پارامترها پرداختند. داده‌های آوایی پژوهش آنان از پیکره آوایی مربوط به گویندگان آلمانی استخراج شد. ویژگی‌های مربوط به تغییرات شدت (پارامترهای مربوط به میانگین و پارامترهای مربوط به قله هجا) در سطح هجا اندازه‌گیری شد. نتایج این پژوهش نشان داد تفاوت فراوانی میان گویندگان به لحاظ مشخصه ریتمیک شدت-بنیاد

وجود دارد و این مشخصه‌ها در مقایسه با پارامترهای دیرش- بنیاد حامل تغییرات فرد ویژه بیشتر هستند. حی و دلوو (۲۰۱۶) برای اثبات ادعای خود به مطالعه بیشتر پرداختند و در پژوهش دیگر خود از طریق اندازه‌گیری تغییرات شدت در سطح هجا در سیگنال‌های آوایی به بررسی ویژگی‌های فرد ویژه پرداختند. آن‌ها با استناد به پریر^۱ (۲۰۱۲) و دلوو و همکاران (۲۰۱۵) ابراز می‌دارند که تفاوت‌های فردی از دو منبع سرچشمه می‌گیرند؛ یکی تفاوت‌های ذاتی که در ساختار آناتومیک اندام‌های گویایی هر فرد وجود دارد و دیگری تفاوت‌های ناشی از ویژگی‌های اکتسابی. بنابراین این امکان وجود دارد که پاره‌ای از ویژگی‌های حرکتی منحصر به فرد افراد بر جنبه‌های مربوط به شدت نیز تأثیر بگذارند. بدین منظور، آن‌ها پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد $stdevM$ ، $varcoM$ ، $varcoP$ ، $nPVIm$ ، $rPVIm$ ، $rPVIp$ و $nPVIp$ را با در نظر گرفتن گوینده به‌عنوان متغیر مستقل پژوهش بررسی کردند. نتایج پژوهش نشان داد پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد در هر دو پیکره آوایی گویندگان را به‌طور معنی‌داری از هم متمایز ساخت. همچنین بر اساس شواهد به دست‌آمده از این پژوهش، پارامترهای آکوستیکی شدت- بنیاد عملکرد بهتری نسبت به پارامترهای دیرش-بنیاد داشته‌اند.

۳- روش‌شناسی پژوهش

در بخش‌های زیر اطلاعات مربوط به شرکت‌کنندگان، نحوه ضبط داده‌های آوایی، تقطیع داده‌ها و نیز پارامترهای انتخاب‌شده برای پژوهش حاضر توضیح داده می‌شود.

۳-۱- شرکت‌کنندگان و داده‌های آوایی

به‌منظور کشف پارامترهای آکوستیکی تمایزدهنده میان گویشوران فارسی‌زبان، پیکره‌ای آوایی در محیط آزمایشگاهی ضبط گردید. در این پیکره آوایی صدای دوازده گویشور مرد فارسی‌زبان در دو جلسه مجزا ضبط شد. گویشوران به زبان فارسی معیار با لهجه تهرانی صحبت می‌کردند. متوسط سن شرکت‌کنندگان $\pm SD$ عبارت بود از $4/28 \pm 1/6$ سال و محدوده سنی آنان میان ۲۲ تا ۳۵ سال بود. علت ضبط داده‌های آوایی در دو جلسه مجزا اندازه‌گیری میزان تغییرات درون-گوینده پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد ریتم گفتار با توجه به عامل گذر زمان بود. ضبط غیر هم‌زمان داده‌ها این امکان را میسر می‌سازد تا نمونه‌های آوایی افزون بر تغییرات بین-گوینده به لحاظ تغییرات درون-گوینده نیز بررسی و تحلیل شود. گویشوران هیچ‌گونه سابقه اختلال گفتاری و

شنوایی نداشتند. گویشوران تعداد ۵۴ جمله فارسی را در دو جلسه جداگانه به فاصله یک تا دو هفته تولید کردند. در مجموع تعداد ۱۲۹۶ (۱۲۹۶ = ۲ تکرار × ۵۴ جمله × ۱۲ گویشور) نمونه آوایی به دست آمد.

۲-۳- شیوه ضبط و تقطیع داده‌ها

صدای آزمودنی‌ها با استفاده از میکروفون رولاند ۴۴۱۰۰ هرتز ضبط شد. میکروفون به صورت مورب و به فاصله ۲۰ سانتی متری از دهان شرکت‌کنندگان قرار گرفت. از آن‌ها درخواست شد که جمله‌ها را بدون آهنگ نشان‌دار به صورت طبیعی و با مکثی حدود ۳ ثانیه میان هر جمله تولید کنند. نمونه‌های آوایی با استفاده از برنامه Praat ویرایش ۳۴، ۲، ۵ (بورسما^۱ و وینینک^۲: ۲۰۱۶) مورد تجزیه و تحلیل آکوستیکی قرار گرفت. متناسب با هر فایل صوتی، یک شبکه متنی ایجاد شد. کل پیکره آوایی به دو لایه تقسیم‌بندی شد که این کار به دو صورت دستی و خودکار صورت گرفت. لایه هجا به صورت دستی توسط نگارنده اول و لایه قله هجا نیز بر اساس قانون رسایی^۳ و با استفاده از یک برنامه خودکار به نام Peak Tier Creator که توسط لی هی^۴ نوشته شده است، ایجاد شد. در این پژوهش مقادیر به دست آمده از پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار با استفاده از دو برنامه اندازه‌گیری خودکار Intensity Variability و Intensity Analyzer نوشته لی هی اندازه‌گیری شده است. برنامه‌های فوق بر دو سطح هجا و قله هجا اعمال می‌شوند و مقادیر مربوط به پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار را به دست می‌دهند. تحلیل آماری داده‌ها و مقادیر به دست آمده از بررسی آکوستیکی نمونه‌های آوایی با استفاده از نرم‌افزار SPSS (IBM Corp. 2012) و نرم‌افزار R (R Core Team: 2016) صورت گرفت.

۳-۳- پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار

در این پژوهش تغییرات شدت بر اساس پراکنش سطوح شدت در هجا و نیز میانگین تفاوت‌های میان سطوح شدت در هجاهای متوالی اندازه‌گیری شده است (شکل ۱). از آنجایی که شدت یک پارامتر آکوستیکی است که به آسانی و با چرخش سر نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد از شاخص تغییرات دودویی (Pairwise Variability Index) برای

1. P. Boersma
2. D. Weenink
3. Sonority rule
4. Lei He

اندازه‌گیری میانگین (nPVI_m و rPVI_m) و تفاوت شدت در قله هجا (nPVI_p و rPVI_p) میان هجاهای متوالی استفاده شده است. با توجه به این‌که برخی از گویندگان ممکن است نسبت به برخی دیگر از گویندگان بلندتر صحبت کنند از پارامترهای نرمال‌شده نیز استفاده کردیم. پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد ریتیم گفتار که در این پژوهش انتخاب کردیم عبارت‌اند از پارامترهای شدت-بنیاد بر مبنای میانگین شدت هجا یعنی:

stdevM: انحراف معیار میانگین سطح شدت در هجا

varcoM: ضریب تغییر متوسط سطح شدت در هجا (انحراف معیار نرمال‌شده)

rPVI_m: شاخص خام تغییرات میانگین سطح شدت در هجاهای متوالی

nPVI_m: شاخص نرمال‌شده تغییرات میانگین سطح شدت در هجاهای متوالی

و پارامترهای شدت-بنیاد بر مبنای شدت قله هجا یعنی:

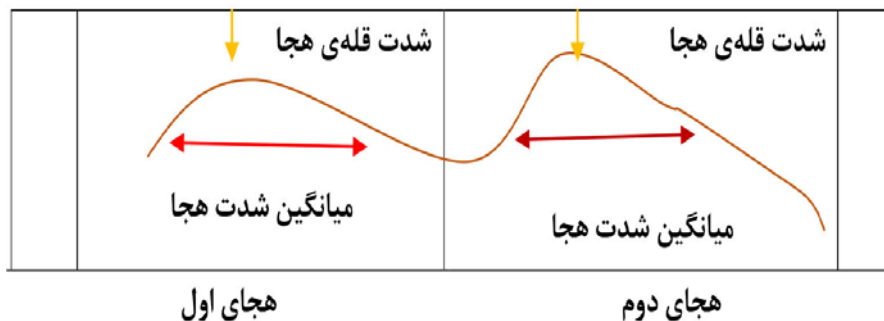
stdevP: انحراف معیار میانگین سطح شدت در قله هجا

varcoP: ضریب تغییر سطح شدت در قله هجا (انحراف معیار نرمال)

rPVI_p: شاخص خام تغییرات میانگین سطح شدت در قله‌های هجاهای متوالی

nPVI_p: شاخص نرمال‌شده تغییرات میانگین سطح شدت در قله‌های هجاهای

متوالی



شکل ۱: نمایش گرافیکی ترسیم‌کننده واحدهای اندازه‌گیری شدت-بنیاد بر مبنای میانگین شدت هجا و شدت قله هجا

۴- گزارش نتایج

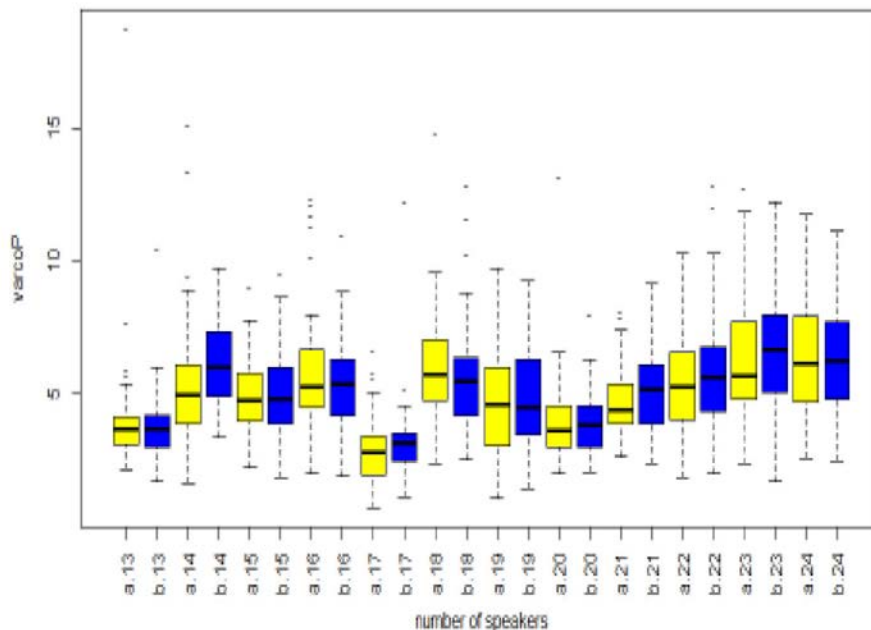
در بخش‌های زیر با توجه به پرسش‌های مطرح‌شده در بخش مقدمه به اجرای آزمون-های آماری مرتبط پرداخته و نتایج مربوط به تجزیه و تحلیل داده‌ها گزارش خواهد شد.

۴-۱- تغییرات بین-گوینده در پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار

به‌منظور بررسی تأثیر عامل گوینده بر متغیرهای آکوستیکی ریتم گفتار، آزمون تحلیل واریانس دوطرفه اجرا شد. گوینده و تکرار به‌عنوان متغیرهای مستقل و پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد به‌عنوان متغیر وابسته پژوهش در نظر گرفته شدند. جدول ۱ نتایج حاصل از اجرای آزمون آماری تحلیل واریانس دوطرفه را بر پارامترهای شدت-بنیاد نشان می‌دهد. طبق جدول ۱، نتایج حاصل از اجرای آزمون تحلیل واریانس دوطرفه نشان می‌دهد که اثر گوینده بر پارامترهای شدت-بنیاد معنی‌دار بوده است. این بدان معناست که پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار میان گویندگان متفاوت بوده است و بنابراین توانایی ایجاد تمایز میان گویندگان فارسی‌زبان را دارند. اثر تکرار (دو جلسه مربوط به ضبط داده‌ها) بر پارامترهای شدت-بنیاد معنی‌دار نبود ($p > 0.05$) که نشان می‌دهد عامل گذر زمان به‌عنوان یک منبع تغییر درون-گوینده تأثیری بر این پارامترها ندارد. در شکل ۲ نمودار جعبه‌ای مربوط به تغییرات بین-گوینده را در پارامتر شدت-بنیاد varcoP مشاهده می‌کنید. همان‌گونه که نمودار نشان می‌دهد گوینده شماره ۱ بیشترین شباهت را به لحاظ پارامتر varcoP با گوینده شماره ۸ و بیشترین تفاوت‌ها را با گویندگان شماره ۳، ۴، ۶، ۱۱ و ۱۲ داشته است. به‌منظور بررسی مقایسه‌های معنی‌دار در پارامتر varcoP، آزمون تعقیبی بن‌فرونی^۱ را اجرا کردیم. طبق نتایج آزمون تعقیبی بن‌فرونی از میان ۱۳۲ مقایسه انجام‌شده در پارامتر varcoP ۸۲ مورد (۶۲ درصد) معنی‌دار گزارش شده است.

جدول ۱: نتایج مربوط تحلیل واریانس دوطرفه در بررسی تغییرات بین-گوینده پارامترهای شدت-بنیاد در گویندگان فارسی‌زبان

معنی‌داری	آماره F	میانگین مربعات	درجه آزادی	پارامتر آکوستیکی ریتم گفتار
$p < 0.001$	۱۳/۱۱	۲۳/۳۵	۱۱	stdevM
$p < 0.001$	۲۶/۳۳	۱۱۶/۴۹	۱۱	varcoM
$p < 0.001$	۷/۱۷	۱۴/۶۵	۱۱	rPVIm
$p < 0.001$	۱۸/۳۷	۹۶/۲۴	۱۱	nPVIm
$p < 0.001$	۲۴/۴۸	۴۱/۵۶	۱۱	stdevP
$p < 0.001$	۳۵/۱۳	۱۲۰/۲۵	۱۱	varcoP
$p < 0.001$	۱۳/۳۷	۱۰/۹۳	۱۱	rPVIp
$p < 0.001$	۲۰/۷۹	۳۲/۱۶	۱۱	nPVIp



شکل ۲: نمودار جعبه‌ای تغییرات بین-گوینده پارامتر شدت-بنیاد varcoP در گویندگان فارسی‌زبان (a) مربوط به جلسه اول ضبط داده‌ها و b) مربوط به جلسه دوم ضبط داده‌هاست.

۲-۴- سنجش توانایی پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار در توضیح تغییرات بین-گوینده در ادامه به‌منظور بررسی توانایی این پارامترها در توضیح تغییرات بین-گوینده، آزمون رگرسیون لجستیک^۱ چند اسمی را بر این پارامترها اجرا کردیم. گوینده به‌عنوان متغیر

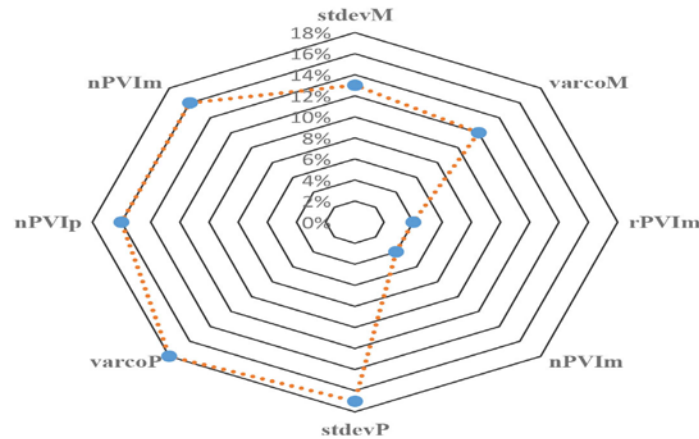
1. multinomial logistic regression

اسمی پاسخ^۱ و پارامترهای شدت-بنیاد به‌عنوان متغیرهای پیش‌بین^۲ وارد آزمون شدند. این آزمون نشان می‌دهد که هر پارامتر به چه میزانی می‌تواند به تشخیص‌گوینده کمک کند. میزان توانایی هر پارامتر در توضیح تغییرات بین-گوینده بر حسب درصد در جدول ۲ آورده شده است. میزان توانایی هر پارامتر با محاسبه مجموع مقادیر خی دو و آنگاه تقسیم مقدار خی دو هر پارامتر بر مجموع مقادیر خی دو و سپس تقسیم نتیجه حاصل بر ۱۰۰ به دست می‌آید.

پارامتر آکوستیکی	مقدار خی دو	درجه آزادی	معنی‌داری	درصد توضیح تغییرات بین-گوینده
stdevM	۶۵/۸۱	۱۱	$p < .0001$	۱۲/۶۵٪
varcoM	۶۳/۴۸	۱۱	$p < .0001$	۱۲/۲۰٪
rPVIm	۲۲/۵۵	۱۱	$p < .0001$	۴/۳۳٪
nPVIm	۲۳/۳۴	۱۱	$p < .0001$	۴/۴۸٪
stdevP	۸۷/۲۸	۱۱	$p < .0001$	۱۶/۷۸٪
varcoP	۹۳/۵۸	۱۱	$p < .0001$	۱۸٪
rPVIp	۸۱/۴۹	۱۱	$p < .0001$	۱۵/۶۶٪
nPVIp	۸۲/۶۰	۱۱	$p < .0001$	۱۵/۸۸٪

همچنین شکل ۲ نمایش گرافیکی توانایی نسبی هر پارامتر در نشان دادن تغییرات بین-گوینده است. نتایج نشان داد که پارامتر varcoP بیشترین قدرت را در توضیح تغییرات ریتمیک بین-گوینده داشته است و پس از آن پارامترهای stdevP و nPVIp بیشترین تغییرات بین گویندگان را نشان داده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که پارامترهای شدت-بنیاد بر مبنای قله هجا نسبت به پارامترهای شدت-بنیاد بر مبنای میانگین حاوی اطلاعات فرد ویژه بیشتری هستند. به بیان دیگر، اطلاعات فردویژه در گفتار بیشتر در قله هجا رمزگذاری می‌شود. همچنین نتایج نشان می‌دهد پارامترهای مبتنی بر انحراف معیار مانند stdevP و stdevM و پارامترهای مبتنی بر ضریب تغییرات مانند varcoP و varcoM نسبت به پارامترهای مبتنی بر تغییرات دودویی (PVI) حاوی اطلاعات فردویژه بیشتری هستند.

1. nominal response variable
2. predicting variable



شکل ۳: نمودار رادار نشان‌دهنده قدرت پارامترهای شدت-بنیاد در توضیح تغییرات بین-گوینده

۳-۴- تحلیل مؤلفه‌های اصلی^۱

به‌منظور تحلیل همبستگی میان دو نوع پارامترهای شدت-بنیاد یعنی پارامترهای مبتنی بر میانگین شدت هجا و پارامترهای مبتنی بر شدت قله هجا، آزمون تحلیل عامل^۲ (تحلیل مؤلفه‌های اصلی) را اجرا کردیم. این آزمون ابتدا ماتریسی از ضرایب همبستگی را ایجاد می‌کند و سپس از طریق چرخش عامل‌ها حداکثر رابطه بین متغیرها و عامل‌ها را اندازه‌گیری و در نهایت بار عاملی^۳ هر پارامتر را محاسبه می‌کند. بار عاملی کوچک‌تر از ۰/۴ بیانگر این است که پارامتر مورد نظر تأثیر اندکی در توضیح واریانس عامل دارد و از این‌رو نمی‌تواند ذیل آن عامل طبقه‌بندی شود. عامل ۱ شامل پارامترهای مبتنی بر میانگین و عامل ۲ شامل پارامترهای مبتنی بر قله هجا هستند. خانه‌های سایه‌دار در جدول بزرگ‌ترین ارقام مربوط به هر پارامتر (بزرگ‌تر از حد آستانه ۰/۴) را نشان می‌دهند که نشان از همبستگی بالای میان پارامترهای هر عامل را دارد. نتایج نشان می‌دهد که پارامترهای مربوط به میانگین یعنی عامل اول و پارامترهای مربوط به قله یعنی عامل دوم مقوله‌های مستقلی را تشکیل می‌دهند و این نشان می‌دهد که این دو نوع پارامتر متعامد هستند و همبستگی کمی با هم دارند. از این‌رو پارامترهای شدت-بنیاد مبتنی بر میانگین و قله هجا اطلاعات متفاوتی در مورد گوینده رمزگذاری می‌کنند و ترکیب آن‌ها می‌تواند در تشخیص هویت گوینده مفید باشد.

1. principal component analysis
2. factor analysis
3. factor loadings

جدول ۳: نتایج آزمون تحلیل مؤلفه‌های اصلی در نشان دادن استقلال پارامترهای شدت-بنیاد

بار عاملی		پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار
عامل ۲	عامل ۱	
۰/۳۰۹	۰/۷۱۲	stdevM
۰/۳۲۷	۰/۷۲۵	varcoM
۰/۰۶۳	۰/۹۷۰	rPVI _M
۰/۱۴۳	۰/۹۵۸	nPVI _M
۰/۹۴۲	۰/۱۴۸	stdevP
۰/۹۳۵	۰/۱۶۹	varcoP
۰/۹۸۰	۰/۰۴۶	rPVI _P
۰/۹۷۵	۰/۰۶۳	nPVI _P

۵- بحث و بررسی

در پژوهش حاضر به بررسی تأثیر پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار در تشخیص هویت گویندگان فارسی‌زبان فارسی پرداخته‌ایم. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌های آوایی نشان داد که اثر گوینده در پارامترهای آکوستیکی شدت-بنیاد varcoM ، varcoP ، nPVI_P ، stdevM ، stdevP ، rPVI_P و nPVI_M معنی‌دار بوده است. همچنین گویندگان در دو جلسه جداگانه از ضبط داده‌ها به لحاظ پارامترهای شدت-بنیاد ثابت عمل کرده بودند که نشان می‌دهد این پارامترها نسبت به عامل گذر زمان به‌عنوان یک منبع تغییر درون-گوینده مقاوم بوده‌اند. از میان پارامترهای موردبررسی varcoP پارامتری بوده است که در نشان دادن تغییرات بین-گوینده بهترین عملکرد را داشته و در عین حال تغییرات درون-گوینده به لحاظ عامل گذر زمان در این پارامتر مشاهده نشده است. varcoP پارامتری نرمال شده است که از طریق اندازه‌گیری ضریب تغییر سطوح شدت در قلّه هجا بر سطح کل یک زنجیره آوایی استخراج می‌شود. نتایج حاکی از آن است که پارامترهای مربوط به قلّه هجا یعنی nPVI_P و varcoP نسبت به پارامترهای مربوط به میانگین عملکرد بهتری در تشخیص گویندگان داشته‌اند. این دو پارامتر عملکرد مشابهی در تشخیص تفاوت‌های بین-گوینده از خود نشان داده‌اند. همچنین در هنگام بررسی دقیق‌تر داده‌ها مشاهده شد تفاوت‌های موجود میان گویندگان لزوماً با یک

پارامتر مشخص نبود. بدان معنا که گاهی برخی گویندگان در پارامتری مانند varcoM مقادیر یکسانی داشته‌اند؛ درحالی‌که در پارامتر آکوستیکی دیگری مانند varcoP با هم متفاوت بوده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که بهتر است در پژوهش‌های مربوط به تشخیص گوینده ترکیب پارامترها نیز در نظر گرفته شود زیرا هر پارامتری می‌تواند حاوی اطلاعاتی باشد که ممکن است در سایر پارامترها وجود نداشته باشد. بنابراین هر چه پارامترها به لحاظ همبستگی از هم دورتر باشند ترکیب بهینه‌تری برای انعکاس ویژگی‌های فردویژه به وجود می‌آورند. بر اساس نتایج این پژوهش، ترکیب پارامترهای مربوط به میانگین هجا و پارامترهای مربوط به قله هجا می‌تواند سرخ مناسبی برای تشخیص هویت گوینده باشد زیرا پارامترهای مربوط به هر دسته اطلاعات متفاوتی را در مورد گویندگان حمل می‌کنند.

تفاوت‌هایی که پارامترهای شدت-بنیاد در سیگنال‌های آوایی گویندگان دارند با میزان باز کردن دهان و نیز حرکت آرواره‌های آن‌ها ارتباط دارد. افراد به هنگام تولید آوا دهان، لب‌ها و آرواره‌هایشان را مانند هم حرکت نمی‌دهند. تفاوت گویندگان در شیوه حرکت دادن اندام‌های گویایی‌شان بر مقادیر شدت در سیگنال‌های آوایی تأثیر می‌گذارد. این تفاوت‌ها در الگوهای مربوط به شدت رمزگذاری می‌شود و نتایجی که از تحلیل داده‌های این پژوهش به دست آمد نشان می‌دهد تفاوت‌هایی که گویندگان در حرکت اندام‌های گویایی خود مانند لب‌ها و یا نوک زبان داشته‌اند بیشتر در قله هجا رمزگذاری شده است. به سخن دیگر، همبسته‌های آکوستیکی حرکات تولیدی اندام‌های گفتار بیشتر در ویژگی‌های مربوط به قله هجا نمایان شده است. ارتباط میان الگوهای حرکتی آرواره و سایر اندام‌های گفتار بر مقادیر شدت در سیگنال‌های آوایی در پژوهش‌های گارنیر و همکاران (۲۰۰۸)، چاندراسکاران و همکاران (۲۰۰۹) و اریکسون و همکاران (۲۰۱۵) تأیید شده است. نتایج این پژوهش همراستا با یافته‌های هی و دلوو (۲۰۱۴، ۲۰۱۶) است. آن‌ها نیز در پژوهش‌های خود که گویندگان آلمانی‌زبان را مورد بررسی قرار داده بودند به این نتیجه رسیدند که پارامترهای ذکرشده قابلیت تشخیص گویندگان متفاوت را دارند. آن‌ها همچنین در پژوهش خود پارامترهای مربوط به قله هجا را دارای قدرت بیشتر در تمایز میان گویندگان عنوان کردند. نتیجه حاصل این موضوع را تأیید می‌کند که تفاوت‌های بین-گوینده فارغ از این‌که گوینده به چه زبانی صحبت می‌کند بیشتر در قله‌های هجا در سیگنال‌های آوایی رمزگذاری می‌شود.

در نهایت باید به این نکته اذعان داشت که زبان فارسی با توجه به این که نسبت به زبان‌های تکیه-زمان مانند انگلیسی و آلمانی ساختار هجایی ساده‌تر دارد و نیز کاهش واکه‌ای در آن به اندازه این زبان‌ها مشاهده نمی‌شود با این حال پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار توانسته‌اند تغییرات بین-گوینده را در این زبان نشان دهند. پارامترهای آکوستیکی ریتم گفتار تحت تأثیر ساختار واج‌آرایی زبان‌ها هستند و این انتظار می‌رفت که تفاوت‌های بین-گوینده ریتمیک در زبان‌های هجا-زمان کمتر مشاهده شود زیرا در این زبان‌ها خوشه‌های همخوانی پیچیده و نیز کاهش واکه‌ای وجود ندارد؛ از این روی گویندگان فضای کمتری برای تغییر در اختیار قرار دارند. با این حال نتایج این پژوهش نشان داده است که تغییرات بین-گوینده در زبان هجا-زمانی مانند فارسی نیز معنی‌دار بوده است. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار تحت تأثیر ویژگی‌های زبان-ویژه نیستند و می‌توانند به‌عنوان سرنخ‌های آکوستیکی زبان-آزاد در موارد مربوط به تشخیص هویت گوینده به کار گرفته شوند.

۶- نتیجه

پژوهش حاضر به بررسی نقش پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار در تشخیص هویت گویندگان فارسی‌زبان پرداخته است. هشت پارامتر آکوستیکی مربوط به میانگین هجا و قله هجا یعنی varcoP , varcoM , nPVIp , nPVIIm , stdevP , stdevM , rPVIp و nPVIIm در پیکره آوایی ضبط‌شده از دوازده گوینده مرد فارسی‌زبان مورد تجزیه و تحلیل آکوستیکی قرار گرفت. نتایج نشان داد که پارامترهای مربوط به قله هجا توانایی بیشتری در نشان دادن تغییرات بین-گوینده داشته‌اند. از این میان پارامتر varcoP نسبت به سایر پارامترها قدرت بیشتری در ایجاد تمایز میان گویندگان داشته است. همچنین نتایج پژوهش حاکی از آن بود که ترکیب پارامترهای مبتنی بر میانگین و قله هجا می‌تواند سرنخ سودمندی در تشخیص هویت گوینده باشد. همچنین بر اساس یافته‌های این پژوهش، پارامترهای شدت-بنیاد ریتم گفتار تحت تأثیر مشخصه‌های زبان-ویژه نیستند. از این یافته می‌توان چنین استنباط کرد که منبع اصلی تفاوت‌های بین-گوینده ریتمیک در پارامترهای شدت-بنیاد بیشتر ناشی از تفاوت‌های ساختاری دستگاه گفتار افراد است.

منابع

- Abercrombie, D. 1967. *Elements of general phonetics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Arvaniti, A. 2012. The usefulness of metrics in the quantification of speech rhythm. *Journal of Phonetics*, 40(3), 351–373.
- Asadi, H., Nourbakhsh, M., He, L., Pellegrino, E. and Dellwo, V. 2018. Between-speaker rhythmic variability is not dependent on language rhythm, as evidence from Persian reveals. *International Journal of Speech, Language and the Law*, 25(2), 151-174.
- Asadi, H., He, L., Pellegrino, E. and Dellwo, V. 2017. Between-speaker rhythmic variability in Persian. *The 26th annual conference of the International Association for Forensic Phonetics and Acoustics (IAFPA)*. Split, Croatia.
- Boersma, P. and Weenink, D. 2013. Praat: Doing Phonetics by Computer. <http://www.praat.org>, Accessed 13 July 2013.
- Chandrasekaran, C., Trubanova, A., Stillitano, S., Caplier, A. and Ghazanfar, A.A. 2009. The natural statistics of audiovisual speech. *PLoS Computational Biology*, 5(7), e1000436.
- Dellwo, V. 2010. *Influences of speech rate on the acoustic correlates of speech rhythm: An experimental phonetic study based on acoustic and perceptual evidence*. PhD dissertation, Bonn University.
- Dellwo, V., Leeman, A. and Kolly, M. 2015. Rhythmic variability between speakers: Articulatory, prosodic, and linguistic factors. *Journal of the Acoustical Society of America*, 137:1513-1528.
- Erickson, D., Kim, J., Kawahara, S., Wilson, I., Menezes, C., Suemitsu, A. and Moore, J. 2015. Bridging articulation and perception: The C/D model and contrastive emphasis. In *Proceedings of the 18th International Congress of Phonetic Sciences (ICPhS)*, 1–5. Glasgow, UK.
- Fuchs, R. 2016. *Speech rhythm in varieties of English*. Singapore: Springer.
- Garnier, M., Wolfe, J., Henrich, N. and Smith, J. 2008. Interrelationship between vocal effort and vocal tract acoustics: a pilot study. In *Proceedings of INTERSPEECH*, 2302-2305. Brisbane, Australia.
- Grabe, E. and Low, E. L. 2002. “Durational variability in speech and rhythm class hypothesis”. In N. Warner & C. Gussenhoven (Eds.), *Papers in Laboratory Phonology 7*, 515-543, Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- He, L. and Dellwo, V. 2016. The role of syllable intensity in between-speaker rhythmic variability. *International Journal of Speech, Language and the Law*. Vol 23, 243-273.
- He, L., and Dellwo, V. 2014. Speaker idiosyncratic variability of intensity across syllables. In *Proceedings of INTERSPEECH*, 233-237. Singapore.

- IBM Corp. 2012. IBM SPSS Statistics for Windows (version 21.0). Armonk, NY: International Business Machines Corporation.
- Leemann, A., Kolly, M.-J., and Dellwo, V. 2014. Speaker-individuality insuprasegmental temporal features: implications for forensic voice comparison. *Forensic Science International*, 238, 59-67.
- Loukina, A., Kochanski, G., Rosner, B., Keane, E. and Shih, C. 2011. Rhythm measures and dimensions of durational variation in speech. *Journal of the Acoustical Society of America*, 129(5), 3258–3270.
- Nespor, M., Shukla, M. Mehler, J. 2011. Stress-timed vs. syllable-timed languages. In M. van Oostendorp, C. J. Ewen, E. Hume & K. Rice (eds.), *The Blackwell Companion to Phonology*, (pp. 1147–1159).
- Perrier, P. 2012. Gesture planning integrating knowledge of the motor plant's dynamics: a literature review from motor control and speech motor control. In S. Fuchs, M. Weirich, D. Pape and P. Perrier (eds) *Speech Planning and Dynamics* 191–238. Frankfurt am Main: Peter Lang.
- Pike, K. L. 1946. *Intonation of American English*. Ann Arbor: University of Michigan.
- R Core Team 2014. R: A Language and Environment for Statistical Computing (version 3.3.3). R Foundation for Statistical Computing. <http://www.Rproject.org>, Accessed 20 November 2016.
- Ramus, F., Nespor, M. and Mehler, J. 1999. Correlates of linguistic rhythm in the speech signal. *Cognition*, 73, 265-292.
- Tilsen, S. and Arvaniti, A. 2013. Speech rhythm analysis with decomposition of the amplitude envelope: Characterizing rhythmic patterns within and across languages. *Journal of the Acoustical Society of America*, 134(1), 628–639.
- White, L., Mattys, S.L. 2007. Calibrating rhythm: First language and second language studies", *Journal of Phonetics*, 35(4), 501–522.
- Wiget, L., White, L., Schuppler, B., Grenon, I., Rauch, O., and Mattys, S. L. 2010. How stable are acoustic metrics of contrastive speech rhythm? *Journal of the Acoustical Society of America*, 127(3), 1559–156.



Mukri Pronominal Clitics in Prepositional Phrase: An Optimality Theoretic

Ghader Allahweisiazar¹ & Vahid Gholami² & Omid Varzandeh³
(51-76)

Abstract

Historical linguistic studies on words lead to finding clitics. Clitics function like independent words but they are phonologically dependent and in order to be pronounced they attach neighboring elements. Clitics attachment to their hosts can appear in different forms: proclitic, mesoclitic, endoclitics and enclitic. They are very important because clitics are where morphology, syntax, and phonology meet. Mukri Kurdish clitics which are highly mobile can be hosted by different categories including prepositions. Two groups of adpositions are found in Mukri which appear as both preposition and postposition. MacKenzie recognizes two kinds of prepositions in Mukri: simple prepositions and absolute forms. The prepositions of the first group occur immediately before a noun (or a noun phrase) and a pronoun which they govern, while the absolute forms which are fewer in number cannot occur before an independent noun, a noun phrase or an independent pronoun and can take only clitics as their complements. Besides the aforementioned ones compound prepositions and circumpositions are also found in Mukri. Circumpositions can be both simple and complex. Simple circumpositions can take only nominal complements but the complex circumpositions can take both clitics and full forms as their complements. The present article tries to investigate the interaction of different kinds of Mukri adpositions with pronominal clitics using Optimality Theory constraints in Prepositional Phrase (PP). The constraints which play role in clitic placement within PP are NonInitial (cli, PP), Integrity (PP) and LeftMost (cli, L, PP). Data analysis against Optimality Theory constraints showed that constraints NonInitial (cli, PP) and Integrity (PP) dominate LeftMost (cli, L, PP). Finally it was concluded that Mukri Kurdish pronominal clitics place in the second position. The research method of this article is descriptive – analytic and fieldwork. To collect the data the main author's intuition as the native speaker of the dialect under the discussion, 20 hours recorded speech, Mukri Kurdish sites and newspapers have been used.

Keywords: Mukri Kurdish, Pronominal clitics, Adpositions, constraints, Optimality Theory.

Received: 30, August, 2021 & Accepted: 12, January, 2022

doi: 10.22059/jolr.2022.329760.666742
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: sdghmohamadi@gmail.com
Ph.D. Candidate of in Linguistics, Department of English language and Literature, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.
2. Assistant Professor, Department of English language and Literature, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.
3. Assistant Professor, Department of English language and Literature, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.

1. Introduction

This study focuses on the pronominal clitics in prepositional phrases in Mukri Kurdish which is a sub-branch of Central Kurdish (CK) spoken in Murkiryan region in North-West of Iran in Oshnaviyeh, Mahabad, Naghadeh, Piranshahr, Bukan and Sardasht. The data of Oshnaviyeh Mukri are analyzed in the present study. The aforementioned variety has a highly rich and complicated clitic system in which clitics are highly mobile and need to be studied within Linguistics Theories. Mukri variety has been studied by both orientalist and native scholars. Since most of the scholars have investigated the typology of Mukri clitics and studying Mukri clitics theoretically was outstandingly ignored, the present paper tries to fill this gap. Various kinds of clitics are found in Mukri which have a tendency to be hosted by hosts belonging to different categories. They are hosted by Nouns, Adverbs (in Mukri), Verb Phrases (VPs), Noun Phrases (NPs), and Prepositional Phrases (PPs). The present paper first tries to study and analyze Mukri pronominal clitics, and then discusses their placement in PPs. Two groups of adpositions are found in Mukri which appear as both preposition and postposition. MacKenzie recognizes two kinds of prepositions in Mukri: simple prepositions and absolute forms. The prepositions of the first group occur immediately before a noun (or a noun phrase) and a pronoun which they govern, while the absolute forms which are fewer in number cannot occur before an independent noun, a noun phrase or an independent pronoun and can take only clitics as their complements. Besides the aforementioned ones, compound prepositions and circumpositions are also found in Mukri. Circumpositions can be both simple and complex. Simple circumpositions can take only nominal complements but the complex circumpositions can take both clitics and full forms as their complements. The present article tries to investigate the interaction of different kinds of Mukri adpositions with pronominal clitics using Optimality Theory constraints in Prepositional Phrase (PP). The OT constraints which play a role in clitic placement within PPs are NonInitial (cli, PP), Integrity (PP) and LeftMost (cli, L, PP). Data analysis against Optimality Theory constraints showed that constraints NonInitial (cli, PP) and Integrity (PP) dominate LeftMost (cli, L, PP). Finally it was concluded that Mukri Kurdish pronominal clitics appear in the second position.

2. Literature Review

A review of the literature on Kurdish pronominal clitics and their interaction with prepositions revealed that this issue has been ignored and there were just two relevant studies. Alinezhad and MohammadiBolbanAbad (2013) tried to investigate the interaction of absolute prepositions of CK with pronominal clitics. Öpengin (2013, p. 282) considered placement of clitics in second position as a morphological phenomenon because they appear after the first morpheme.

3. Methodology

The research method of this study is descriptive – analytic and fieldwork. To collect the data the main author's intuition as the native speaker of the dialect under discussion, 20 hours recorded speech, Mukri Kurdish sites, TV programs and newspapers have been used. All the data have been analyzed within Optimality Theory.

4.Results

Mukri data analysis showed that clitics can function in different domains but they can't appear everywhere within their domains. In other words, OT constraint puts some restrictions for clitics and these restrictions place them in the second position.

5.Discussion

We discussed how OT constraints are applied on Mukri Kurdish data to position clitics.

6.Conclusions

Based on the results mentioned, the OT constraints which play a role in clitic placement within PPs are NonInitial (cli, PP), Integrity (PP) and LeftMost (cli, L, PP). NonInitial (cli, PP) doesn't let the clitic appear at the beginning of its functioning domain. Integrity (PP) prevents elements which are not part of the domain to enter the domain and LeftMost (cli, L, PP) pushes the clitic to appear at the leftmost edge of the domain.

واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری^(۱) در گروه حرف‌افزافه: رویکرد بهینگی

قادر الهویسی آذر

دانشجوی دکتری زبانشناسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

وحید غلامی^۱

استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

امید ورزنده

استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۸/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹

علمی - پژوهشی

چکیده

مطالعات تاریخی زبان‌شناختی بر روی واژه به پیدایش مفهوم واژه‌بست انجامید. واژه‌بست‌ها به‌عنوان عناصر زبانی در ساختار دستوری جملات از یک‌سو به‌طور مستقل ایفای نقش می‌کنند و از سوی دیگر از لحاظ واجی ناقص بوده و به‌منظور رفع نقص آوایی به عناصر دیگری متصل می‌شوند و به‌صورت پیش‌بست، میان‌بست، اندر‌بست و پی‌بست در کنار میزبان خود ظاهر می‌گردند. عناصر مذکور در مطالعات زبان‌شناختی از اهمیت تاریخی برخوردارند و نقطه‌تلاقی ساخت‌واژه، نحو و واج‌شناسی هستند. کردی موکری مجهز به نظام واژه‌بست غنی است که در آن واژه‌بست‌ها از قدرت حرکت بالایی برخوردارند و به مقوله‌هایی مختلف از جمله حروف اضافه متصل می‌شوند. در کردی موکری دو دسته حروف اضافه وجود دارند که به صورت پیش‌افزافه و پیرافزافه با متمم خود همراه می‌شوند. پیش‌افزافه‌ها به نوبه خود نوعند: حروف اضافه ساده و صورت‌های مطلق. حروف اضافه دسته اول قبل از اسم، گروه اسمی و ضمیر مستقل تحت حاکمیت خود قرار می‌گیرند در حالی که صورت‌های مطلق که هم از نظر تعداد و هم از نظر تعدادِ هجا از دسته اول کمترند از این قابلیت برخوردار نیستند و نمی‌توانند قبل از اسم، گروه اسمی و ضمیر مستقل واقع شوند و تنها میزبان واژه‌بست واقع می‌شوند. در موکری علاوه بر حروف اضافه ساده و صورت‌های مطلق، حروف اضافه مرکب و پیرافزافه‌ها نیز وجود دارند. پیرافزافه‌ها در موکری دو دسته‌اند: ساده و پیچیده. پیرافزافه‌های ساده متمم اسمی می‌پذیرند، ولی همراه نوع پیچیده آنها هم صورت‌های کامل و هم واژه‌بست‌ها می‌توانند نقش متمم را ایفا کنند. از اینرو مقاله پیشرو در تلاش است تا پس از شناسایی واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری، نحوه تعامل‌شان با انواع حروف اضافه موکری و چگونگی توزیع و جایگیری آنها را براساس محدودیت‌های ترادف در چارچوب نظریه بهینگی تحلیل نماید. تحلیل داده‌ها نشان محدودیت‌های "حفظ یکپارچگی حوزه" و "عدم اجازه وقوع واژه‌بست در ابتدای گروه" در سلسله مراتب محدودیت‌ها بالاتر از محدودیت "حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه" قرار می‌گیرند و این چپینش منجر به جایگیری واژه‌بست در جایگاه دوم می‌گردد. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای انجام گرفته و به‌منظور گردآوری داده‌ها از شم زبانی نگارنده اصلی (به‌عنوان گویشور کردی مرکزی (گویش موکری، آشنویه)) و نیز گویشوران اصیل این زبان به همراه فیش‌برداری از کتب، مجلات و نوشتارهای سایت‌ها و ضبط حدود ۲۰ ساعت صدای گویشوران گویش مورد نظر استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: کردی موکری، واژه‌بست‌های ضمیری، حروف اضافه، محدودیت‌ها، نظریه بهینگی

۱. مقدمه

دستیابی به دانشی که گویش‌وران زبان به کمک آن بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند هدف اصلی مطالعهٔ زبان است و بدین منظور، زبان‌شناسان و پژوهشگران به مطالعه و بررسی قواعد نظام زبانی روی آورده‌اند. آنچه در نیمهٔ دوم قرن بیستم مورد توجه و بررسی دستوریان زایشی بود ساخت جملات زبان و قواعد ناظر بر توزیع واژه‌ها در واحدهای بزرگ‌تری موسوم به «گرو» بود. از دیدگاه زایشی حوزه‌های چهارگانهٔ دستور (واج‌شناسی، ساخت‌واژه، نحو و معناشناسی) به‌صورت جدا و مستقل از هم عمل می‌کنند و در هر حوزه دارای قواعد حاکم خاص خود و مستقل از سایر حوزه‌ها بیان می‌شوند. بعدها دستوریان این نحله دریافتند که عناصری در زبان وجود دارند که از اصول جدایی حوزه‌های مذکور تخطی می‌کنند. با بررسی این عناصر می‌توان به روشن ساختن پدیده‌های مختلف حوزه‌های چهارگانهٔ دستور و ارتباط این حوزه‌ها با یکدیگر کمک کرد. زبان‌شناسان این عناصر در دسرساز را واژه‌بست می‌نامند. واژه‌بست به لحاظ ریشه‌شناختی مشتق از کلمهٔ یونانی^۱ به معنی «تکیه‌کردن، مایل بودن» است و این تمایل واژه‌بست‌ها به ملحقشان به عناصر دیگر زبانی را نشان می‌دهد. زبان‌شناسان مختلف برای واژه‌بست تعاریف متفاوتی ارائه داده‌اند که از میان آنها می‌توان به کریستال (۲۰۰۸: ۸۰) اشاره کرد: وی بر این باور است که واژه‌بست در دستور برای اشاره به‌صورتی به‌کار برده می‌شود که شبیه یک واژه است اما نمی‌تواند به‌تنهایی و به‌صورت مستقل در یک پاره‌گفتار طبیعی به‌کار برده شود و از نظر آوایی به واژهٔ مجاور خود یا میزبان خود وابسته است. آندرسن (۲۰۰۵: ۱) معتقد است واژه‌بست‌ها عناصری هستند که نه مانند کلمات عادی در جمله وارد می‌شوند و نه مانند وندها به کلمات متصل می‌شوند. به باور وی نه نحو و نه واج‌شناسی برای توضیح دستور واژه‌بست‌های ویژه کفایت لازم را ندارند و ذات واژه‌بست‌ها اساساً ریشه در ساخت‌واژه دارد (همان). با توجه تعاریف و اوصاف بالا می‌توان گفت که واژه‌بست تکواژی است که ویژگی‌های نحوی کلمه را دارا است اما از لحاظ واجی وابسته به کلمه یا گروه دیگری است. به عبارتی دیگر از لحاظ نحوی مستقل و از لحاظ واجی وابسته به میزبان خود است و به آن متصل می‌شود. بر این اساس سه گروه کاملاً مجزا از عناصر زبانی وجود دارند که چنین رفتاری از خود بروز

1. klitikos

می‌دهند. این عناصر عبارت‌اند از: کلمات مقید، واژه‌بست‌ها و صورت‌های آزاد که دستخوش تقلیل‌های واجی می‌شوند. از این رو شناسایی این عناصر و وجه تمایز آنها از سایر تکواژهای وابسته، به‌ویژه وندهای تصریفی، و تعیین و توصیف جایگاه و حوزه واژه‌بست‌افزایی آنها در نظریه عام زبانی و تحلیل نظری یا رده‌شناختی زبان کردی بسیار ضروری می‌نماید. توزیع واژه‌بست‌ها به‌عنوان تکواژهای وابسته در سطوح واج‌شناسی، ساخت‌واژه و نحو ماهیت آنها را روشن می‌کند و این نشان‌دهنده ماهیت بیناحوزه‌ای‌شان است که قرار دادن آنها در طبقات طبیعی واژگانی را از یک‌سو و تحلیل آنها در یک حوزه خاص را از سوی دیگر مشکل می‌سازد. واژه‌بست‌ها در سطح ساخت‌واژه مقوله‌های مختلف را به‌عنوان میزبان انتخاب می‌کنند. نقش و توزیع آنها در سطح نحو، اغلب به همان‌گونه است که از سایر واژه‌های هم مقوله آنها انتظار می‌رود. یکی از حوزه‌هایی که به‌عنوان حوزه عملکرد واژه‌بست‌ها تلقی می‌شود گروه حرف‌افزافه است. کردی موکری با نظام واژه‌بستی غنی و حروف‌افزافه متعدد بسیار جالب توجه به نظر می‌رسد. از این رو مقاله پیشرو در تلاش است ضمن تشریح و شناسایی واژه‌بست‌ها و نحوه توزیع‌شان (در گونه زبانی مورد مطالعه)، آنها را بر اساس محدودیت‌های جهانی نظریه بهینگی در حوزه حرف‌افزافه تحلیل و بررسی کرده تا خلاء ناشی از عدم مطالعات توصیفی و نظری زبان‌شناسان کرد و غیرکرد را نسبت به این عناصر کلیدی تا حدودی پر کند.

۲. پیشینه تحقیق

واژه‌بست‌ها پس از شناسایی به‌عنوان عناصر مهم زبانی در کانون توجه دستوریان زبان‌شناسان مختلف در زبان‌های مختلف قرار گرفتند. پیشینه مطالعات واژه‌بست‌ها به دلبروک (۱۸۷۸) و واکرناگل (۱۸۹۲) برمی‌گردد و از آن پس این عناصر کلیدی دوران‌ساز شدند و زویکی (۱۹۷۷) به پرچمدار بارز این حوزه تبدیل گردید. علاوه بر زبان‌شناسان مذکور، پژوهش‌گران متعددی در زبان‌های گوناگون و زبان‌های ایرانی از جمله فارسی و کردی درباره واژه‌بست‌ها انجام داده‌اند ولی تنها تعداد اندکی از آنها به تعامل حروف‌افزاف با واژه‌بست‌ها پرداخته‌اند که در زیر آورده شده‌اند.

اوپینگن (۲۰۱۲) پس از معرفی و دسته‌بندی حروف‌افزافه کردی موکری به تبعیت از سیورسکا (۲۰۰۴) به بررسی ضمائر آزاد، ضمائر واژه‌بستی و وندهای مطابقه که طبق دستور سنتی آنها را نشانگرهای شخصی می‌نامند می‌پردازد. وی معتقد به وجود چهار نوع نشانگر شخصی در کردی موکری است که تنها یک نوع آنها آزاد و سه نوع دیگر آنها وابسته هستند. وی معتقد به وجود چهار نوع نشانگر شخصی (واژه‌بست‌ها، دو دسته وند

پایانه فعل و پایانه فعل ربطی) در کردی مکرری است که تنها یک نوع آنها از آزادی حرکت برخوردارند که همانا واژه‌بست‌ها هستند. وی بر این باور است که واژه‌بست‌ها در سمت راست سازه (در رسم‌الخط انگلیسی) واقع می‌شوند و این وضعیت آنها اساساً از قدرت حرکت و طبیعت آزادشان در انتخاب میزبان ناشی می‌شود. در مثال ۲ پایانه فعلی *im*- در سمت راست *dani:ft* قرار گرفته است:

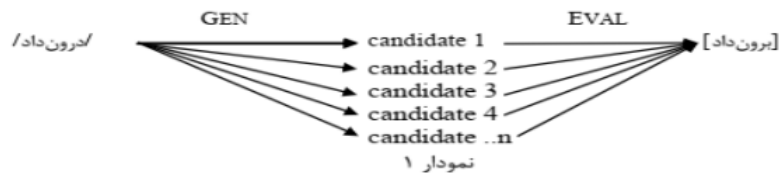
1. *læ pift bra=kæ=m bu:-Ø*
 in behind brother=DEF=1SG.OBL be.PST-3SG
 ”پشت سر برادرم بود.“
2. *læ pift bra=kæ=m dani:ft-im*
 in behind brother=DEF=1SG.OBL sit.PST-1SG
 ”پشت سر برادرم نشستم.“

علی‌نژاد و محمدی (۱۳۹۳) معتقدند که حروف اضافه کردی مرکزی با توجه به نوعشان (ساده و صورت‌های مطلق- دسته‌بندی حروف اضافه کردی مرکزی در بخش هفت این مقاله آورده شده است) متمم‌های مختلفی متعلق به مقوله‌های اسم، ضمیر مستقل و واژه‌بست می‌پذیرند. حروف اضافه ساده قبل از گروه‌های اسمی و ضمیر مستقل می‌آیند، درحالی‌که صورت‌های مطلق قبل از واژه‌بست‌ها واقع می‌شوند. شایان ذکر است که هر دو دسته حروف اضافه هم به صورت پیش اضافه و هم به صورت پس‌اضافه به کار می‌روند. نحوه وقوع انواع حروف اضافه کردی مکرری به کمک مثال‌هایی در بخش هفت همین مقاله آورده شده است.

۳. چارچوب نظری پژوهش

نظریه‌بهبینی که خاستگاه زایشی دارد یکی از ابزارهای مهم واج‌شناسی زبان‌شناسی است که نخستین بار از سوی پرینس و سمولینسکی (۱۹۹۳) به منظور توصیف ساخت هجای کلمات معرفی گردید و بعدها کارآیی بالای آن باعث شد که به سرعت در حوزه‌های دیگر زبان‌شناسی به کار گرفته شود. در بیشتر نظریه‌های قاعده‌بنیاد یا گشتاری با اعمال یکسری فرایند درونداد به برون‌داد تبدیل می‌شود ولی نظریه‌بهبینی نظریه‌ای محدودیت- بنیاد است و از مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانی تخطی‌پذیر تشکیل شده است که مرتبه‌بندی آنها زبان- ویژه است (گاسن هون و هایکس). در نظریه مذکور هر ساختار دارای یک درون‌داد و یک برون‌داد است که صورت‌هایشان بر

اساس مجموعه‌ای از محدودیت‌های جهانی تعیین می‌شود. الگوی صوری‌ای که نظریه‌بهینگی از زبان ارائه می‌کند بسیار ساده است. ساز و کار اصلی نظریه‌بهینگی بر اساس رقابت استوار است که طی این رقابت گزینه بهینه از میان مجموعه‌ای از کاندیداهای^۱ (Can) تولیدشده به وسیله بخش مولد^۲ (Gen) و پس از ترتیب صحیح سلسله‌مراتب مرتبه‌بندی محدودیت‌ها انتخاب می‌گردد. محدودیت‌ها بخش ارزیاب^۳ (Eval) نظریه بهینگی را تشکیل می‌دهند. از لحاظ نظری تعداد گزینه‌هایی که بر اساس قواعد دستور زبان به‌عنوان برون‌داد بالقوه توسط مولد برای هر یک از گزینه‌ها تولید می‌کند نامحدود است و تنها یکی از آنها که کمترین نقض محدودیت‌ها را داشته باشد، به‌عنوان گزینه بهینه انتخاب می‌شود (کاگر، ۱۳:۱۹۹۹) الگوی نظریه‌بهینگی در نمودار ۱ نشان داده شده است.



محدودیت‌های نظریه‌بهینگی دو دسته‌اند: محدودیت‌های نشان‌داری^۴ و وفاداری/پایایی^۵ دستور زبان محصول برقراری توازن این دو دسته از محدودیت‌هاست. محدودیت‌های نشان‌داری ناظر بر خوش‌ساخت بودن برون‌داد هستند. دسته دوم محدودیت‌ها ناظر بر یکسان بودن درون‌داد و برون‌دادند. این محدودیت‌ها فقط خاص درون‌دادند یعنی هر آنچه در درون‌داد وجود دارد باید در برون‌داد هم وجود داشته باشد. به تعبیری این دسته از محدودیت‌ها با هر گونه تغییری از درون‌داد به برون‌داد مخالفت می‌کنند. محدودیت‌های وفاداری فقط خاص درون‌داد نیستند بلکه به برون‌داد نیز توجه دارند؛ محدودیت‌های نشان‌داری به عناصر حاضر در درون‌داد ارتباطی ندارند و فقط حاکم بر برون‌داد هستند. بدین معنی که محدودیت‌های نشان‌داری بعضی از ساختارها را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهند، درحالی‌که محدودیت‌های وفاداری از ایجاد هر گونه تغییری در ساختار گزینه‌های درون‌داد جلوگیری می‌کنند این پدیده موید وجود تعارض بین محدودیت‌هاست. با توجه به این‌که هر دوی این محدودیت‌ها بیشتر با برون‌داد سروکار

-
1. Candidate
 2. Generator
 3. Evaluator
 4. markedness constraints
 5. faithfulness constraints

دارند می‌توان گفت که نظریهٔ بهینگی نظریه‌ای برون‌داد-بنیاد است. لازم به ذکر است که هیچ یک از محدودیت‌ها به گونه‌ای نیستند فقط به درون‌داد توجه کنند و این خود یکی از تفاوت‌های اساسی نظریهٔ بهینگی با نظریهٔ سنتی واج‌شناسی زایشی است. از سوی دیگر در نظریهٔ بهینگی محدودیت‌ها نه با یکدیگر تباری می‌کنند و نه یکی دیگری را سرکوب می‌کند. این نظریه بر مرتبه‌بندی سختگیرانهٔ محدودیت‌ها استوار است (کاگر، ۱۹۹۹: ۱۲).

۴. واژه‌بست‌های ضمیری کردی موکری و جایگاه آنها

فرض نظریهٔ بهینگی بر این است که تعداد زبان‌ها نمی‌تواند بیشتر از چینش مرتبه‌بندی محدودیت‌ها باشد. در نظریهٔ بهینگی به‌عنوان نظریهٔ برون‌داد بنیان محدودیت‌هایی که نقش تعیین جایگاه واژه‌بست را به عهده دارند جهانی هستند ولی مرتبه‌بندی آنها از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. حال اگر بخواهیم جایگاه واژه‌بست cl_i را در حوزه‌های مختلف در چارچوب نظریهٔ بهینگی تعیین کنیم به مجموعه‌ای از محدودیت‌ها نیاز داریم. اما قبل از ارائهٔ و معرفی محدودیت‌های لازم و دخیل در تعیین جایگاه واژه‌بست کردی مکرری ذکر نکات زیر ضروری است:

- ۱- واژه‌بست در حوزهٔ گروه فعلی ظاهر می‌شود.
 - ۲- واژه‌بست به چپ‌ترین لبهٔ حوزهٔ گروه فعلی متصل می‌شود.
 - ۳- واژه‌بست ساختار نحوی گروه اسمی و حرف‌افزایه را برهم نمی‌زند.
 - ۴- واژه‌بست هیچ‌گاه در ابتدای حوزهٔ خود ظاهر نمی‌شود.
- حال به کمک نکات بالا می‌توان محدودیت‌های دخیل در تعیین جایگیری را چنین معرفی نمود: هنگام حضور واژه‌بست کردی مکرری در حوزهٔ گروه فعلی، واژه‌بست متمایل به جایگیری در چپ‌ترین لبهٔ حوزهٔ خود (با توجه به رسم‌الخط انگلیسی) است و هرگز در ابتدای گروه فعلی واقع نمی‌شود. حوزه به محدوده‌ای اطلاق می‌شود که واژه‌بست در آن به کار می‌رود و حوزهٔ گروه نیز نوعی از حوزهٔ عملکرد واژه‌بست تلقی می‌شود. محدودیت‌های ”حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبهٔ حوزه“ و ”عدم اجازه وقوع واژه‌بست در ابتدای حوزه گروه“ را می‌توان به ترتیب چنین نشان داد: $LeftMost(cl_i, L, VP)$ و $NonInitial(cl_i, VP)$. در صورتی که واژه‌بست در حوزهٔ گروه اسمی و گروه حرف‌افزایه ظاهر شود علاوه بر محدودیت‌های بالا خانوادهٔ محدودیت‌های حفظ یکپارچگی نیز به

تعیین جایگاه آن کمک می‌کنند. هنگام حضور واژه‌بست در حوزه گروه فعلی محدودیت Integrity(VP)، هنگام حضور واژه‌بست در حوزه گروه اسمی محدودیت Integrity(NP) و هنگام حضور واژه‌بست در حوزه گروه حرف‌افزافه Integrity(PP) ایفای نقش می‌کنند. مطابق این دسته از محدودیت‌ها گروه نمی‌تواند دارای عناصری باشد که یکپارچگی واجی آن را بر هم می‌زنند. با توجه به نکات و محدودیت‌های بالا می‌توان گفت که واژه‌بست متمایل به جایگیری در چپ‌ترین لبه حوزه خود است. بنابراین محدودیت $NonInitial(cli, VP)$ در سلسله‌مراتب محدودیت‌ها بالاتر از محدودیت قرار $LeftMost(cli, L, VP)$ می‌گیرد. حال می‌توان گفت که محدودیت‌های ”حفظ یکپارچگی گروه اسمی“ Integrity(NP) و ”حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه Integrity(PP)“ بر محدودیت $LeftMost(cli, L, NP/PP)$ تسلط دارند. محدودیت‌های حفظ یکپارچگی با محدودیت $NonInitial(cli, NP, PP)$ ضد و نقیض نیستند. مرتبه‌بندی محدودیت‌های فوق را می‌توان چنین نشان داد (۱) آندرسن، (۱۹۹۹):

1. $NonInitial(cli, XP), Integrity(XP) \gg LeftMost(cli, L, XP)$
مطابق مرتبه‌بندی بالا تخطی از محدودیت $LeftMost(cli, L, XP)$ کشنده نخواهد بود و به بدساختی نمی‌انجامد ولی تخطی از دو محدودیت ”حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه“ و ”عدم اجازه وقوع واژه‌بست در ابتدای گروه“ کشنده خواهد بود و منجر به تولید گزینه بدساخت می‌شود. با این اوصاف محدودیت‌های $LeftMost(cli, L, XP)$ در مرتبه‌بندی محدودیت‌ها پایین‌تر از دو محدودیت دیگر قرار می‌گیرد. نظر به اینکه جستار پیشرو به توزیع بهینه واژه‌بست در گروه حرف‌افزافه مکرری می‌پردازد مرتبه‌بندی فوق‌الذکر به صورت (۲) در زیر آورده شده است:

2. $NonInitial(cli, PP), Integrity(PP) \gg LeftMost(cli, L, PP)$

مرتبه‌بندی (۲) نشان می‌دهد که سازه نحوی سمت چپ گروه حرف‌افزافه (جایگاه دوم) میزبانی واژه‌بست را عهده‌دار می‌شود بدون اینکه بین عناصر تشکیل دهنده آن گسستگی ایجاد شود. بنابراین بهترین جایگاه برای واژه‌بست جایگاه دوم است.

۵. واژه‌بست‌های ضمیری کردی مکرری و جایگاه آنها

کردی مرکزی^(۲) دارای دو دسته نشانگر مطابقت شخصی است: مستقیم و غیرمستقیم. دسته اول پایانه‌های فعلی‌اند و وند محسوب می‌شوند درحالی‌که دسته دوم واژه‌بست‌اند. واژه‌بست‌ها برخلاف دسته اول از آزادی حرکت و آزادی انتخاب میزبان برخوردارند.

واژه‌بست‌های موکری و کردی مرکزی غیر از اول شخص و سوم شخص جمع یکی هستند. جدول ۱ واژه‌بست‌های کردی مرکزی و موکری را نشان می‌دهد:

		کردی مرکزی		کردی مکرری	
		مستقیم	غیرمستقیم	مستقیم	غیرمستقیم
SG	1	-(i)m	=(i)m	-(i)m	=(i)m
	2	-i/-y	=(i)t	-i/-y	=(i)t
	3	e(t)/-a(t)/-Ø	=i:/=y	-e(t)/-a(t)/-Ø	=i:/=y
PL	1	-i:n/-yn/-n	=man	-i:n/-yn/-n	=in
	2	-(i)n	=tan	-(i)n	=u
	3	-(i)n	=yan	-(i)n	=yan

جدول ۱: نشانگر مطابقت شخصی کردی مرکزی و مکرری

نشانگرهای دسته مستقیم مکرری در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شوند که عبارت‌اند

از:

الف: در نقش فاعل فعل لازم در تمام زمان‌ها:

3. *tʃu:-yn*
go.PST-3PL
ما را رفتیم.
4. *dæ-tʃ-i:n*
IMPF.go.PST-3PL
ما می‌رویم.

ب: در نقش کنشگر فعل متعدی در زمان حال:

5. *dæ-xo-m*
IPMF.eat-1SG
می‌خورم.

ج: در نقش مفعول فعل متعدی در زمان گذشته:

6. *di:t=yan-i:n*
see.PST=3PL.A¹-3PL
ما را دیدند.

د: در فعل ربطی در زمان حال:

7. *mamosta=yn*
teacher-1PL.COP
ما معلم هستیم.

نشانگرهای دسته غیرمستقیم مکرری در نقش‌های زیر به کار می‌روند:

الف: در نقش کنشگر فعل متعدی در زمان گذشته:

8. *xward=yan.Ø*
eat.PST=3PL.A
(آنها) خوردند.

ب: در نقش مفعول فعل متعدی در زمان حال:

9. *dæ=yan-gir-in*
IMPF=3PL.O.capture-3PL
آنها را دستگیر می‌کنند.

ج: بیانگر مالکیت:

10. *kæwf=yan*
shoe-3PL.POSS
کفش‌شان.

ه: در نقش پذیرنده و مخاطب:

11. *dæ=yan-da-t-e*
IMPF=3PL.REC.give-PST-to.ABS
به آنها می‌دهد.

12. *pe=yan* *dæ-te-n*
to.ABS=3PL.OBL.ADDR IMPF.tell.3PL
به آنها می‌گویند.

در زمان حال نقش مخاطب دارد ولی در زمان گذشته همین *yan=* در ۱۲ واژه‌بست
واژه‌بست نقش کنشگر دارد، مانند مثال ۱۳:

13. *guft=yan.Ø*
kill.PST=3PL.A
آنها کشتند.

گاهی به‌وسیله واژه‌بست‌های ضمیری بین پایانه‌های فعلی و ریشه فعلی جدایی می‌افتد
که در این حالت واژه‌بست‌های در جایگاه دوم به صورت «میان‌بست»^(۳) (واژه‌بستی که
بین ریشه فعل و وند قرار می‌گیرد) ظاهر می‌شوند (۱۴):

14. *di:t=im-in*
see.PST=1SG.1PL

آنها را دیدم.

در مثال ۱۴ واژه‌بست *im=* (که بر کنشگر (فاعل) دلالت می‌کند) بین ریشه فعلی
di:t و وند *-in* (که بر مفعول دلالت می‌کند) قرار گرفته است. به بیانی دیگر واژه‌بست

در جایگاه دوم (جایگاه واکرناگل) ظاهر شده است. واکرناگل (۱۸۹۲) با مطالعه زبان‌های هندواروپایی دریافت که واژه‌بست‌ها در اغلب آنها در جایگاه دوم، یعنی پس از اولین واژه از سمت چپ (در رسم‌الخط انگلیسی)، ظاهر می‌شوند. براین اساس واژه‌بست در درون گروه واجی ظاهر می‌شود و به لبه راست کلمه واجی متصل می‌گردد. دبیرمقدم (۲۰۰۸) برای تعیین جایگاه واژه‌بست در مورد زبان‌های ایرانی سه پیشنهاد ارائه می‌نماید که عبارت‌اند از: الف) واژه‌بست‌ها در زبان‌های ایرانی پس از یک عبارت واقع می‌شوند (مانند دوانی)، ب) واژه‌بست‌ها در گروه فعلی جای می‌گیرند (مانند کردی مرکزی، بلوچی، لکی و نائینی) و ج) در حوزه فعل آغازین همراه با مفعول حرف‌اضافه (مانند لارستانی).

۶. توزیع بهینه واژه‌بست‌های ضمیری موکری

آندرسن (۱۹۹۴) معتقد است نحو کارایی لازم برای توصیف واژه‌بست‌های جایگاه دوم را ندارد و ساختارهای نوایی را مکمل نحو می‌داند هرچند به باور وی ساختار نوایی نیز مشکلاتی دارد و برای جبران کمبود این دو حوزه نظریه‌بهینگی را پیشنهاد می‌کند. وی قبل از پرداختن به نظریه مذکور تقابل دو دیدگاه سنتی در مورد طبیعت واژه‌بست‌ها را مطرح می‌کند که یکی رویکردی واجی دارد و واژه‌بست‌ها را عناصر وابسته واجی و دیگری آنها را صورت‌های ضمیری می‌پندارد که باید در جایگاه خاص قرار گیرند. از این‌رو آندرسن واژه‌بست‌ها را از آن جهت موضوع بحث خود قرار می‌دهد که جایگاه خاصی را اشغال می‌کنند. وی ابتدا دو پارامتر کاملاً مستقل از یکدیگر را به‌عنوان مشخصه اصلی رده‌شناسی واژه‌بست‌ها عنوان می‌کند: الف) میزان کامل بودن ساختار نوایی^(۴)، ب) جایگاه ویژه. واژه‌بست‌های ساده اساساً از لحاظ واجی ناقص‌اند و انضمام آنها به سازه بالاتر ضروری است ولی واژه‌بست‌های ویژه از جایگاه نحوی ویژه برخوردارند هر چند به باور آندرسن خیلی از واژه‌بست‌های ویژه نیز از لحاظ واجی ضعیف هستند. ویژه بودن جایگاه واژه‌بست‌های ویژه زبان‌شناسان بسیاری را واداشت تا در مورد جایگاه واژه‌بست‌ها تحقیق کنند که همگی آنها برای تعیین جایگاه طیف وسیعی از واژه‌بست‌ها چند پارامتر محدود از جمله اول یا آخر بودن عنصر میزبان را ملاک کار خود قرار داده‌اند. هر یک از پارامترها جایگاه واژه‌بست‌ها را در حوزه مورد نظر با توجه به اولین عنصر درون حوزه، آخرین عنصر درون حوزه یا هسته حوزه تعیین می‌کنند و بدین

ترتیب زمینه‌گزینش میزبان واژه‌بست‌ها را آماده می‌کنند. واژه‌بست در شش حالت ظاهر می‌شود:

- ۱- جایگاه آغازین (ظهور واژه‌بست قبل از میزبان): این حالت در مکرری وجود ندارد.
- ۲- جایگاه دوم: ظهور واژه‌بست بعد از اولین سازه حوزه مورد نظر: مانند مثال ۱۶:

16. *kæwf=im kiri:*
shoe=1SG.A buy.PST
کفش خریدم.

در ۱۶ واژه‌بست *im* = پس از اولین سازه (*kæwf*) ظاهر شده است.

- ۳- قبل از هسته حوزه عملکرد واژه‌بست: در مکرری یافت نمی‌شود.
- ۴- قبل از هسته حوزه عملکرد واژه‌بست: مثال ۱۷ گویای این حالت است:

17. *le=itkiri:*
from.ABS=2SG.OBL buy.PST
کفش خریدم.

در ۱۷، حرف‌افزافه مطلق (*le*) (جدول شماره ۳) است و به‌عنوان هسته حوزه عملکرد واژه‌بست ایفای نقش می‌کند.

- ۵- جایگاه پایانی: ظهور واژه‌بست پایان حوزه عملکرد آن: این حالت از وقوع واژه‌بست را می‌توان در مثال ۱۸ دید:

18. *zin=u: mindal=cək=an=yan girt-in*
woman-AND child=DEF=PL=3PL capture.PST-3PL
زن و بچه‌هایشان را دستگیر کردند.

واژه‌بست *yan* = در ۱۸ در انتهای حوزه عملکرد (گروه اسمی) واقع گردیده است.

19. *girt=yan*
capture.PST=3PL.A
دستگیرش کردند.

واژه‌بست *yan* = در ۱۹ در انتهای حوزه عملکرد آن که گروه فعلی است ظاهر شده است. در مثال بالا مفعول نمود آوایی ندارد.

- ۶- قبل از جایگاه پایانی: جایگیری واژه‌بست قبل از آخرین عنصر حوزه مورد نظر.

20. *girt=yan-in*
capture.PST=3PL.A-3PL.P
دستگیرش کردند.

واژه‌بست *yan* = در ۲۰ قبل از آخرین عنصر حوزه عملکرد آن که *in* است ظاهر شده است. آندرسن (۱۹۹۲، ۱۹۹۳) بیان می‌دارد که نباید با واژه‌بست‌های ویژه به‌عنوان

عناصر واژگانی که وارد نحو می‌شوند تعامل کرد، بلکه باید آنها را عناصر واجی پنداشت که مانند وندها به محتویات واجی یک گروه وارد می‌شوند و یکی از مشخصه‌های واجی آن گروه محسوب می‌شوند. مثلاً در مثال ۲۱a واژه‌بست =ækæ پس از کل گروه اسمی قرار می‌گیرد و نه پس از اولین گروه اسمی و یکی از مشخصه‌های واجی این گروه است:

21. a. kiras=æ su:r=ækæ
shirt=EZ red=DEF.3SG

گل قرمز (معرفه)

b. *kiras=æ=kæ su:r
shirt=EZ=DEF.3SG red

گل قرمز (معرفه)

واژه‌بست‌ها در جایگاه دوم و پس از یک کلمه یا گروه قرار می‌گیرند و جایگاه دوم نیز به کمک تحلیل نحوی و واجی مشخص می‌شود. از لحاظ نحوی جایگاه دوم پس از اولین گروه و از لحاظ واجی پس از اولین کلمه واجی خواهد بود و قواعدی که بر تعیین جایگاه واژه‌بست حاکم‌اند هر دو معیار نحوی و واجی را لحاظ می‌کنند. نظریه‌بهینگی تعیین کنیم به مجموعه‌ای از محدودیت‌ها نیاز داریم.

۷. تعیین جایگاه واژه‌بست در گروه حرف‌اضافه موکری

در موکری دو دسته حروف اضافه وجود دارند که به صورت پیش‌اضافه و پیرااضافه^۱ با متمم خود همراه می‌شوند. در این زبان به نظر می‌رسد که حرف‌اضافه به طور مستقل به صورت پس‌اضافه^۲ ظاهر نمی‌شود. (مکنزی، ۱۹۶۱: ۲۱-۳) حروف اضافه موکری را به دو دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از: حروف اضافه ساده و صورت‌های مطلق^۳ که در جدول شماره ۳ نشان داده شده‌اند. حروف اضافه دسته اول قبل از اسم، گروه اسمی و ضمیر مستقل تحت حاکمیت خود قرار می‌گیرند در حالی که دسته دوم که هم از نظر تعداد و هم از نظر تعدادِ هجا از دسته اول کمترند از این قابلیت برخوردار نیستند و نمی‌توانند قبل از اسم، گروه اسمی و ضمیر مستقل واقع شوند و تنها قبل از واژه‌بست قرار می‌گیرند.

-
1. circumposition
 2. postposition
 3. absolute forms

<i>bo(læbo)</i> “برای”، <i>dægæł</i> “پا”	<i>bæ</i> “به، به‌وسیله”، <i>wæ</i> “به”، <i>be</i> “بدون”، <i>bæræw</i> “به‌طرف”، <i>-æ</i> “به”، <i>læ</i> “در”، <i>ta/hæta</i> “تا”، <i>wæk</i> “مانند”	حروف اضافه ساده	حروف اضافه موکری
	<i>pe</i> “به”، <i>we</i> “به”، <i>-e</i> “به”، <i>le</i> “از”، <i>te</i> “به‌داخل”	صورت‌های مطلق	

جدول شماره ۳

از میان حروف اضافه مکرری *bo(læbo)* و *dægæł* به‌عنوان حرف‌اضافه ساده و صورت مطلق ایفای نقش می‌کنند. حروف اضافه مکرری قبل از متمم خود قرار می‌گیرند اما در میان حروف اضافه ساده *-æ* تنها حرف‌اضافه‌ای است که به صورت پی‌بست در انتهای فعل قرار می‌گیرد و موضوع‌های پذیرنده^۱ و هدف^۲ همواره پس از فعل می‌آیند. مانند مثال‌های ۲۲ و ۲۳:

22. *sibæy* *dæ-tfi:-y=æ* *far-i:*
tomorrow IMPF-go-2SG=**to** city-OBL
آیا فردا به شهر می‌روی؟

23. *da-y=æ* *Solin-i:*
give.PST-3SG=**to** Solîn-OBL
آن را به سولین داد.

گاهی مانند آنچه در مثال ۲۲ دیده می‌شود ظهور یک واج میانجی (*-y*) بین فعل و حرف‌اضافه *-æ* فاصله می‌اندازد. صورت مطلق *-e* نیز به صورت پی‌بست در انتهای فعل و به شکل نشانگر مطابقت شخصی دسته مستقیم (در جدول شماره ۱ نشانگر مطابقت شخصی دسته مستقیم نشان داده شده‌اند) ظاهر می‌شود، مانند مثال ۲۴:

24. *da-y-n=e*
give.PST-3SG.OBL-3PL=**to.ABS**
او آن را به ما داد.

در ۲۵ حرف‌اضافه ساده است و به صورت پیش‌اضافه واقع شده است:

25. *læ far-i: bu-m*
in city=OBL be.PST-1SG
تو شهر بودم.

1. recipient
2. goal

<i>læ sær</i> روی	<i>læ xwar</i> در زیر	<i>læ bæŕ</i> جلو
<i>læ bin</i> زیر	<i>læ teni:ft</i> در کنار	<i>læ new</i> درون
<i>læ piŕt</i> پشت	<i>læ kin</i> نزدیک، پهلو	<i>læ zu:r</i> در بالای
<i>læ dil</i> در داخل	<i>læ peŕf</i> در جلو	<i>læ zar</i> در آستانه
<i>læ ʒer</i> زیر	<i>wæ sæŕ</i> به طرف بالای	

جدول شماره ۴- حروف اضافه مرکب

در موکری علاوه بر حروف اضافه ساده و صورت‌های مطلق، حروف اضافه مرکب^۱ و پیرااضافه‌های زیادی وجود دارند. حروف اضافه مرکب از ترکیب یک حرف اضافه ساده و یک اسم ساخته شده‌اند. این دسته از حروف اضافه در جدول شماره ۴ نشان داده شده‌اند:

پیرااضافه‌های موکری از یک حرف اضافه و یک پس‌اضافه تشکیل شده‌اند به دو دسته ساده و پیچیده تقسیم می‌شوند (اوپینگن، ۲۰۱۳:۱۱۳). پیرااضافه‌های ساده و پیچیده در جدول شماره ۵ آورده شده‌اند:

پیرااضافه‌های ساده	پیرااضافه‌های پیچیده
<i>dæ....da</i> درون	<i>dæ new da</i> در داخل
<i>bæ....-ewæ</i> با	<i>bæ sæŕ... da</i> به روی....
<i>læ.... ra</i> از	<i>dæ bæŕ....da</i> در کنار....
<i>dæ....-ewæ</i> در داخل	<i>bæ du:... da</i> به دنبال
<i>bæ....da</i> دور	<i>læ bæŕ....da</i> از جلو.... در جلو....
<i>læ....da</i> در	<i>dæ dæŕ....-ewæ</i> به طرف بیرون....
<i>læ....-ewæ</i> بیرون از	

جدول شماره ۵- پیرااضافه‌های ساده و پیچیده

ضمایر مستقل و گروه‌های اسمی همیشه در نقش متمم حروف اضافه ساده ایفای نقش می‌کنند که در مثال ۲۹a,b نشان داده شده است، در مقابل صورت‌های مطلق واژه‌بست‌ها را به‌عنوان متمم خود می‌پذیرند، مانند ۳۰a,b:

صورت‌های مطلق قبل از واژه‌بست‌ها	حروف اضافه ساده قبل از صورت‌ها کامل
29. a. <i>læ mæ dæ-kir-in</i> from we IMPF-buy-2PL شما آن را از ما می‌خری.	30. a. <i>le=n dæ-kir-in</i> from.ABS=3PL.OBL IMPF-buy-2PL شما آن را از ما می‌خری.
b. <i>bæ wan dæ-te-n</i> to them IMPF-say-3PL (آن) به آنها می‌گویی.	b. <i>pe=yan dæ-te-n</i> to.ABS=3PL.OBL IMPF-say-3PL (آن) به آنها می‌گویی.

در مثال ۳۱a ضمیر مستقل *mæ* متمم حرف‌افزافه ساده *læ* واقع گردیده است ولی در ۳۱b متمم صورتِ مطلق *le* آشکار نیست و به صورت یکی از نشانگرهای شخصی دسته دوم ظاهر شده است. در هر دو مثال نقش و جایگاه واژه‌بست تغییری نکرده است.

31. a. *ængo læ mæ=w kiri:*
you from we=2PL.OBL.A buy.PST

شما آن را از ما خریدید.

b. *ængo le=w kiri:-n*
you from.ABS=2PL.OBL.A buy.PST-1PL

شما آن را از ما خریدید.

نظام مطابقه در کردی موکری در زمان‌های حال به صورت فاعلی-مفعولی^۱ و زمان‌های گذشته به صورت ارگتیو/کنایی^۲ است. به دلیل وجود کنایی ناقص^۳ در نظام واژه‌بستی زبان کردی مرکزی و موکری بین زمان‌های حال و گذشته، جایگاه واژه‌بست در هر دو زمان حال و گذشته ثابت می‌ماند ولی واژه‌بست نقش معکوس به عهده می‌گیرد. بدین معنی که واژه‌بست در زمان حال نقش مخاطب^۴ و در زمان گذشته نقش کنشگر را ایفا می‌کند، مانند مثال ۳۲a,b:

PRESENT

32. a. *æwro pe=t dæ-le-n*
today to.ABS=2SG.OBL.ADDR IMPF.tell.3PL

امروز (آن را) به تومی گویند.

PAST

b. *diwene pe=yan kut-i:*
yesterday to.ABS=3PL.A tell.PST-2SG.ADDR

دیروز (آن را) به تو گفتند.

گاهی واژه‌بست‌های موکری بین وند و ریشه فعل یا بین ریشه فعل و وند قرار گرفته و به‌عنوان میان‌بست ظاهر می‌شوند، مانند ۳۳a,b:

33. a. *girt=yan-in* b. *dæ=yan-gir-in*
catch.PST=3PL.OBL.A-3PL IPMF=3PL.OBL.O-catch-3PL

آنها را گرفتند.

آنها را می‌گیرند.

در ۳۳a زمان فعل گذشته ساده است و واژه‌بست *=yan* بین ریشه فعلی *girt* و وند-*in* که متعلق به دسته مستقیم است قرار گرفته و نقش کنشگر را ایفا می‌کند در حالی که در ۳۳b زمان فعل حال/آینده است و واژه‌بست *=yan* بین پیشوند *dæ-* (در

-
1. Nominative-Accusative
 2. Ergative
 3. Split ergativity
 4. addressee

مکری نشانگر زمان‌های حال ساده، گذشته ساده و گذشته استمراری است) و ریشه فعلی *gir* واقع شده و نقش مفعولی دارد. در ۳۴ که زمان جمله گذشته استمراری است واژه‌بست $=yan$ بین پیشوند *da-* و بین ریشه فعلی *girt* واقع شده و نقش کنشگر دارد:

34. $da=yan-girt-i:n$
 IMPF=3PL.A-capture.PST-3PL
 آنها ما را می‌گرفتند.

۱-۷. واژه‌بست موکری در گروه حرف‌افزافه حاوی حرف‌افزافه ساده

اکنون با توجه به انواع حروف‌افزافه در موکری و تعامل صورت‌های مطلق با واژه‌بست‌ها و همچنین استفاده از محدودیت‌های نظریه‌بهبینگی مرتبه‌بندی آنها (مرتبه‌بندی (۲)) می‌توان جایگاه واژه‌بست و نحوه توزیع آنها را در گروه حرف‌افزافه نشان داد:

5. $NonInitial(cl_i, PP), Integrity(PP) \gg LeftMost(cl_i, L, PP)$
 35. $bo \quad tu=yan \quad kiri:$
 for you=3PL.A.OBL buy.PST

آن را برای تو خریدند.

در مثال ۳۵ بالا حرف‌افزافه با وجود اینکه دارای شرایط لازم برای میزبان بودن واژه‌بست است به علت حضور ضمیر مستقل *tu* پس از حرف‌افزافه، *bo* حرف‌افزافه ساده تلقی می‌شود و نمی‌تواند میزبان واژه‌بست باشد. ”محدودیت حفظ یکپارچگی“ در ۳۵ اجازه ورود واژه‌بست $=yan$ به درون گروه حرف‌افزافه را نمی‌دهد. در نتیجه واژه‌بست مذکور پس از کل گروه قرار گرفته است. نحوه اعمال محدودیت‌ها در درون گروه حرف‌افزافه را می‌توان در تابلوی شماره ۱ مشاهده نمود:

/INPUT/:	$NonInitial(cl_i, PP)$	$Integrity(PP)$	$LeftMost(cl_i, L, PP)$
$bo \quad tu=yan$			
$a. bo=yan \quad tu$!*	*
$b. bo \quad tu=yan$			*
$c. yan=bo \quad tu$!*		

تابلوی شماره ۱

واژه‌بست در کاندیدای *a* از یک‌سو یکپارچگی گروه حرف‌افزافه را برهم زده و با ورود به درون آن باعث نقض محدودیت ”حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه“ گردیده و به نادرستی بودن آن انجامیده است و از سوی دیگر محدودیت ”حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه سازه“ را نیز نقض نموده است. بنابراین گزینه مناسبی نیست. از آنجاکه واژه‌بست ضمیری موکری هیچ‌گاه به صورت پیش‌بست ظاهر نمی‌شود، واژه‌بست در

کاندیدای C از محدودیت "عدم اجازه حضور واژه‌بست در ابتدای حوزه تخطی" نموده و از گردونه رقابت حذف می‌گردد. اما گزینه موجود در b از یک‌سو به دلیل عدم قرار گرفتن واژه‌بست در ابتدای حوزه محدودیت "عدم اجازه حضور واژه‌بست" در ابتدای حوزه را اقلان نموده و از سوی دیگر به ساختار درونی گروه ورود نکرده و محدودیت "حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه" را نیز اقلان نموده است ولی تنها از محدودیت حضور واژه‌بست در منتهی‌الیه گروه تخطی نموده است. بنابراین گزینه b با کمترین تخطی از محدودیت‌ها به‌عنوان گزینه بهینه انتخاب می‌شود. با توجه به تابلوی ۱ می‌توان نتیجه گرفت که هنگام اتصال واژه‌بست به گروه حرف‌افزافه کردی موکری محدودیت‌های (PP) Integrity و (PP) NonInitial (cl_i) بر محدودیت Left Most (cl_i , L, PP) تسلط دارند. به گفته آندرسن محدودیت‌های (PP) NonInitial و (PP) Left Most (cl_i , L, PP) از نوع محدودیت‌های نشاننداری هستند درحالی‌که محدودیت (PP) Integrity از نوع محدودیت‌های وفاداری محسوب می‌شود. واژه‌بست در نتیجه رقابت محدودیت‌های موجود در تابلوی شماره ۱ در جایگاه دوم قرار می‌گیرد.

۷-۲. واژه‌بست ضمیری موکری در گروه حرف‌افزافه حاوی صورت‌های مطلق

دسته دوم حروف افزافه موکری صورت‌های مطلق هستند و در مثال‌های ۳۶a,b,c,d تعامل صورت‌های مطلق با واژه‌بست‌ها نشان داده شده است:

36. a. $pe=y$ $da-n$
to.ABS=3SG GIVE.PST-3PL
او (آن را) به آنها داد.

b. $le=m$ $wær-næ-girt-in$
from.ABS=1SG PVB-NEG-take.PST-3PL
از آنها نگرفتم.

c. $*pe$ $æwan=i$ $da-n$
to.ABS they=3SG give.PST.3PL
به آنها دادند.

d. $*le$ $Solin=yan$ $kiri:$
to.ABS Solin=3PL.A.OBL buy.PST
"از سولین خریدند."

e. $dægæl=yan/minat=an$ hat
with.ABS=3PL.A.OBL/child=PL buy.PST
"با آنها آمد/با بچه‌ها آمد."

در مثال ۳۶a واژه‌بست سوم شخص مفرد $y =$ در نقش متمم پس از صورت مطلق pe واقع شده است و در مثال ۳۶b نیز واژه‌بست اول شخص مفرد $m =$ پس از صورت مطلق le دیده می‌شود. اما در مثال‌های ۳۶c,d پس از صورت مطلق به ترتیب ضمیر شخص جمع æwan و اسم Solin پس از صورت‌های مطلق pe و le قرار گرفته‌اند و به نادستوری جمله انجامیده‌اند زیرا صورت‌های مطلق فقط واژه‌بست‌ها را به‌عنوان متمم می‌پذیرند. در ۳۶e پس از حرف‌افزافه $dægæ\ell$ هم واژه‌بست و هم صورت کامل در نقش متمم آورده شده است (رجوع به جدول شماره ۳). مطابق محدودیت‌های جهانی نظریه‌بهبینگی در هر دو مثال ۳۶a,b محدودیت ”حفظ یکپارچگی حرف‌افزافه“ اجازه ورود واژه‌بست به ساختار درونی حرف‌افزافه و ایجاد گسستگی آن را نمی‌دهد. علاوه بر محدودیت حفظ یکپارچگی حرف‌افزافه محدودیت‌های حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه گروه و عدم اجازه حضور واژه‌بست در ابتدای حوزه نیز در جایگیری واژه‌بست دخیل هستند که طی آنها واژه‌بست باید تا جایی که امکان دارد در چپ‌ترین لبه حوزه عملکرد خود قرار گیرد ولی نمی‌تواند در ابتدای سازه بیاید. بنابراین نحوه مرتبه‌بندی محدودیت‌های نظریه‌بهبینگی آنچه در مرتبه‌بندی (۵) آورده شد برای تعیین جایگاه واژه‌بست در گروه حرف‌افزافه حاوی صورت‌های مطلق صادق است. نحوه چینش محدودیت‌ها به منظور نشان دادن تعامل واژه‌بست با صورت‌های مطلق برای مثال ۱۶e در تابلوی شماره ۲ نشان داده شده است.

/INPUT/:	NonInitial(cl, PP)	Integrity(PP)	LeftMost(cl, L, PP)
$dægæ\ell = yan$			
a. $yan = dægæ\ell$!*		
b. $dæ = yangæ\ell$!*	*
c. $dægæ\ell = yan$			*

تابلوی شماره ۲

واژه‌بست در کاندیدای a در ابتدای حوزه عملکرد خود قرار گرفته است، بنابراین این کاندیدا از محدودیت: عدم اجازه حضور واژه‌بست: در ابتدای حوزه تخطی مهلک داشته و از ادامه رقابت باز می‌ماند. در کاندیدای b چون واژه‌بست در ابتدای حوزه عملکرد خود واقع نشده و محدودیت ”عدم اجازه حضور واژه‌بست“ در ابتدای حوزه را اقناع نموده است و از سویی دیگر واژه‌بست هم یکپارچگی حرف‌افزافه را بر هم زده و به درون آن وارد شده که در نتیجه آن محدودیت ”حفظ یکپارچگی حرف‌افزافه“ را نقض نموده و

هم از محدودیت در "حضور واژه‌بست چپ‌ترین لبه حوزة" تخطی کرده است گزینه مناسبی نیست. اما واژه‌بست حاضر در کاندیدای C به علت واقع نشدن در چپ‌ترین لبه حوزة از محدودیت "حضور واژه‌بست چپ‌ترین لبه حوزة" تخطی نموده است ولی دو محدودیت "عدم اجازه حضور واژه‌بست در ابتدای حوزة" و "حفظ یکپارچگی حرف‌افزافه" را اقلان نموده و با کمترین نقض به‌عنوان کاندیدای بهینه شناخته می‌شود. در نتیجه با توجه به تابلوی ۲ می‌توان گفت که هنگام اتصال واژه‌بست به گروه حرف‌افزافه (حاوی حرف‌افزافه ساده) موکری محدودیت‌های وفاداری $LeftMost(cl_i, PP)$ و $Integrity(PP)$ بر محدودیت نشان‌داری $LeftMost(cl_i, PP)$ تسلط دارند. جایگاه واژه‌بست در نتیجه رقابت محدودیت‌های موجود در تابلوی شماره ۲ همانا جایگاه دوم است.

۷-۳. واژه‌بست ضمیری موکری در گروه حرف‌افزافه حاوی حرف‌افزافه مرکب

گروه دیگری از حروف‌افزافه موکری که در ایجاد گروه حرف‌افزافه نقش دارند حروف‌افزافه مرکب هستند. این‌گونه از حروف‌افزافه می‌توانند هم صورت‌های کامل و هم واژه‌بست‌ها را به‌عنوان متمم خود برگزینند. بعضی از حروف‌افزافه مرکب به کمک واژه‌بست‌افزافه im با متمم اسمی خود ترکیب می‌شوند، مثال‌های ۳۷ و ۳۸:

37. *lae kin dayk=m dani:ft-im*
in beside brother=1SG.OBL sit.PST-1SG

پهلوی مادرم نشستم.

38. *lae kin=yan dani:ft-im*
in beside=3PL.OBL sit.PST-1SG

پهلوی آنها نشستم.

حرف‌افزافه مرکب *lae kin* در مثال ۳۷ قبل از صورت کامل *dayk* و واژه‌بست‌افزافه im قرار گرفته است. در مثال ۳۸ همین حرف‌افزافه قبل از واژه‌بست واقع شده است. واژه‌بست yan در مثال ۳۸ نقش متمم حرف‌افزافه مرکب *lae kin* را برعهده دارد. تابلوی شماره ۳ محدودیت‌های دخیل در تعیین جایگاه واژه‌بست همراه حروف‌افزافه مرکب و نحوه چینش آنها در مثال ۳۸ را نشان می‌دهد:

/INPUT/:	Integrity(PP)	NonInitial(cl_i, PP)	LeftMost(cl_i, L, PP)
<i>lae kin=yan</i>			*
a. <i>lae kin=yan</i>			*
b. <i>yan=lae kin</i>		!*	
c. <i>lae=yan pifi</i>	!*		*

تابلوی شماره ۳

در کاندیدای C واژه‌بست $=yan$ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه را برهم زده است که این همانا نقض کشنده محدودیت "حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه" است و در نتیجه آن گزینه C از رقابت با گزینه‌های دیگر جا می‌ماند. در کاندیدای b حضور واژه‌بست $=yan$ در ابتدای گروه حرف‌افزافه منجر به تخطی مهلک از محدودیت عدم حضور واژه‌بست در ابتدای حوزه و نامناسب بودن این گزینه گردیده است. برخلاف گزینه‌های b و c گزینه a با اقناع محدودیت‌های "حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه" و "عدم حضور واژه‌بست ابتدای حوزه عملکرد" و با وجود تخطی از محدودیت "حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه عملکرد آن، با کمترین تخطی گزینه بهینه این رقابت است. در چینش محدودیت‌های مربوط به تعامل واژه‌بست با حرف‌افزافه مرکب موکری محدودیت‌های (cl_i, PP) NonInitial و Integrity (PP) بر محدودیت Left Most (cl_i, L, PP) تسلط دارند و همین بر جایگیری واژه‌بست در جایگاه دوم صحنه می‌گذارد. در این رقابت دو محدودیت (cl_i, PP) NonInitial و Integrity (PP) به‌طور موازی عمل کرده و هیچ یک بالاتر از دیگری قرار نمی‌گیرد.

۷-۴. واژه‌بست ضمیری موکری در گروه حرف‌افزافه حاوی پیرافزافه

پیرافزافه‌ها در موکری دو دسته‌اند: ساده و پیچیده. پیرافزافه‌های ساده متمم اسمی می‌پذیرند (۳۹) ولی همراه نوع پیچیده آنها هم صورت‌های کامل (۴۰ و ۴۱) و هم متممی که حاوی یک ترکیب افزافه متشکل از یک هسته و وابسته است (واژه‌بست در چنین ترکیب افزافه‌ای نقش وابسته دارد) (۴۲) می‌توانند بیابند:

39. *lae-de-y-ra* *hat-in*
from-village-OBL.POST come.PST-2/3PL
از روستا آمدند- از روستا آمدید.
40. *bae-du-y-tu-da* *hat-in*
from-following-OBL.you.POST come.PST-3PL
از روستا دنبال تو آمدند.
41. *bae-du-y-Solin-i:-da* *hat-in*
from-following-OBL-Solin-OBL.you.POST come.PST-3PL
به دنبال سولین آمدند.

42. *bæ-du=t-da* *hat-in*
 from-following=2SG.OBL.POST come.PST-3PL

از روستا دنبالت آمدند.

از میان دو نوع متمم که همراه پیرامون‌افزافه پیچیده می‌آیند تنها به واژه‌بست و جایگاه و نحوه تعامل آن با این نوع حرف‌افزافه پرداخته می‌شود. همانطور که در مثال ۴۲ دیده می‌شود واژه‌بست در جایگاه دوم یعنی پس از هسته *du* اولین سازه نحوی حوزه خود قرار گرفته است. در تابلوی شماره ۴ جایگاه واژه‌بست در مثال ۴۲ به کمک محدودیت‌های نظریه بهینگی نشان داده شده است.

/INPUT/:	NonInitial(cl_i, PP)	Integrity(PP)	LeftMost(cl_i, L, PP)
<i>bæ-du=t-da</i>			
a. <i>bæ=t-du-da</i>	!*		
*b. <i>bæ-du=t-da</i>			*
c. <i>t=bæ-du-da</i>		!*	

تابلوی شماره ۴

واژه‌بست $t=$ در کاندیدای a یکپارچگی گروه حرف‌افزافه را برهم زده و منجر به تخطی کشنده از "محدودیت حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه" گردیده و علیرغم اقناع محدودیت‌های عدم حضور واژه‌بست در ابتدای حوزه و حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه از رقابت حذف می‌گردد. در کاندیدای c واژه‌بست از یک سو یکپارچگی گروه حرف‌افزافه را حفظ کرده و به عبارتی از محدودیت "حفظ یکپارچگی گروه حرف‌افزافه" تخطی نموده است و از سویی دیگر با حضور در چپ‌ترین لبه حوزه محدودیت حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه را اقناع نموده است گزینه برون‌داده مناسبی نیست. اما در کاندیدای b واژه‌بست چون نه ساختار درونی گروه حرف‌افزافه برهم زده است و نه در ابتدای حوزه آمده است علیرغم تخطی از محدودیت حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه به‌عنوان کاندیدای با کم‌ترین نقض به‌عنوان برون‌داد بهینه انتخاب می‌شود. می‌بینیم که هنگام جایگیری واژه‌بست در گروه حرف‌افزافه این‌گونه از حرف‌افزافه نیز چینش محدودیت‌ها درست همان چینی است که همراه سایر حروف افزافه کاربرد دارند.

۸. نتیجه

در این مقاله ابتدا واژه‌بست‌های ضمیری موکری شناسایی و به منظور تعیین جایگاه آنها در گروه حرف‌افزافه و چگونگی تعامل‌شان با حروف افزافه در چارچوب نظریه بهینگی مورد بررسی قرار گرفتند. موکری مجهز به انواع حرف‌افزافه ساده، مطلق، مرکب و پیرافزافه‌ها (ساده و پیچیده) است. از میان آنها تنها صورت‌های مطلق و نوع پیچیده

پیرامون اضافه‌ها متمم واژه‌بستی می‌پذیرند. بررسی داده‌های موکری به نتایج زیر انجامید:

- ۱- واژه‌بست ضمیری موکری در حوزه گروه فعلی ظاهر می‌شود.
 - ۲- واژه‌بست ضمیری موکری به چپ‌ترین لبه حوزه گروه فعلی متصل می‌شود.
 - ۳- واژه‌بست ضمیری موکری در ساختار نحوی گروه گسستگی ایجاد نمی‌کند.
 - ۴- واژه‌بست ضمیری موکری هیچ‌گاه در ابتدای حوزه خود ظاهر نمی‌شود.
- محدودیت‌هایی از نظریه بهینگی که در تعیین جایگیری واژه‌بست ضمیری موکری در گروه حرف اضافه دخیل هستند عبارت‌اند از: "محدودیت حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه: (cl_i, L, PP) Left Most" که مطابق آن واژه‌بست متمایل به جایگیری در چپ‌ترین لبه حوزه خود است که البته باید این نکته را در نظر داشت که "محدودیت عدم اجازه وقوع واژه‌بست در ابتدای حوزه: (cl_i, PP) NonInitial" هرگز اجازه حضور واژه‌بست در ابتدای حوزه را نمی‌دهد. علاوه بر محدودیت‌های بالا "محدودیت حفظ یکپارچگی حوزه: (PP) Integrity" مانع ظهور واژه‌بست در درون گروه می‌شود و اجازه گسستگی ساختار نحوی آن را نمی‌دهد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در کردی مکرر محدودیت‌های "عدم اجازه وقوع واژه‌بست در ابتدای حوزه: (cl_i, PP) NonInitial" و "حفظ یکپارچگی گروه حرف اضافه (PP) Integrity" بر "محدودیت حضور واژه‌بست در چپ‌ترین لبه حوزه: (cl_i, L, PP) Left Most" تسلط دارند. محدودیت‌های فوق‌الذکر بهترین جایگاه برای واژه‌بست را جایگاه دوم می‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

۱. گونه زبانی مورد مطالعه در این مقاله گویش موکری است که زیر لهجه‌ای از کردی مرکزی (سورانی) است که در استان آذربایجان غربی در شهرهای مهاباد، بوکان، پیرانشهر، سردشت، نقده و اشنویه به تکلم می‌شود و گونه‌ای از موکری که داده‌های آن در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد مختص شهر اشنویه است. از این پس در ادامه مقاله به جای گویش موکری اشنویه، از کردی موکری یا موکری استفاده می‌شود.

۲. کردی مرکزی یا سورانی گونه‌ای از زبان کردی است که در ایران در استان‌های کردستان (بانه، سقز، دیواندره، سنندج، مریوان، کامیاران)، کرمانشاه (جوانرود، روانسر) و آذربایجان غربی (اشنویه، نقده، مهاباد، پیرانشهر، سردشت، تکاب، شاهین‌دژ، بوکان و بخش‌هایی از میاندوآب) و در کردستان عراق استان‌های اربیل (هولیر، سوران، کوی سنجق، رواندز و)، سلیمانیه (سلیمانیه، رانیه، قلاذی، دوکان و پنجون و) و کرکوک (کرکوک) به آن صحبت می‌شود.

3. mesoclitic: is a clitic inserted inside a word (such as between a stem and a suffix).

4. degree of metrically complete prosodic structure

۹. منابع

- علی‌نژاد، بتول و محمدی‌بلبان‌آباد، صادق (۱۳۹۲). واژه‌بست‌های ضمیری در گویش کردی سورانی: تعامل با حروف‌افزافه، *فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی*، دانشگاه آزاد سنندج، سال ششم، شماره ۱۸، ۷۶-۹۴.
- Anderson, S.R. 1992. *A-Morphous Morphology*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Anderson, S.R. 1993. Wackernagel's revenge: Clitics, morphology and the syntax of second position, *Language* 69, 68-98.
- Anderson, S.R. 1994. How to put your Clitics in their Place or Why the Best Account of SecondPosition Phenomena May be a Nearly Optimal One, *GLOW Workshop in Vienna*.
- Anderson, S. 2005. *Aspects of the theory of clitics*, Oxford & New York, Oxford University Press.
- Crystal, D. 2008. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics* (6th ed.), London: Blackwell.
- Boersma, P., J. Deckers & J. van de Weijer (2000). "Optimality Theory: Phonology, Syntax, and Acquisition", Pdf format.
- Dabir-Moghaddam, M. 2008. On agent clitics in Balochi. In Carina Jahani, Agnes Korn & Paul Titus (eds.), *The Baloch and others. Linguistic, historical and socio-political perspectives on pluralism in Balochistan*, 83-101. Wiesbaden: Reichert.
- Haig, G. 2008. *Alignment change in Iranian languages: a construction grammar approach*, (Empirical Approaches to Language Typology 37). Berlin New York: Mouton de Gruyter.
- Halpern, A. 1992. Topics in the Placement and Morphology of Clitics, Doctoral Dissertation Stanford University
- Kager, R. 1999. *Optimality Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mackenzie, D. N. 1961. *Kurdish Dialect Studies*. Oxford University Press.
- Mohammadirad, Masoud, 2020, Pronominal clitics in Western Iranian languages: Description, mapping, and typological implications, Doctoral dissertation, Université Sorbonne Nouvelle
- Öpengin, E. 2013. Clitic-Affix Interactions: A Corpus-based Study of Person Marking in the Mukri Variety of Central Kurdish. Doctoral dissertation, Université Sorbonne Nouvelle and Universität Bamberg.
- Samvelian, P. 2007a. What Sorani Kurdish absolute prepositions tell us about cliticization. In, Frederic Hoyt, Nikki Seifert, Teodorescu Alexandra & Jessica White (eds.), *Texas Linguistic Society IX: The Morphosyntax of Underrepresented Languages*, 263-283. Stanford: CSLI Publications.
- Samvelian, P. and Bonami, O. 2008. Sorani Kurdish person markers and the typology of agreement, *13th International Morphology Meeting*, Vienna
- Siewierska, A. 2004. *Person*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wackernagel, J. 1892. "Über ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung", *Indogermanische Forschungen* 1: 333-436.
- Zwicky, A. 1977. *on Clitics*. Bloomington: Indiana University, Linguistics Club.



Merge Position of Floating Quantifier "Hame" in Persian

Safa Sadeghi Ashrafi¹ & Ali Darzi²

(77-100)

Abstract

This paper investigates the External Merge position of the floating quantifier “hame” (all) in Persian. Quantifier floating has received two major analyses: stranding adverbial. In this paper, the former approach is shown to be more explanatorily justified. The paper provides evidence to indicate that “hame” is adjoined acyclically to the argument DP after the DP moves from its θ -position, along the lines of Boskovic (2004). More specifically, quantifier floating is shown not to be possible from θ -positions. The evidence comes from the prosodic pattern of Persian unmarked sentences as well as the scope interaction of negation and the floating quantifier “hame”. In regard to prosodic pattern of Persian unmarked sentences, main sentence stress has been argued by Kahnemuyipour (2009) to mark the left edge of vP. Floating quantifier is shown to occur before the element bearing main sentence stress in unmarked sentences, so it is claimed to be outside of vP, and therefore outside of the θ -position. As regards the second evidence, i.e. scope interaction, in negative sentences containing floating “hame” when negation is not focused, ‘hame’ is constantly out of the scope of negation, and this means that in such sentences, neither the floating quantifier nor its copies are within the c-commanding domain of NegP. To put it another way, the base position of the floating quantifier is higher than NegP, which is argued to be between TP and vP. To determine the position of NegP in Persian, evidence is provided from negation in gerund phrases in Persian, and the scope interaction between manner and speaker-oriented adverbs on the one hand and between these adverbs and negation on the other. Showing that NegP is located between vP and TP within the scope of “hame”, it is concluded that the External Merge position of quantifier is higher than vP, and therefore is outside the θ -domain.

Keywords: floating quantifier “hame”, θ -position, negation, quantifier scope, scope interaction.

Received: 15, November, 2019 & Accepted: 19, May, 2021

doi 10.22059/jolr.2021.291976.666554
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: sadeghi.safa@ymail.com
Ph.D. Candidate General Linguistics, Faculty of Literature and Humanities,
University of Tehran, Tehran, Iran.
2. Professor of General Linguistics, Faculty of Literature and Humanities,
University of Tehran, Tehran, Iran.

1. Introduction:

Quantifiers in Persian, like in other languages, are a kind of modifier that normally appear immediately before the nominal phrases that they modify. However, there are sentences in which these quantifiers occur separated from their associated nominal phrases. This phenomenon is referred to as quantifier floating (Q-floating), and the stranded quantifier in such sentences is known as the 'floating quantifier'. A quantifier is an operator that refers to the portion of a specific domain that satisfies a proposition. There are different types of quantifiers, and the two most frequently used ones are universal (exemplified by 'all' in English) and existential quantifiers (like 'some' in English). In this paper, we are concerned with the floating universal quantifier 'hame' (all). This paper investigates the base position of floating quantifier 'hame' in Persian, and provides evidence in support of Boskovic's (2004) idea, according to which quantifiers may not be stranded in θ -positions.

2. Literature review:

There are two major approaches to quantifier floating in the literature: adjunction and stranding approaches. The adjunction approach, supported by May (1977), Kayne (1981), Belletti (1982), Dowty and Brodie (1984) and Miyagawa (1989), considers quantifiers as adjuncts: the floating quantifiers as adverbial adjuncts and the non-floating quantifiers as adnominal adjuncts. Under this approach, floating quantifiers are base-generated in the adverbial position in the sentence since the positions occupied by floating quantifier canonically belong to adverbs. According to this approach, there is no shared base structure for floating and non-floating quantifier structures. Under this proposal, the floating quantifier and the nominal phrase are not related to each other by movement. This approach assumes that floating quantifier is a kind of anaphoric adverbial and needs to be bound by an antecedent.

Considering the shortcomings of the adjunction (adverbial) approach, Sportiche (1988) developed a stranding approach as an alternative approach to quantifier floating. According to this approach, the quantifier and the adjacent nominal phrase together form a single constituent, and in the course of the derivation, the nominal phrase moves to a higher position, leaving the quantifier stranded in situ; in other words, the stranding analysis considers the floating quantifier construction as the result of a transformation from non-floating quantifier construction. Boskovic (2004), contrary to the basic version of the stranding analysis, maintains that floating and non-floating quantifier constructions do not have a base structure in common, i.e. there is no transformational relation between floating and non-floating quantifier constructions. He argues for the late adjunction of floating quantifier 'all'. According to him, adjunction of floating quantifier to the nominal phrase is not possible in θ -positions. In other words, floating quantifier is a late adjunct to a copy of its associated DP. Put differently, in the derivation leading to quantifier floating, a DP moves from its θ -position and then receives a QP as an adjunct, then it further moves to a higher position and strands the quantifier in situ.

3. Methodology

This article employs a descriptive-analytic method and is based on the minimalist program.

4. Result

In the current paper, we first examine two opposing approaches to quantifier floating with reference to Persian data. We show that the stranding approach provides a more powerful explanatory account of the Persian quantifier floating construction. We address the base position of the floating quantifier in Persian and provide evidence in support of Boskovic's (2004) ban on the adjunction of floating quantifier to the nominal phrase in θ -positions. The first piece of evidence comes from the prosodic pattern of unmarked Persian sentences. According to Kahnemuyipour (2009), the main stress of an unmarked sentence marks the left edge of the vP. We show that the floating quantifier 'hame' occurs before the element bearing the main sentence stress in unmarked sentences, so the floating quantifier is claimed to be outside of vP, and therefore outside of the θ -domain.

The second piece of evidence comes from the scope interaction of negation and the floating quantifier 'hame' when negation doesn't bear the focal stress. First, we need to determine the position of NegP in the derivation of Persian negative sentences. Negative gerund phrases provide evidence for NegP to be situated lower than TP in the hierarchical structure of the sentence. It's also shown that in Persian negative sentences, sentence negation takes scope over manner adverbs, whereas subject-oriented adverbs are out of the scope of negation. Thus, NegP is concluded to be somewhere between manner and subject-oriented adverbs. Considering these adverbs' positions, we come to the conclusion that NegP occupies a position between vP and TP.

Given the position of NegP in the derivation of Persian sentences, we try to determine the position of the floating quantifier 'hame' relative to the NegP. We then show that in negative sentences where Neg is not focused, the floating quantifier 'hame' has a scope wider than the scope of negation, and this indicates that there is no copy of 'hame' below the negation. So, the floating 'hame' enters the structure in a position higher than negation, and thus, higher than the vP, which includes the θ -positions.

5. Conclusion

In sum, we present data from Persian to support Boskovic's (2004) ban on adjunction of the floating quantifier to its associated nominal in θ -positions.

جایگاه ادغام سور شناور «همه» در زبان فارسی

صفا صادقی اشرافی^۱

دانشجوی دکتری، زبان‌شناسی عمومی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

علی درزی

استاد، زبان‌شناسی عمومی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۰۸/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله ۱۴۰۰/۰۲/۲۹

علمی - پژوهشی

چکیده

سور شناور از موضوعات بحث‌برانگیزی است که زبان‌شناسان بسیاری آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند. موضوع مقاله حاضر سور شناور «همه» و بررسی جایگاه ادغام آن در اشتقاق جملات فارسی است. در این مقاله از میان رویکردهای مهم در تحلیل توزیع سورهای شناور، رویکرد رهاسازی^۲ را برگزیده و نظر باشکوویچ (۲۰۰۴) را که یکی از حامیان این رویکرد است در مورد سور شناور و جایگاه نقش معنایی (جایگاه تتا)^۳ بررسی نمودیم. وی با عقیده بر این‌که سور شناور افزوده‌ای به گروه حرف تعریف است و با تبعیت از ممنوعیت اضافه شدن افزوده به گروه حرف تعریف در جایگاه تتا، افزوده شدن سور شناور به گروه حرف تعریف در جایگاه تتا را ممنوع می‌داند. در این مقاله با استفاده از داده‌های زبان فارسی ممنوعیت افزوده شدن سور شناور به گروه حرف تعریف را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیدیم که در فارسی نیز سور عمومی شناور در جایگاهی بالاتر از جایگاه تتا به گروه حرف تعریف افزوده می‌شود. در تأیید ادعای خود از دو شاهد استفاده کردیم: یکی از این شواهد الگوی نوایی جملات فارسی یا به عبارت دقیق‌تر تکیه اصلی جمله در حالت بی‌نشان و خارج از بافت است، و دیگری تداخل گستره^۴ «همه» و نفی نسبت به یکدیگر هنگامی‌که عنصر نفی فاقد تکیه کانونی است. در بحث مربوط به اثر تداخل گستره، ابتدا با ارائه شواهدی از جمله وسعت گستره قیده‌های حالت و گوینده محور از یک طرف نسبت به یکدیگر و از طرف دیگر نسبت به گستره نفی سطح جمله، و نیز امکان حضور نفی جمله در گروه‌های مصدری، جایگاه فرافکن نفی را بر فراز گروه فعلی کوچک تعیین کردیم. سپس در جملات منفی بدون ابهام حاوی سور شناور، با توجه به جایگاه فرافکن نفی، و نیز بزرگ‌تر بودن گستره سور شناور «همه» نسبت به نفی در این جملات، و در نتیجه سازه فرمانی عنصر نفی توسط سور شناور «همه»، نشان دادیم سور شناور «همه» همواره بالاتر از گروه فعلی کوچک که شامل جایگاه تتا است، قرار می‌گیرد و به این ترتیب از فرضیه ناظر بر ممنوعیت افزوده شدن سور در جایگاه تتا حمایت نمودیم.

واژه‌های کلیدی: سور شناور «همه»، جایگاه تتا، فرافکن نفی، گستره سور، تداخل گستره نفی و سور شناور.

۱. مقدمه

توزیع سورها^۵ یا کمیت‌نماها مورد مطالعه و پژوهش بسیاری از زبان‌شناسان بوده است، چه آن‌هایی که سورها را از لحاظ معنایی بررسی کرده‌اند و چه آن‌هایی که به رفتار

sadeghi.safa@gmail.com

۱. رایانامه نویسنده مسئول:

2 stranding

3 theta position (θ -position)

4 scope interaction

5 Quantifier

نحوی سورها پرداخته‌اند. از پیشگامان پژوهش در مورد سورها، می‌توان بلتی^۱ (۱۹۸۲)، دوتی و برودی^۲ (۱۹۸۴)، اسپورتیش^۳ (۱۹۸۸)، میاگوا^۴ (۱۹۸۹)، جیوستی^۵ (۱۹۹۰)، بالتین^۶ (۱۹۹۵) و بابلیک^۷ (۲۰۰۳) را نام برد. و از میان زبان‌شناسانی که سوره‌های زبان فارسی را مطالعه نموده‌اند نیز می‌توان به سمیعان (۱۹۸۳)، معظمی (۱۳۸۵)، قدیری (۱۳۹۳)، و بحرالعلوم (۱۳۸۸) اشاره کرد.

صادقی و ارژنگ (۱۳۵۹) سوره‌های زبان فارسی را با نام اسم مبهم به این صورت تعریف می‌کنند که اسم‌هایی هستند که بر یک یا چند مفهوم یا شخص یا چیز نامشخص دلالت می‌کنند. بر اساس هگمن^۸ (۱۹۹۴) نیز سورها با عبارت‌های ارجاعی^۹ از این نظر تفاوت دارند که مانند عبارت‌های ارجاعی، به مصداق مشخصی در جهان ارجاع نمی‌کنند و تعبیرشان متغیر است. سورها حوزه‌ای را در برمی‌گیرند به نام گستره^(۱) سور و بر معنی عناصر موجود در آن حوزه تأثیر می‌گذارند. این گستره شامل عناصری است که تحت سازه‌فرمانی^{۱۰} آن سورها قرار دارند. سوره‌های انواع گوناگونی دارند که از آن جمله می‌توان سور عمومی^{۱۱} مانند «همه» و «هر» در زبان فارسی و سور وجودی^{۱۲} مانند «بعضی» را برشمرد.

نمونه‌ای از سور عمومی «همه» را در مثال‌های (۱) می‌توان مشاهده کرد. در این جمله‌ها «همه بچه‌ها» یک سازه بوده و فارغ از نوع این سازه، از دو بخش سور و یک گروه حرف تعریف تشکیل شده است که با یک کسره اضافه به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

۱. الف. همه بچه‌ها به مهمانی آمدند.

ب. مریم همه بچه‌ها را به مهمانی دعوت کرد.

سازه «همه بچه‌ها» در جمله (۱. الف) نقش فاعل و در جمله (۱. ب) نقش مفعول را بر عهده دارد. مثال‌های (۲) و (۳) نشان می‌دهند که این سازه می‌تواند دستخوش یک

1. Belletti
2. Dowty & Brodie
3. Sportiche
4. Miyagawa
5. Giusti
6. Baltin
7. Bobaljik
8. Haegeman
9. R-expression
10. c-command
11. universal
12. existential

گسستگی شده و دو بخش آن جدا از هم به کار روند. این گسستگی پدیده‌ای به نام «سور شناور»^۱ را به وجود می‌آورد، یعنی سوری که از گروه حرف تعریف مرتبطش جدا افتاده یا با ترتیب متفاوت نسبت به آن به کار رفته است. این وضعیت در مثال‌های (۲) و (۳) مشاهده می‌شود. تمرکز مقاله حاضر نیز بر روی سور شناور «همه» است.

۲. الف. بچه‌ها همه/ همه‌شون به مهمانی آمدند.

ب. بچه‌ها به مهمانی همه/ همه‌شون آمدند.

پ. بچه‌ها به مهمانی آمدند همه/ همه‌شون .

۳. الف. مریم بچه‌ها را همه را/ همه‌شان را به مهمانی دعوت کرد.

ب. مریم بچه‌ها را به مهمانی همه را/ همه‌شان را دعوت کرد.

پ. مریم بچه‌ها را به مهمانی دعوت کرد همه را/ همه‌شان را.

جمله (۱. الف) با جمله‌های (۲) دارای ارتباط معنایی است، و جمله (۱. ب) نیز با جمله‌های (۳). به دلیل ارتباط معنایی بین جمله‌هایی از این دست، زبان‌شناسان بسیاری به دنبال یافتن ارتباطی نحوی بین جملاتی از این دست و تبیین توزیع سورها در این نوع جملات بوده‌اند و در همین زمینه، دو رویکرد برجسته به وجود آمده: رویکرد قیدی^۲ و نیز رویکرد رهاسازی.

پس از مقدمه حاضر، در بخش (۲) به معرفی رویکردهای مختلف به پدیده شناورسازی سور و نیز معرفی نظر باشکوویچ در مورد ممنوعیت ادغام سور شناور در جایگاه تتا می‌پردازیم. در بخش (۳) کارآمدی دو رویکرد مطرح‌شده را در تحلیل شناورسازی سور در زبان فارسی مورد بررسی قرار داده و از میان این دو رویکرد، رویکرد رهاسازی را به‌عنوان رویکرد کارآمدتر برمی‌گزینیم و سپس در بخش (۴) نشان می‌دهیم نظر باشکوویچ در مورد عدم ادغام سور شناور در جایگاه تتا در مورد سورهای شناور زبان فارسی نیز صدق می‌کند و برای این منظور از دو شاهد استفاده می‌کنیم: در زیر بخش (۴-۱) در مورد شاهد اول که الگوی نوایی جملات فارسی است، بحث می‌کنیم. در بخش (۴-۲) نیز تداخل گستره نفی و گستره سور شناور به‌عنوان شاهد دوم مورد بحث قرار می‌گیرد، و آنچه به‌عنوان پیش‌فرض در این بحث مورد نیاز است، جایگاه فراقکن نفی در اشتقاق جملات فارسی است، بدین منظور زیر بخش (۴-۲-۱) را به تعیین جایگاه فراقکن نفی در زبان فارسی اختصاص می‌دهیم و سپس با نتیجه‌ای

1. floating quantifier

2. adverbial

که از این زیر بخش به دست می‌آوریم، در زیر بخش (۴-۲-۲) نشان می‌دهیم در زبان فارسی نیز سور شناور خارج از جایگاه تنا ادغام می‌شود. در فصل (۵) نیز خلاصه‌ای از بحث‌ها و نتیجه‌گیری را بازگو می‌نماییم.

۲- رویکردهای مختلف به پدیده سور شناور

در تحلیل سورهای شناور، رویکردهای مختلفی وجود دارد که عمده‌ترین آن‌ها رویکرد قیدی و رویکرد رهاسازی^۱ است که در ادامه به هریک به صورت اجمالی نظری می‌افکنیم.

پیروان رویکرد قیدی، که از پیشگامان آن می‌توان به می^۲ (۱۹۷۷)، کین^۳ (۱۹۸۱)، بلتی (۱۹۸۲)، دوتی و برودی (۱۹۸۴)، میاگوا (۱۹۸۹)، اشاره نمود، بر این عقیده هستند که سورهای شناور قیدهایی هستند که در همان جایگاه روساختی‌شان ادغام شده‌اند، که معمولاً جایگاه قیدهایی متصل به گروه‌های فعل‌محور^۴ است، چراکه در زبان‌های مختلف، جایگاه وقوع سورهای شناور در ترتیب خطی جمله، با جایگاه قیدهایی متصل به گروه‌های فعل‌محور (مانند گروه فعلی، گروه نمودی، گروه وجهی و...) یکسان است. بابلیک (۲۰۰۳) جمله زیر را به‌عنوان مثالی از جایگاه‌هایی که سور عمومی شناور «all» می‌تواند در جمله اشغال کند، ارائه می‌کند.

4. The children {all} would {all} have {all} been {all} doing that.
(بابلیک ۲۰۰۳: ۴)

وی سمت چپ عناصر فعل‌محور را در زبان انگلیسی جایگاه قید می‌داند و در مثال بالا نشان می‌دهد که این جایگاه‌ها می‌توانند پذیرای سور عمومی شناور «all» باشند و در واقع تنها جایگاه‌هایی هستند که سور شناور می‌تواند ظاهر شود، و این مسئله باور قید بودن سورهای شناور را قوت می‌بخشد. کین (۱۹۸۱) و بلتی (۱۹۸۲) رابطه بین سور شناور و گروه حرف تعریف مرتبطش را همانند رابطه ضمیر ارجاعی^۵ و مرجعش^۶ توصیف می‌کنند و مجوز حضور سور شناور را منوط به برآورده گشتن شرط مرجع-

-
1. stranding
 2. May
 3. Kayne
 4. verbal phrase
 5. anaphor
 6. antecedent

گزینی^۱ توسط حرف تعریف مرتبطش می‌دانند. همچنین عقیده دارند که سور شناور و حرف تعریف مرتبط با آن باید در یک مقوله^۲ حاکم^۳ قرار داشته باشند. در مثال (۳) مشاهده می‌شود که سور شناور توسط حرف تعریف مرتبطش (یعنی «my friends») مقید نشده و از این رو جمله بدساخت است. در مثال (۴) نیز سور شناور و گروه حرف تعریف مربوط به آن، در کوچک‌ترین مقوله^۴ حاکم شامل آن سور، یعنی جمله^۵ پیرو، قرار ندارند و لذا جمله بدساخت شده است.

5. *[The mother of my friends_i] has all_i left. (بابلیک ۲۰۰۳: ۵)

6. *My friends_i think that I have all_i left. (بابلیک ۲۰۰۳: ۶)

تحلیل قیدی سور شناور در بسیاری از زبان‌ها نقاط ضعفی دارد، از جمله این که نمی‌تواند ارتباط آشکاری را که مثلاً در زبان فارسی بین جمله (۱. الف) و جملات (۲) و همچنین بین جمله (ا. ب) و جملات (۳) وجود دارد، توضیح دهد؛ همچنین قادر نیست بگوید چرا در همه^۶ جملات (۱)، (۲) و (۳) گستره^۷ «همه» گروه اسمی «بچه‌ها» را در برمی‌گیرد؛ و نیز از توضیح علت مطابقت سور و گروه اسمی مرتبطش در مشخصه‌های شخص، شمار، جنس و حالت در زبان‌هایی مثل فرانسه، عربی، عبری و ... عاجز است. رویکرد دیگر در تحلیل سورهای شناور، رویکرد رهاسازی نام دارد. اسپورتیش (۱۹۸۸) با بیان نقاط ضعف تحلیل قیدی، تحلیل جدیدی برای سورهای شناور ارائه می‌دهد که به تحلیل رهاسازی معروف است. بر اساس این تحلیل، سور شناور افزوده‌ای است که در آغاز در کنار گروه اسمی قرار دارد، اما گروه اسمی هنگام جابجایی، سور را رها کرده و خود به تنهایی به جایگاهی بالاتر می‌رود.

یکی از نقاط قوت این رویکرد، توانایی آن در تبیین مطابقت سور شناور و گروه اسمی مرتبطش است. در بعضی زبان‌ها بین سور شناور و گروه اسمی مرتبطش در مشخصه‌های شخص، شمار و جنس و حالت مطابقت وجود دارد، و رویکرد قیدی قادر به تبیین آن نیست. در چارچوب رهاسازی، یکی از کسانی که به مطابقت سور شناور و گروه حرف تعریف مرتبطش پرداخته شلونسکی^۸ (۱۹۹۱) است. او سور را در هسته^۹ گروه سور^{۱۰} قرار می‌دهد و گروه اسمی را خواهر هسته^{۱۱} سور در نظر می‌گیرد و توضیح می‌دهد هنگامی که گروه حرف تعریف قصد رها کردن سور را دارد، ابتدا به شاخص گروه

-
1. binding
 2. governing category
 3. Shlonsky
 4. quantifier phrase (QP)

سور رفته و سپس گروه سور را ترک می‌کند. زمانی که گروه اسمی به شاخص گروه سور می‌رود، بین سور و حرف تعریف، رابطه شاخص - هسته برقرار می‌شود که مطابقت در مشخصه‌های دستوری همچون شخص و شمار و... حاصل این رابطه است.

اما همان‌طور که تحلیل قیدی نواقصی داشت، بر تحلیل رهاسازی نیز ایراداتی وارد شده است، از آن جمله این‌که در زبان‌هایی مانند انگلیسی جایگاه‌هایی در جمله وجود دارد که بر اساس تحلیل رهاسازی، می‌تواند سور شناور را در خود جای دهد، اما عملاً چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ به عبارت دیگر، حضور سور شناور در برخی جایگاه‌ها، برخلاف پیش‌بینی تحلیل رهاسازی، باعث بدساختی جمله می‌شود، مانند جملات (7a) و (7b) که اولی دارای فعل نامفعولی^۱ و دومی مجهول است.

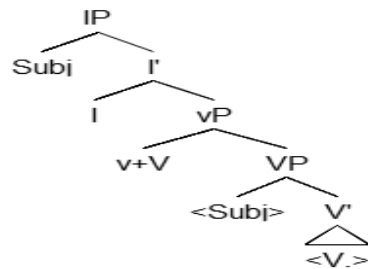
7. a. *The people have arrived all.

b. *The people were seen all.

(^۲ ۲۰۰۹ سیریلو)

طبق فرضیه یکسانی اعطای نقش‌های معنایی (یوتا^۳) نقش‌های معنایی یکسان، در جایگاه‌های دستوری یکسانی ادغام می‌شوند. بنا بر اجر^۴ (۲۰۰۳) در زبان انگلیسی کنش‌پذیر^۵ در شاخص گروه فعلی بزرگ ادغام می‌شود و از آن‌جا که فاعل دستوری جملات دارای فعل نامفعولی و مجهول، دارای نقش کنش‌پذیر هستند، ابتدا در شاخص گروه فعلی بزرگ ادغام می‌شوند، سپس جابجا شده و به منظور برآوردن اصل فراقنی گسترده^۶ به شاخص گروه تصریف (IP) می‌روند. هسته فعل بزرگ نیز جابجا شده و به هسته فعل کوچک ملحق^۷ می‌شود. اشتقاق حاصل را در نمودار (۱) می‌توان مشاهده کرد.

-
1. unaccusative
 2. Cirillo
 3. UTAH (Uniformity of Theta-Assignment Hypothesis)
 4. Adger
 5. theme
 6. EPP
 7. adjoin



نمودار ۱- نمودار درختی ساخت‌های نامفعولی و مجهول در زبان انگلیسی

طبق رویکرد رهاسازی، سور شناور در جایگاه‌هایی ظاهر می‌شود که گروه اسمی فاعل (یا مفعول) در آن ادغام‌شده یا از آن عبور می‌کند، به عبارت دیگر، سور شناور همیشه در مجاورت رد^۱/کپی^۲ به جامانده از جابجایی گروه اسمی فاعل (یا مفعول) قرار دارد. با توجه به نمودار (۱) در جملات انگلیسی نامفعولی و مجهول بعد از جابجایی و الحاق هسته فعل بزرگ به هسته فعل کوچک، رد گروه اسمی فاعل بعد از فعل قرار می‌گیرد، بنابراین در انگلیسی، سور شناور باید بتواند بعد از فعل نامفعولی یا مجهول قرار گیرد، اما مثال‌های (۷) نشان می‌دهد که چنین جملاتی بدساخت هستند.

باشکوویچ (۲۰۰۴) توزیع سور شناور را به گونه‌ای تبیین می‌کند که بدساختی جملاتی مانند (۷. a) و (۷. b) که پیش‌تر ایرادی بر تحلیل رهاسازی قلمداد می‌شد، اینک در همان چارچوب رهاسازی به سادگی تبیین می‌شود. تحلیل وی بر پایه رویکرد رهاسازی است، رویکردی که سور شناور را متصل به گروه اسمی در نظر می‌گیرد که هنگام جابجایی گروه اسمی رها شده و در کنار رد گروه اسمی جا به جا شده، شناور می‌ماند؛ اما وی بر خلاف پیشگامان این رویکرد که عقیده داشتند سور شناور حاصل یک جابجایی در ساخت حاوی سور غیرشناور است، ساختار حاوی سورشناور و غیرشناور را متفاوت دانسته و باز برخلاف پیشگامان رویکرد رهاسازی که معتقد بودند سور از همان ابتدای ادغام گروه اسمی، متصل به آن بوده است و توزیع‌های ممکن سور شناور (یا به عبارت دیگر جایگاه‌های ممکن وقوع سور شناور در جمله) نشان‌گر جایگاه تمام ردهای گروه اسمی فاعل در جمله است، باشکوویچ اعتقاد دارد که سور از ابتدای ادغام گروه اسمی فاعل یا مفعول، در کنار این گروه اسمی قرار ندارد، بلکه بعداً به آن اضافه می‌شود. باشکوویچ با توجه به نظرات چند تن از زبان‌شناسان مختلف نتیجه

1. trace
2. copy

می‌گیرد که سورهای شناور مانند «all» افزوده‌هایی به گروه اسمی محسوب می‌شوند و بعد از این که گروه اسمی جایگاه تتا را ترک کرد، به آن افزوده می‌شوند. وی در طرح این مدعا، ابتدا با استناد به اسپورتیش (۱۹۸۸) و بن مأمون (۱۹۹۹) سورهای شناور را افزوده‌هایی به گروه حرف تعریف معرفی می‌کند و سپس به چامسکی (۱۹۸۶) استناد می‌کند که افزودن افزوده به گروه اسمی در جایگاه تتا را مجاز نمی‌شمارد. وی سپس از لوبو^۱ (۱۹۸۸) چنین نقل می‌کند که افزوده‌ها می‌توانند به صورت غیر چرخه‌ای^۲ وارد ساختار جمله شوند. بنابراین به ادعای باشکوویچ (۲۰۰۴) سورهای شناوری که افزوده‌ای به گروه اسمی به شمار می‌روند، تا هنگامی که گروه اسمی در جایگاه تتا قرار دارد، به آن افزوده نمی‌شوند و فقط بعد از جابجایی گروه اسمی از جایگاه تتا، به آن اضافه می‌گردند. به این ترتیب می‌توان بدساختی جملاتی مانند (a.۷) و (b.۷) را به راحتی تبیین کرد: در این جملات همان‌طور که پیشتر اشاره شد فاعل دستوری دارای نقش کنش‌پذیر است و کنش‌پذیر نیز در انگلیسی در شاخص گروه فعلی بزرگ ادغام می‌شود، اما این جایگاه، جایگاه تتا است و به گفته باشکوویچ (۲۰۰۴) گروه اسمی فاعل در این جایگاه نمی‌تواند پذیرای سور شناور «all» باشد. بدساختی جملاتی چون (a.۷) و (b.۷) به این دلیل است که سور شناور «all» نمی‌تواند در جایگاهی که اصلاً حضور نداشته رها شده و شناور بماند. در بخش بعدی به بررسی سور شناور در زبان فارسی می‌پردازیم.

۳- سور شناور فارسی: رویکرد قیدی یا رهاسازی؟

در این بخش به طور مختصر به مقایسه دو رویکرد رقیب قیدی و رهاسازی در تحلیل سور شناور فارسی می‌پردازیم. ابتدا با رویکرد قیدی شروع می‌کنیم. آنچه حامیان رویکرد قیدی سور شناور را به باور قید بودن سور شناور سوق می‌دهد، توزیع یکسان قیده‌های جمله و سور شناور در زبان‌هایی مانند انگلیسی است که پیشتر به آن اشاره شد. این یکسانی جایگاه سورهای شناور با جایگاه قیده‌ها را در مثال‌های (۸) و (۹) بررسی می‌کنیم. در جمله‌های (الف.۸) و (الف.۹) و نیز در جمله‌های (ب.۸) و (ب.۹) جایگاه خطی قید «معمولاً» با سور شناور یکسان است، اما مقایسه جمله خوش‌ساخت

1. Lebeaux
2. acyclically

۸. پ) و جملهٔ بدساخت (۹. پ) نشان می‌دهد که حداقل یک جایگاه برای قید «معمولاً» وجود دارد که نمی‌تواند سور شناور «همه» را در خود جای دهد.

۸. الف. برای ناهار بچه‌ها معمولاً ساندویچ می‌خورند.

ب. برای ناهار بچه‌ها ساندویچ می‌خورند معمولاً.

پ. معمولاً برای ناهار بچه‌ها ساندویچ می‌خورند.

۹. الف. برای ناهار بچه‌ها همه ساندویچ می‌خورند.

ب. برای ناهار بچه‌ها ساندویچ می‌خورند همه.

پ. *همه؛ برای ناهار بچه‌ها؛ ساندویچ می‌خورند.

با توجه به مثال‌های بالا نمی‌توان جایگاه سور شناور و قیدها را در فارسی کاملاً یکسان دانست. افزون بر این، در فارسی نیز مانند بسیاری از زبان‌ها، بین سور شناور و گروه حرف تعریف مرتبطش از نظر شخص و شمار مطابقت وجود دارد. این مطابقت را می‌توان در مثال‌های زیر مشاهده نمود.

۱۰. الف. بچه‌ها همه‌شان / همه به سینما رفتند.

ب. *بچه‌ها همه‌ام / همه‌ات / همه‌اش / همه‌مان / همه‌تان به سینما رفتند.

۱۱. الف. ما همه‌مان / همه خسته بودیم.

ب. *ما همه‌ام / همه‌ات / همه‌اش / همه‌تان / همه‌شان خسته بودیم.

رویکرد قیدی قادر به توضیح مطابقت مشاهده شده در مثال‌های بالا بین سور شناور و گروه حرف تعریف مرتبطش نیست، این در حالی است که در رویکرد رقیب (رهاسازی) توضیحاتی از سوی زبان‌شناسانی مانند شلونسکی (۱۹۹۱) ارائه شده است که به علت محدودیت حجم مقاله، پرداختن به آن در این مقاله مقدور نیست.

همان‌طور که در بخش پیش اشاره شد، در رویکرد رهاسازی اعتقاد بر این است که سورهای شناور مربوط به گروه‌های حرف تعریف، مانند «همه»، در کنار گروه حرف تعریف ادغام می‌گردند و سپس گروه حرف تعریف، سور را در همان‌جا رها کرده و جابجا می‌شود، و بدین ترتیب سور، شناور می‌ماند. در تحلیل مقاله حاضر نیز از همین رویکرد (رویکرد رهاسازی) پیروی شده است.

با تأکیدی دوباره بر تفاوت ساختاری ساخت‌های حاوی سور شناور و سور غیر شناور به تصریح باشکوویچ (۲۰۰۴)، در بخش بعدی به دنبال بررسی جایگاه ادغام سور شناور هستیم و بررسی ساختار نحوی ساخت‌های حاوی سور غیر شناور را به مقالات دیگری موکول می‌نماییم.

۴- ممنوعیت افزوده شدن سور به گروه حرف تعریف در جایگاه تتا

پیش‌تر به نظر باشکوویچ (۲۰۰۴) مبنی بر ممنوعیت افزوده شدن سور به گروه حرف تعریف در جایگاه تتا اشاره‌ای کردیم. اینک این نظر را در مورد سور عمومی «همه» در فارسی به بوتۀ آزمایش می‌سپاریم و شواهدی از فارسی معرفی می‌کنیم که نظر باشکوویچ را تأیید می‌نمایند. شاهد اول الگوی نوایی جملات فارسی است و شاهد دوم، تداخل گستره نفی و گستره سور شناور «همه».

۴-۱- سور شناور و الگوی نوایی جملات فارسی

کهنمویی‌پور (۲۰۰۹) عقیده دارد در یک حوزه تکیه^۱، تکیه روی اولین عنصر در ترتیب خطی عناصر موجود در این حوزه قرار می‌گیرد. کهنمویی‌پور (۲۰۱۷) حوزه تکیۀ اصلی جمله بی‌نشان را گروه فعلی کوچک می‌داند و از این رو تکیۀ اصلی جمله را تعیین‌کننده مرز گروه فعلی کوچک معرفی می‌کند. لازم به ذکر است که در این بحث به تکیۀ مربوط به ساختار اطلاعی^۲ جمله پرداخته نمی‌شود و جملات مورد بررسی، جملاتی خارج از بافت هستند. در مثال‌های زیر از کهنمویی‌پور (۲۰۰۹)، عناصر حامل تکیۀ اصلی با خطی در زیرشان مشخص شده‌اند.

۱۲. الف. علی [خورد].

ب. علی [می خورد].

پ. علی [غذا خورد].

ت. علی [خوب غذا خورد]. (کهنمویی‌پور ۲۰۰۹: ۷۵)

به گفته کهنمویی‌پور (۲۰۱۷) تکیۀ اصلی این جمله‌ها مرز گروه فعلی کوچک را نشان می‌دهد. همان‌طور که در (۱۲. ت) مشاهده می‌کنیم هرگاه جمله بی‌نشان حاوی قید حالت^۳ باشد، این قید با دربرداشتن تکیۀ اصلی جمله، در مرز گروه فعلی کوچک قرار می‌گیرد که با پیشنهاد کریمی (۲۰۰۵) در مورد جایگاه این نوع قید در ساختار جمله نیز همخوانی دارد چراکه کریمی قید حالت را افزوده‌ای به گروه فعلی کوچک می‌داند. بنابراین در جملات بی‌نشان، مکان قید حالت، برای پی بردن به عناصر درون گروه فعلی کوچک و عناصر خارج از آن، می‌تواند ابزار مناسبی باشد. در همین راستا و در بررسی

1. stress
2. Information structure
3. Manner adverb

جایگاه سور شناور «همه» و اطلاع از این که سور شناور خارج از گروه فعلی کوچک قرار دارد یا نه نیز می‌توانیم از قید حالت استفاده کنیم. برای این منظور از میان جملات حاوی توزیع‌های گوناگون سور شناور، جمله بی‌نشان را برگزیده و در آن، مکان سور شناور را نسبت به قید حالت بررسی می‌نماییم. قبل از آن، مجدداً این نکته را یادآور می‌شویم که بر اساس باشکوویچ (۲۰۰۴) ساخت‌های حاوی سور شناور و ساخت‌های حاوی سور غیر شناور، از زیرساختی یکسان برخوردار نبوده و هر کدام ساختاری مستقل از دیگری دارد. بنابراین ساخت‌های حاوی سور شناور، حالت نشان‌دار ساخت‌های حاوی سور غیر شناور محسوب نمی‌گردند.

مثال (۱۳) شامل جملاتی با توزیع گوناگون سور شناور است. از میان این جملات، جمله (۱۳. الف) به قضاوت اهل زبان نسبت به بقیه جملات بی‌نشان است. بنابراین برای پی بردن به جایگاه سور شناور «همه» نسبت به قید حالت «خوب»، همین جمله را مبنا قرار داده و با توجه به کهنمویی‌پور (۲۰۱۷) که در جمله بی‌نشان قید حالت را مرز گروه فعلی می‌داند، سور شناور «همه» را خارج از گروه فعلی کوچک که با مرز قید حالت «خوب» مشخص شده، می‌یابیم. یعنی در جمله‌ای که از نظر اطلاعی بی‌نشان است، مکان سور شناور «همه» خارج از گروه فعلی کوچک است. و این خارج بودن از VP نیز به خاطر جابجایی نیست چراکه در جمله بی‌نشان، سور شناور «همه» انگیزه‌ای اطلاعی برای جابجایی ندارد، و این بدین معنی است که سور شناور «همه» در شاخص VP، که جایگاهی درون VP است، قرار نداشته و در آن جایگاه ادغام نشده است. و این تأییدی است بر نظر باشکوویچ (۲۰۰۴) که عقیده دارد سور شناور عمومی، خارج از جایگاه تتا، به DP افزوده می‌شود.

۱۳. الف. بچه‌ها همه خوب غذا خوردند.

ب. بچه‌ها خوب همه غذا خوردند.

پ. بچه‌ها خوب غذا خوردند همه.

در مثال (۱۳) فاعل دارای نقش کنش‌گر بوده و جایگاه ادغام آن به‌عنوان موضوع بیرونی^۱، شاخص گروه فعلی کوچک است. حال در ادامه و با استفاده از مثال (۱۴) نشان می‌دهیم این موضوع در مورد فاعل جملات نامفعولی نیز صدق می‌کند. فعل جملات (۱۴)، یعنی «مردند»، فعلی نامفعولی است و فاعل آن، به‌عنوان موضوع درونی^۲، درون

1. external argument

2. internal argument

گروه فعلی بزرگ ادغام می‌شود که آن نیز خود درون گروه فعلی کوچک است. سپس این موضوع درونی، جابجا شده و به جایگاه روساختی خود در شاخص TP می‌رود. در این مثال نیز از میان جملات دارای سور شناور، فارسی‌زبانان جمله (۱۴.الف) را به‌عنوان جمله بی‌نشان برمی‌گزینند. در این جمله، سور شناور خارج از گروه فعلی کوچک (که محدوده‌اش با قید حامل تکیه اصلی «سریع» مشخص می‌شود) و به طریق اولی خارج از گروه فعلی بزرگ که محل ادغام موضوع بیرونی است، قرار دارد.

۱۴.الف. موش‌ها همه سریع مردند.

ب. موش‌ها سریع همه مردند.

پ. موش‌ها سریع مردند همه.

در این زیر بخش نشان دادیم که مطابق با پیشنهاد بوشکوویچ، در فارسی نیز سور شناور عمومی مرتبط با فاعل (چه به‌عنوان موضوع بیرونی و چه به‌عنوان موضوع درونی)، خارج از جایگاه ادغام تتا، وارد اشتقاق می‌شود، به این صورت که پس از جابجایی گروه حرف تعریف از جایگاه تتا، به آن اضافه می‌شود.

۲-۴- تداخل گستره نفی و سور شناور «همه»

در تأیید ممنوعیتی که باشکوویچ (۲۰۰۴) در افزوده شدن سور شناور به گروه حرف تعریف در جایگاه تتا قائل می‌شود، علاوه بر الگوی نوایی جملات بی‌نشان، شاهد دیگری را نیز می‌توان به یاری طلبید و آن مربوط به تداخل گستره سور شناور «همه» و گستره عملگر نفی است. در جملات منفی حاوی سور شناور «همه» معمولاً با ابهام مواجه هستیم: ابهامی که حاصل دو خوانش است که در یکی گستره نفی وسیع‌تر است و «همه» را در خود جای می‌دهد و در خوانش دیگر، برعکس، وسعت گستره «همه» بیشتر است و نفی را در برمی‌گیرد؛ اما چنان‌که در زیر بخش (۲-۲-۴) به تفصیل بحث خواهد شد، این تداخل گستره زمانی رخ می‌دهد که عنصر نفی جمله حامل تکیه اصلی جمله باشد. ولی چنانچه تکیه روی عنصر دیگری غیر از نفی قرار گیرد، این ابهام از بین رفته و جمله تنها یک خوانش پیدا می‌کند و آن خوانشی است که ناشی از بزرگ‌تر بودن گستره «همه» نسبت به گستره نفی است. یعنی در جملاتی که تکیه بر روی عنصر نفی قرار ندارد، نفی همواره تحت گستره و بنابراین تحت سازه‌فرمانی سور شناور «همه» قرار می‌گیرد. بنابراین در جملاتی از این دست، با دانستن جایگاه فراقکن نفی، می‌توان به

جایگاه نسبی سور شناور «همه» نیز پی برد. برای این منظور، در زیر بخش (۴-۲-۱) به تعیین جایگاه فراقکن نفی پرداخته و سپس در زیر بخش (۴-۲-۲)، با استفاده از جملات تک‌خوانشی حاوی سور شناور «همه» و نفی، جایگاه «همه» را نسبت به فراقکن نفی تعیین می‌نماییم، و بعد با توجه به جایگاه فراقکن نفی نسبت به VP، نشان می‌دهیم سور شناور «همه» خارج از جایگاه ادغام موضوع بیرونی، یعنی شاخص VP، وارد اشتقاق جمله می‌شود، در ادامه همین زیر بخش با استفاده از نشانه «را» نشان می‌دهیم، سور شناور «همه» چنانچه نقش مفعولی نیز داشته باشد، خارج از جایگاه ادغام موضوع درونی، یعنی متمم گروه فعلی بزرگ، وارد اشتقاق می‌گردد.

۱-۲-۴- جایگاه نفی در ساختار جملات فارسی

در مورد جایگاه نفی در فارسی دو دیدگاه عمده وجود دارد: گروهی از زبان‌شناسان از جمله کریمی (۲۰۰۰)، کواک و درزی (۲۰۰۶)، انوشه (۱۳۸۷) معتقدند گروه نفی فارسی بر فراز گروه فعلی کوچک جای دارد، گروهی دیگر نیز چون طالقانی (۲۰۰۶) و انوشه (۱۳۹۶) جایگاه گروه نفی را بر فراز گروه زمان می‌دانند. در این مقاله مجال نقد و بررسی تک‌تک استدلال‌های منتهی به هر یک از این دیدگاه‌ها وجود ندارد، بنابراین تنها به ارائه شواهد خود در حمایت از نظر گروه اول که گروه نفی را بر فراز گروه فعلی کوچک در نظر می‌گیرند، بسنده کرده، و در ادامه تحلیل خود نیز از همین دیدگاه پیروی می‌نماییم.

ابتدا با تداخل گستره نفی و فروقیدهای متصل به گروه فعلی کوچک و فراقیدهای متصل به گروه زمان، به‌عنوان شاهد اول، آغاز می‌کنیم. کریمی (۲۰۰۵) به پیروی از چینکوئه^۱ (۱۹۹۹) قیدهای فارسی را به دو گروه فراقید^۲ و فروقید^۳ تقسیم می‌نماید و قیدهای گوینده محور^۴ چون «متأسفانه» را در دسته فراقیدها و قیدهای حالت مانند «هوشمندانه» را در زمره فروقیدها قرار می‌دهد. در جمله منفی زیر هم فراقید و هم فروقید داریم.

۱۵. متأسفانه مریم هوشمندانه عمل نکرد.

در جمله بالا، فروقید «هوشمندانه» درون گستره نفی قرار دارد، درحالی‌که گستره نفی، فراقید «متأسفانه» را در بر نمی‌گیرد. بنابراین گروه نفی باید جایگاهی بین فروقید و

1. Cinque

2. high adverb

3. low adverb

4. Speake- oriented

فراقید را در ساختار جمله اشغال کند. بنا بر جایگاهی که کریمی (۲۰۰۵) برای فروقیدها پیشنهاد می‌کند، فروقید «هوشمندانه» به گروه فعلی کوچک متصل است. قید گوینده محور «متأسفانه» نیز به گروه زمان وصل است. بر این اساس، گروه نفی مابین گروه فعلی کوچک و گروه زمان قرار دارد.

شاهد دیگری که درستی جایگاه گروه نفی بر فراز گروه فعلی کوچک را تأیید می‌کند، گروه‌های مصدری است. صادقی (۱۳۹۶) در بحث مربوط به گروه‌های مصدری فارسی^(۲)، تصریح می‌کند که این گروه‌ها از دو بخش فعلی و اسمی تشکیل شده‌اند و بخش فعلی این گروه‌ها، حداکثر تا فراقکن زمان را شامل می‌شود و گروه زمان در آن جای نمی‌گیرد، به این علت که هسته گروه‌های مصدری پذیرای زمان و شخص و شمار که جزو مشخصه‌های هسته زمان است، نیست. همچنین استفاده از قیده‌های موسوم به فراقید، که به گروه زمان افزوده می‌شوند و نشانگر مرز گروه زمان هستند (مانند قیده‌های گوینده محوری چون خوشبختانه)، در گروه‌های مصدری باعث بدساختی این گروه‌ها می‌شوند، که می‌توان آن را در مثال (۱۶) مشاهده نمود.

۱۶. * خوشبختانه هر روز ورزش کردن

از این رو صادقی نتیجه می‌گیرد که فراقکن‌های موجود در گروه‌های مصدری، فراقکن-هایی پایین‌تر از گروه زمان هستند. از آنجا که نفی سطح جمله را نیز می‌توان در گروه-های مصدری به کار برد (مانند مثال (۱۷))، بنابراین گروه نفی باید پایین‌تر از گروه زمان قرار داشته باشد.

۱۷. الف. کار نکردن در روزهای تعطیل

ب. با عجله غذا نخوردن مینا

بنا بر شواهدی که در این زیر بخش ارائه شد، دیدگاهی را که گروه نفی را پایین‌تر از گروه زمان و بر فراز گروه فعلی کوچک قرار می‌دهد برگزیده و در ادامه از همین دیدگاه پیروی می‌نماییم.

۲-۲-۴- ورود «همه» به ساختار جمله، بالاتر از جایگاه تنا

پس از تعیین جایگاه نفی در زیر بخش پیشین، اینک در این زیر بخش با دانستن جایگاه نفی، و با استفاده از تداخل گستره نفی و «همه» در جملات منفی، به تعیین جایگاه ادغام «همه» می‌پردازیم. برای این منظور نیاز به جملاتی داریم که در آن‌ها

جایگاه نفی و سور شناور «همه» نسبت به هم ثابت باشد و این یعنی وسعت گستره آن-ها نسبت به هم تغییر نکند و این نیز به معنی عدم وجود ابهام سور در این جمله‌هاست؛ این در حالی است که بسیاری از جملات منفی حاوی سور شناور «همه»، مانند جمله (۱۸)، دارای ابهام بوده و از دو خوانش برخوردارند. خوانش‌های متفاوت جمله (۱۸) را می‌توان در (۱۹) مشاهده کرد.

۱۸. بچه‌ها همه به بازار رفتند.

۱۹. الف. این طور نیست که بچه‌ها همه به بازار رفتند. **نفی < همه**

(= بعضی از بچه‌ها به بازار رفتند و بعضی‌ها نرفتند).

ب. هیچ یک از بچه‌ها به بازار نرفتند. **همه < نفی**

برای یافتن جمله‌ای بدون ابهام، لازم است منشأ ابهام در جملاتی چون (۱۸) را بشناسیم. ابهام سور زمانی اتفاق می‌افتد که جمله بیش از یک عملگر داشته باشد و گستره آن‌ها نسبت به هم متغیر باشد. در جملات منفی حاوی سور شناور «همه» نیز زمانی که با ابهام روبرو می‌شویم، این ابهام حاصل متغیر بودن گستره عملگر نفی و سور شناور «همه» نسبت به هم است، و این متغیر بودن گستره‌ها نیز در نتیجهٔ جابجایی یکی از این عنصرها (نفی و سور شناور) نسبت به دیگری به وجود می‌آید. اما آنچه جابجا می‌شود، کدام عنصر است و چه انگیزه‌ای باعث جابجایی آن می‌شود؟

در جملاتی مانند (۲۰. الف) به گفته بی‌جن‌خان (۱۳۹۲)، تکیه بر روی «به بازار» قرار دارد، اما در جمله (۲۰. ب) این عنصر نفی است که حامل تکیه کانونی است. وی به نقل از کهنمویی‌پور (۲۰۰۳: ۳۰۶) اضافه می‌کند که تکواژ نفی، یک عنصر کانونی شده^۱ است، و او همین را دلیل حمل تکیه اصلی جمله منفی توسط تکواژ نفی می‌داند.

۲۰. الف. علی به بازار رفت. (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۷۸)

ب. علی به بازار نرفت. (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۷۹)

بر پایه قاعده‌ای که بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) در مورد تکواژ نفی در جملات منفی بیان می‌کند، در جمله (۱۸) نیز تکواژ نفی، عنصر کانونی بوده و حامل تکیه اصلی جمله است. و این می‌تواند انگیزه‌ای برای جابجایی عنصر نفی بوده و آن را به جایگاهی جابجا کند که گستره‌ای بزرگ‌تر از «همه» بگیرد. اگر این فرض درست باشد، انتظار می‌رود در جملاتی که تکواژ نفی، عنصر کانونی نیست، ابهامی وجود نداشته و تنها خوانش موجود،

خوانش حاصل از بزرگی گستره سور شناور «همه» نسبت به نفی باشد. عدم وجود ابهام در جملاتی مانند (۲۱. ب) نیز مؤید همین مطلب است.

۲۱. الف. بچه‌ها همه کجا رفتند؟

ب. بچه‌ها همه هیچ جا رفتند. همه < نفی

جمله (۲۱. ب) برخلاف جمله (۱۸) بدون ابهام بوده و تنها از یک خوانش برخوردار است. این جمله فاقد خوانشی است که به سبب بزرگی گستره نفی نسبت به «همه» و سازه‌فرمانی نفی بر سور شناور «همه» در جملاتی مانند (۱۸) حاصل می‌شود. با بررسی تکیه کانونی جمله (۲۱. ب) نیز، تکیه را بر روی عنصری غیر از نفی می‌بایم. و این مطابق با پیش‌بینی مطرح‌شده در سطور پیشین و تأییدی بر جابجایی عنصر نفی و ایجاد ابهام در جملاتی مانند (۱۸) است.

در بررسی تکیه کانونی جمله (۲۱. ب) نیز ابتدا محل تکیه کانونی (۲۱. الف) را بر اساس بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) تعیین کرده و سپس با به‌کارگیری روش پرسش/پاسخ^۱ (۱۹۹۸) تکیه کانونی (۲۱. ب) را می‌بایم. بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) در مورد جمله (۲۲) توضیح می‌دهد که با وجود منفی بودن فعل، تکیه اصلی بر روی تکواژ نفی قرار نگرفته و این پرسش‌واژه است که تکیه کانونی می‌گیرد. بر همین اساس، تکیه کانونی جمله (۲۱. الف) نیز بر روی پرسش‌واژه «کجا» قرار دارد.

۲۲. علی کجا رفت؟ (بی‌جن‌خان ۱۳۹۲: ۸۲)

زوبیزارتا (۱۹۹۸) نیز برای تعیین محل تکیه کانونی، روش پرسش/پاسخ را به کار می‌گیرد، با این توضیح که کلمه‌ای که در جواب پرسش‌واژه ذکر شده و به عبارتی جایگزین پرسش‌واژه می‌شود، حامل تکیه کانونی جمله است. به این ترتیب در جمله (۲۱. ب) نیز تکیه اصلی بر روی پاسخ پرسش‌واژه «کجا»، یعنی بر روی «هیچ‌جا» قرار می‌گیرد و این بدین معنی است که در این جمله بدون ابهام، همان‌طور که گفته شد، کانون، عنصر دیگری غیر از نفی است.

بنابراین برای تعیین جایگاه ادغام سور شناور «همه»، از جملات بدون ابهامی مانند (۲۱. ب) که عنصر نفی در آن‌ها کانون جمله نیست، استفاده می‌کنیم، چراکه در این جملات به دلیل عدم جابجایی نفی به انگیزه کانونی، تنها خوانشی را داریم که از بزرگی گستره

1. Zubizarreta

سور شناور «همه» نسبت به نفی به دست می‌آید. و این نشان‌گر این است که، نفی، که خود بر فراز vP قرار دارد، در طول اشتقاق، همواره در درون گستره سور شناور «همه» می‌ماند و «همه» (چه خود و چه رد/کپی‌های آن) هرگز تحت سازه‌فرمانی نفی قرار نمی‌گیرد، و از آن‌جا که شاخص vP تحت سازه‌فرمانی نفی قرار دارد، می‌توان نتیجه گرفت که «همه» هرگز در هیچ مرحله‌ای از اشتقاق در شاخص vP قرار نمی‌گیرد، و این یعنی سور شناور «همه» در این جایگاه که جایگاه تتا برای موضوع بیرونی است، ادغام نمی‌شود.

تا به اینجا در مورد جایگاه ادغام سور شناوری بحث نمودیم که گروه حرف تعریف مرتبطش فاعل جمله بود، اکنون نشان می‌دهیم نتیجه‌ای که به دست آمد در مورد سور شناور مرتبط با مفعول جمله، مانند مثال‌های (۲۳)، نیز صدق می‌کند؛ یعنی سور شناور «همه»، در جایگاه ادغام مفعول (جایگاه کنش‌پذیر) نیز ادغام نمی‌شود.

۲۳. الف. مریم شکلات‌ها را همه را خورد.

ب. مریم شکلات‌ها را خورد همه را.

در تحلیل کریمی (۲۰۰۵) در فارسی، مفعول یا همان موضوع درونی به‌عنوان متمم فعل بزرگ وارد اشتقاق می‌شود و در صورت مشخص^۱ بودن، جابجا شده به شاخص گروه فعلی کوچک می‌رود و در جریان این جابجایی نشانه «را» می‌پذیرد.^(۳) لازم به تأکید است که مفعول قبل از جابجایی و به‌عنوان متمم فعل بزرگ، فاقد این نشانه است، پس اگر «همه» در جایگاه متمم فعل بزرگ شناور شود، باید بدون نشانه «را» ظاهر گردد؛ اما چنین حالتی، همان‌طور که در مثال (۲۴. الف) مشاهده می‌شود، منجر به بدساختی جمله می‌گردد، و این بدین معنی است که «همه» نمی‌تواند در جایگاه متمم فعل بزرگ شناور گردد. این در حالی است که همین جمله با افزودن «را» به سور شناور «همه» در مثال (۲۴. ب) خوش‌ساخت می‌شود. از این مثال‌ها چنین برمی‌آید که سور «همه» هرگز در جایگاه متمم فعل بزرگ (که جایگاه کنش‌پذیر است) قرار نمی‌گیرد که بتواند در این جایگاه و بدون نشانه «را» شناور گردد.

۲۴. الف. *مریم شکلات‌ها را همه خورد.

ب. مریم شکلات‌ها را همه را خورد.

بنابراین سور «همه» نه در جایگاه موضوع بیرونی و نه در جایگاه موضوع درونی، به همراه گروه حرف تعریف ادغام نمی‌شود، بلکه در جایگاهی بالاتر از جایگاه ادغام موضوع‌ها وارد اشتقاق می‌شود.

۵- نتیجه

در این مقاله ابتدا در مورد رویکردهای مختلف در تحلیل سور شناور در زبان فارسی سخن به میان آوردیم و رویکرد رهاسازی را از آن میان برگزیدیم. سپس نظر بوشکوویچ مبنی بر ممنوعیت ورود «سور» به اشتقاق جمله در جایگاه تتا را معرفی کرده و با دو شاهد نشان دادیم که این نظر در مورد سور شناور «همه» در زبان فارسی نیز صدق می‌کند. به‌عنوان اولین شاهد از الگوی نوایی جملات بی‌نشان استفاده کردیم و نشان دادیم بر اساس الگوی نوایی جملات حاوی سور شناور و با توجه به مرزنامایی قیده‌های حالت، در جملات بی‌نشان سور شناور «همه» خارج از گروه فعلی کوچک قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، «همه» در درون گروه فعلی کوچک شناور نمی‌شود؛ و این در حالی است که جایگاه تتای موضوع‌های بیرونی و درونی، در درون گروه فعلی کوچک است. از اینجا نتیجه گرفتیم سور شناور «همه» در جایگاه تتا قرار نمی‌گیرد، بنابراین جایگاه ادغام آن نیز نمی‌تواند جایگاه تتا باشد.

پیش از پرداختن به شاهد دوم برای جایگاه ورود سور شناور «همه»، در مورد جایگاه فرافکن نفی در جمله بحث کرده و نشان دادیم فرافکن نفی بین گروه فعلی کوچک و گروه زمان قرار دارد. در ادامه، با آگاهی از جایگاه نفی، با مقایسه جایگاه نفی و سور شناور «همه» از طریق بررسی وسعت گستره «همه» و نفی به‌عنوان شاهد، جایگاه سور شناور «همه» را تعیین نمودیم. اکثر جملات منفی حاوی سور شناور «همه»، دارای ابهام بوده و از دو خوانش برخوردارند. در این جملات، تکیه کانونی بر روی عنصر نفی قرار دارد؛ اما هنگامی که تکیه کانونی بر روی عنصر دیگری غیر از نفی قرار می‌گیرد، خوانشی از جمله که مربوط به وسیع‌تر بودن گستره نفی نسبت به «همه» است، از بین می‌رود و تنها خوانشی که باقی می‌ماند ناشی از وسیع‌تر بودن گستره «همه» نسبت به نفی و سازه‌فرمانی «همه» بر نفی است. از اینجا نتیجه‌گیری می‌شود که آنگاه که نفی در موقعیت کانونی قرار ندارد، به دلیل عدم جابجایی کانونی، گستره آن همواره کوچک‌تر از «همه» باقی می‌ماند و بنابراین «همه» همواره از نفی و در نتیجه از گروه فعلی

کوچک (که نشان دادیم پایین تر از نفی است)، بالاتر است. با توجه به این که جایگاه تتا در درون گروه فعلی کوچک است، نتیجه گرفتیم که سور شناور «همه» همواره خارج از جایگاه تتا است و نمی‌تواند در این جایگاه ادغام گردد. سپس به سراغ سور شناوری که حرف تعریف مرتبط آن در نقش مفعول جمله است، رفته و نشان دادیم در چنین جمله‌هایی نیز سور شناور «همه» خارج از جایگاه تتا وارد اشتقاق می‌شود. بدین ترتیب با نشان دادن این که سور «همه» در جایگاه‌های تتا شناور نمی‌شود، نتیجه گرفتیم سور شناور خارج از جایگاه تتا ادغام شده و بنابراین پس از جابجایی DP از جایگاه تتا، به آن افزوده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نظریه مجموعه‌ها اصطلاحات مختلفی وجود دارد از جمله دو اصطلاح *domain* و *scope*. معادلی که در فارسی برای اولی مورد استفاده قرار می‌گیرد «دامنه» است. «دامنه» مجموعه‌ای است از آنچه به‌جای متغیر می‌توان قرارداد. مثلاً در «همه بچه‌ها آمدند»، مصداق «همه بچه‌ها» بر اساس این که کدام مجموعه از بچه‌ها مورد نظر است، ممکن است متفاوت باشد. در این مثال، دامنه برابر است با مجموعه مورد نظر از بچه‌ها. اما *scope* که کاربردش در منطق بیشتر است، تعریفی متفاوت با «دامنه» دارد (که در متن مقاله اشاره شده) و از این جهت در مقاله حاضر برخلاف نوشته‌های دیگر زبان‌شناسان در زمینه «سور»، معادلی غیر از «دامنه» را برای *scope* در نظر گرفته‌ایم و آن «گستره» است. در مثال «همه بچه‌ها آمدند»، «گستره» سور «همه» شامل [بچه‌ها آمدند] است چراکه این عنصرها در مراحل از اشتقاق، تحت سازه‌فرمانی «همه» قرار داشته‌اند.
۲. گروه‌های مصدری که صادقی (۱۳۹۵) بحث می‌کند شامل گروه‌هایی مانند «باعجله غذا خوردن»، «هر روز ورزش کردن»، «کار کردن در روزهای تعطیل» و ... است که هسته آن‌ها مصدر است.
۳. ساتو و کریمی در مقاله (۲۰۱۶) خود جایگاه گروه‌های حرف تعریف دارای "را" را حتی بالاتر از فراقکن گروه فعلی کوچک می‌دانند.

منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۸۷). ساخت جمله و فراقکن‌های نقش نمای آن در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا، رساله دکتري زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۶). جایگاه فراقکن نفی و مجوزدهی به هیچ‌واژه‌ها در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی، پژوهش‌های زبانی، سال هشتم، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱-۲۰.
- بحرالعلوم، دانوب (۱۳۸۸). ارتقا سور در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۲). نظام آوایی زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- صادقی، صفا (۱۳۹۵). بررسی گروه‌های مصدری در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- صادقی، علی اشرف، و ارژنگ، غلامرضا (۱۳۵۹). دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی، تهران: وزارت آموزش و پرورش.

قدیری، لیلا (۱۳۹۳). کمیت‌نماها در زبان فارسی، پژوهش‌های زبانی، سال پنجم، شماره ۱، بهار و تابستان، ۹۵-۱۰۸.

معظمی، آرزو (۱۳۸۵). نحو گروه حرف تعریف در زبان فارسی، رساله دکتری، دانشگاه تهران.

- Adger, D. 2003. *Core syntax: a minimalist approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Anushe, M. 2008. Sentence structure and its functional projections in Persian: a minimalist approach, Doctoral dissertation, University of Tehran. [In Persian]
- Anushe, M. 2017. The position of NegP and licensing N-words in Persian: a distributed morphology approach, *Language Research*, 8(1): 1-20. [In Persian]
- Aoun, J, E. Benmamoun, and D. Sportiche 1994. Agreement and conjunction in some varieties of Arabic, *Linguistic Inquiry*, 25:195 – 220.
- Bahrololoum, D. 2009. Quantifier raising in Persian, MA thesis, University of Tehran. [In Persian]
- Baltin, M. 1995. Floating Quantifiers, PRO and Predication, *Linguistic Inquiry*, 26: 199-248.
- Belletti, A. 1982. On the Anaphoric Status of the Reciprocal Construction in Italian. *The Linguistic Review*. 2: 101-138.
- Benmamoun, E.. 1999. The Syntax of Quantifiers and Quantifier Float, *Linguistic Inquiry*, 30: 621-642.
- Bijankhan, M. 2013. *Phonetic system of the Persian language*, Tehran: SAMT. [in Persian]
- Bobaljik, J. 2003. Floating Quantifiers: Handle with Care, L. Cheng and R. Sybesma (eds.), *The Second Glot International State-of-the-Article Book* (107–148), Berlin: Mouton.
- Boškovic, Z. 2004. Be careful where you float your quantifiers, *Natural Language & Linguistic Theory*, 22: 681-742.
- Cinque, G. 1999. *Adverbs and Functional Heads: A Cross-Linguistic Perspective*. New York/ Oxford: Oxford University Press.
- Cirillo, R. 2009. The syntax of floating quantifiers: stranding revisited. Doctoral dissertation. University of Amsterdam.
- Chomsky, N. 1986. *Barriers*, MIT Press, Cambridge, MA.
- Dowty, D. and B. Brodie. 1984. A Semantic Analysis of Floated Quantifiers in Transformationless Grammar, *Proceedings of the West Coast Conference on Formal Linguistics 3*. Stanford: Stanford Linguistics Association, Stanford University.
- Ghadiri, L. 2014. Quantifiers in Persian, *Language Research*, 5(1): 95-108. [In Persian]

- Giusti, G. 1990. Floating quantifiers, scrambling, and configurationality. *Linguistic Inquiry*, 21: 633–641.
- Haegeman, L. 1994. *Introduction to Government and Binding Theory*, 2nd Edition. Oxford and Cambridge: Blackwell.
- Kahnemuyipour, A. 2003. Syntactic categories and Persian stress. *Natural Language & Linguistic Theory*, 21: 333-379.
- Kahnemuyipour, A. 2009. *The syntax of sentential stress*. Oxford: OUP.
- Kahnemuyipour, A. 2017. Negation is low in Persian: evidence from nominalization, *Proceedings of the annual conference of the Canadian Linguistic Association*.
- Karimi, S. 2000. *A minimalist approach to scrambling: evidence from Persian*, University of Arizona.
- Karimi, S. 2005. *A minimalist approach to scrambling: evidence from Persian*, The Hague: Mouton.
- Kayne, R. 1981. On certain differences between French and English, *Linguistic Inquiry*, 12: 349-371.
- Kwak, S, and A. Darzi, 2006. The syntax and semantics of Persian NCI, hiç-phrase. *Proceeding of the 2nd workshop on the Persian language and computer*, 55-69. Tehran Uni.
- Lebeaux, D. 1988. Language acquisition and the form of the grammar, doctoral dissertation, University of Massachusetts.
- Miyagawa, S. 1989. *Structure and case marking in Japanese*, San Diego: Academic Press.
- May, R. 1977. *The Grammar of Quantification*, Doctoral dissertation, Massachusetts Institute of Technology. MIT.
- Mo'azzami, A. 2006. *The syntax of DP in Persian*, Doctoral dissertation, University of Tehran. [In Persian]
- Sadeghi, A.A. and Gh. Arzhang. 1980. *Persian Grammar: 2nd Grade*, Tehran: MoE. [In Persian]
- Sadeghi Ashrafi, S. 2016. Gerund phrases in Persian, MA thesis, University of Tehran. [In Persian]
- Samiiian, V. 1983. *Origins of phrasal categories in Persian: an X-Bar analysis*. Doctoral dissertation, University of California, Los Angeles.
- Sato, Y. and S. Karimi, 2016. Subject-object asymmetries in Persian argument ellipsis and the anti-agreement theory. *Glossa: a journal of general linguistics*, 1: 1-3.
- Shlonsky, U. 1991. Quantifiers as functional heads: a study of quantifier float in Hebrew, *Lingua*, 84: 159–180.
- Sportiche, D. 1988. A theory of floating quantifiers and its corollaries for constituent structure. *Linguistic Inquiry*, 19 (3): 425-449.
- Taleghani, A. 2006. *The interaction of modality, aspect and negation in Persian*. Doctoral dissertation. University of Arizona.
- Zubizarreta, M. L. 1998. *Prosody, focus, and word order*. Cambridge/Londen: The MIT Press.



Possessor-Raising and Figure-Raising Constructions in Persian: a Distributed Morphology Analysis

Vida Sadrolmamaleki¹
(101-122)

Abstract

In Persian, much research focuses on the syntax-morphology interface in DM, but research on the syntax-semantics interface is generally absent from DM literature. The aim of this study is to account for possessor raising and figure raising constructions in Persian which demands the review of the distinction between possessor and figure as thematic roles in double object and ditransitive constructions based on Wood and Marantz (2017). By the former, we mean the double object and to-dative expression of transfer of possession and by the latter, we mean ditransitive predicates that select for a locatum argument and a location argument. They involve one structure, varying in terms of what vP takes as a complement, which is a D*P in double object and a p*P in ditransitive constructions. The DP is interpreted as “possessor” if it is externally merged in Spec of D*P and the DP is interpreted as “figure” if it is externally merged in Spec of p*P. Possessor raising generates two other kinds of thematic dependencies, including clausal possession and change-of-state vPs. Figure raising requires the considerations of natural reflexive vPs in ditransitive constructions and their corresponding inchoatives. The interpretation of an external argument depends on a theta-role introduced somewhere lower in the structure. Figure raising involves an external argument that bears a figure role introduced inside a lower pP; clausal possession involves an external or applied argument bearing a possessor role introduced inside a lower DP. This also requires the consideration of change-of-state semantics. The basic structure of a change-of-state vPs involves one v head which takes a DP complement. Possessor raising construction combines properties of both clausal possession and change-of-state semantics.

Keywords: change-of-state vPs, clausal possession, inchoatives, figure raising, natural reflexive vPs, possessor raising.

Received: 5, August, 2021 & Accepted: 11, October, 2021

doi: 10.22059/jolr.2021.328361.666734
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1.Introduction

Wood and Marantz (2017) argue that the principles of syntactic structure building are truly autonomous such that underlying structure is determined neither by “theta theory” nor by considerations of aspectual or argument structure. The resulting system of interpretive semantics better explains semantic relations in alternative constructions. I will follow interpretive semantics to review thematic roles of possessor in double object constructions indicating transfer of possession and figure in ditransitive constructions indicating locative constructions. Then I will provide a detailed discussion of possessor-raising and figure-raising constructions in Persian.

2.Literature Review

Argument structure refers to the syntactic structure linking a verb with its arguments. Over the years, this notion has been interpreted in different ways, mainly focusing on the lexical verb or on the structure associated with it. According to the “lexicalist” view, the verb determines the structure associated with it. The lexicalists investigated double object constructions (Barss & Lasnik 1986, Larson 1988, Pylkkänen 2002/2008, Cuervo 2003, Rappaport & Levin 2008, Bruening 2010, Harley & Miyagawa 2018, Karimi 2005, Anoushe 1397, among others) and locative constructions (Pinker 1989, Rappaport & Levin 2008, Roshan 1377, Karimi-Doostan & Safari 1390, among others). Their approach was challenged by the advent of anti-lexicalist approaches including DM (Halle & Marantz 1993). DM introduced the idea that a root can form any possible structure depending on the functional head it is merged with. In Persian, much research focuses on the syntax-morphology interface in DM (Anoushe 1394, 1396,1397,1398; Ahmadi & Anoushe1398), but research on the syntax-semantics interface is generally absent from DM literature. Sadrolmamaleki and Anoushe (2021) investigated dative and locative alternations in Persian based on Wood and Marantz (2017).

3. Theoretical Framework

Wood and Marantz (2017) propose that the syntax and semantics of external arguments depend on the autonomy of the syntax. They argue for a simplification of the primitives that introduce argument structure in the syntax, proposing a unifying analysis for heads such as Voice (which introduce the external argument of verb phrase), little p (which introduces figure, i.e., the external argument of prepositional phrase) and low applicative (which introduces the external argument related to a DP). They propose that these heads can be reduced to one single argument introducer, which they refer to as *i**. In the present study I review the distinction between possessor and figure as thematic roles in double object and ditransitive constructions based on Wood and Marantz (2017). Then I discuss possessor-raising and figure-raising constructions in Persian by a descriptive-analytical method.

4. Results

We examined possessor-raising and figure-raising constructions in Persian, which demands the review of the distinction between possessor and figure as thematic roles in double object construction and ditransitive construction based on Wood and Marantz (2017). When i^* merges with a DP, its categorial feature is valued to match that of its complement and a DP projected to specifier position is interpreted as possessor. When i^* merges with a pP, its categorial feature is valued to match that of its complement and a DP projected to specifier position is interpreted as figure. Possessor raising generates two other kinds of thematic dependencies, including clausal possession and change-of-state vPs. Figure raising requires the consideration of natural reflexive verbs in ditransitive constructions and their corresponding inchoatives.

5. Discussion

The objective of this study was to re-establish the autonomy of syntax by indicating abstract morphemes that build interpretable structures in line with Wood and Marantz (2017). Based on interpretive semantics, I demonstrated that the principles of syntactic structure building were truly autonomous such that underlying syntactic structure was determined neither by “theta theory” nor by considerations of aspectual or argument structure. After outlining the syntactic and semantic properties of argument-introducing head, I presented an analysis of dative and locative constructions to show the distinction between possessor and figure roles. Then I applied the system to a set of cases where the interpretation of an external argument depends on a theta-role introduced somewhere lower in the structure. Figure raising involves an external argument that bears a figure role introduced inside a lower pP; clausal possession involves an external or applied argument bearing a possessor role introduced inside a lower DP. This also requires the consideration of change-of-state semantics. The basic structure of a change-of-state vPs involves one v head which takes a DP complement. Possessor raising construction combines properties of both clausal possession and change-of-state semantics.

ارتقای پیکر و ارتقای مالک در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی

ویدا صدرالممالکی^۱

دانش آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی از دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله ۱۴۰۰/۰۷/۱۹

علمی - پژوهشی

چکیده

در زبان فارسی در چارچوب صرف توزیعی مطالعاتی در حوزه ساختواژه با تمرکز بر سطح رابط نحو - صرف صورت گرفته است، اما جایگاه پیشینه پژوهشی در سطح رابط نحو - معنا نسبتاً خالی است. هدف این مقاله تبیین پدیده ارتقای مالک و ارتقای پیکر در زبان فارسی است که مستلزم مرور تمایز میان نقش مالک در ساخت‌های دومفعولی و نقش پیکر در ساخت‌های دومتعدی بر مبنای رویکرد تعبیری وود و مرنز (۲۰۱۷) در چارچوب صرف توزیعی است. مراد از اولی ساخت‌های تناوب مفعولی است که به‌جای معنایی به انتقال مالکیت و مراد از دومی ساخت‌های تناوب مکانی است که به لحاظ معنایی به جابه‌جایی و تغییر مکان دلالت می‌کنند. تمایز این دو ساخت در نوع متمم گروه فعلی است که در اولی یک گروه معرف مرکب (D*P) و در دومی یک گروه حرف‌اضافه‌ای مرکب (p*P) است. گروه معرف در جایگاه شاخص هسته *i در حوزه D*P نقش مالک و گروه معرف در جایگاه شاخص هسته *i در حوزه p*P نقش پیکر را دریافت می‌دارند. تبیین پدیده ارتقای مالک بر دو پیش‌زمینه استوار است: (الف) بیان مالکیت در گزاره که با فعل «داشتن» بیان می‌شود و (ب) معناشناسی افعال تغییر حالت که مستلزم یک هسته فعلی کوچک به همراه حالت نتیجه در یک گروه معرف متمم است؛ در حالی که پدیده ارتقای پیکر مستلزم پرداختن به (الف) ساخت‌های دومتعدی واجد افعال انعکاسی طبیعی و (ب) ساخت‌های آغازی متناظر است. مراد از اولی ساخت‌هایی است که در آن‌ها می‌توان هم یک ضمیرانعکاسی و هم یک گروه معرف ارجاعی را به‌عنوان مفعول مستقیم به کار برد و با این فرض همراه است که تنها در ساخت‌های واجد ضمائر انعکاسی (نه گروه معرف ارجاعی) رخداد ارتقای پیکر امکان‌پذیر است. در ساخت‌های آغازی متناظر، *i پایینی که نقش پیکر را معرفی می‌کند درون p*P اشباع شده است. درحالی‌که ترکیب معنایی جریان دارد *i بالایی نقش کنش‌گر را معرفی می‌کند که درون v*P اشباع نشده است. از این رو نقش پایینی با ارتقا به جایگاه بالایی هر دو نقش را اشباع می‌کند. این پدیده که از آن تحت عنوان ارتقای پیکر یاد می‌شود نشان می‌دهد که تنها ساخت‌های واجد ضمائر انعکاسی (نه ساخت‌های واجد گروه معرف ارجاعی) می‌توانند در ساخت‌های آغازی از عهده‌آزمون کنشگری برآیند.

واژه‌های کلیدی: افعال تغییر حالت، افعال انعکاسی طبیعی، ارتقای پیکر، ارتقای مالک، مالکیت در گزاره، معناشناسی تعبیری.

۱. مقدمه

تحلیل ساخت‌های نحوی با استفاده از ساختار موضوعی ارتباط مستحکم میان ساخت‌های نحوی و تعبیرهای معنایی را منعکس می‌کند. این مفهوم از منظر

رویکردهای واژه‌گرا و پادواژه‌گرا تعابیر و پیامدهای متفاوتی را به همراه داشته است. در واقع این دو رویکرد رقیب دیدگاه‌های متفاوتی را نسبت به نگاشت نحو - معنا عرضه می‌دارند. رویکردهای دسته اول با بهره‌گیری از نسخه‌هایی از فرضیه یوتا و ساخت رویدادی بر اصولی صحه می‌گذارند که بازتاب روشنی از ساختارهای موضوعی را در بازنمایی‌های نحوی مطالبه می‌کنند و نگاشت یک به یک میان ساخت‌های نحوی و تعبیرهای معنایی را الزامی می‌گرداند (هیل و کایزر ۱۹۹۳؛ آسدوماتیلان و متیو ۲۰۱۳ در میان دیگران). اما دیدگاه واژه‌گرایان با روی کار آمدن رویکردهای پادواژه‌گرا از جمله صرف توزیعی زیر سؤال رفت. در صرف توزیعی ریشه‌ها از رهگذر ادغام با هسته‌های نقش‌نما (V, N, a) مقوله دستوری می‌یابند (هله و مرننز ۱۹۹۳). با تأکید این رویکرد بر شکل‌گیری تمام ساخت‌ها در نحو و تعبیرها در سطوح رابط، امکان جدیدی برای تبیین موضوع‌ها و تعیین نقش‌تئایی آن‌ها فراهم گشته است. استقلال نحو تحت تأثیر قواعد تعبیری در سطوح رابط واقع می‌شود که در سطح رابط نحو- صرف از رهگذر تکواژگونگی بافتی^۱ و در سطح رابط نحو- معنا از رهگذر معناگونگی بافتی^۲ تبیین می‌شوند. رویکردهای دسته دوم از جمله رویکرد تعبیری وود و مرننز (۲۰۱۷) تحلیل یکپارچه‌ای از ساخت‌های موضوعی را به اصولی نسبت می‌دهند که ساخت‌های نحوی را از منظر معنایی تعبیر می‌کنند. این رویکرد با فرض استقلال حوزه نحو، به‌عنوان تنها بخش زایای دستور بر این نکته تأکید می‌ورزند که تمام اشتقاق‌ها در نحو شکل می‌گیرند و ساخت‌های تولیدشده تحت تأثیر نظریه تتا یا ساختار نمودی واقع نمی‌شوند. از این رو عناصری که در بازنمایی‌های نحوی مشارکت می‌کنند فی‌نفسه فاقد روابط معنایی‌اند. به دیگر سخن، در این رویکرد می‌توان انتظار داشت که ساخت‌های نحوی یکسان تعابیر متفاوت داشته باشند و یا یک معنا از رهگذر ساخت‌های نحوی مختلف بیان شود. بررسی نقش‌تئایی موضوع‌های برون و درونی در ساخت‌های تناوبی در زبان‌های انگلیسی و فارسی از منظر رویکردهای واژه‌گرا صورت پذیرفته است اما تحلیلی همگون از این ساخت‌ها از منظر معناشناسی تعبیری صورت نگرفته است.

-
1. contextual allomorphy
 2. contextual allosomy

در زبان فارسی در چارچوب صرف توزیعی مطالعاتی در حوزه ساختواژه با تمرکز بر سطح رابط نحو - صرف صورت گرفته است (انوشه ۱۳۹۴، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۹؛ احمدی و انوشه ۱۳۹۸ در میان دیگران)، اما جایگاه پیشینه پژوهشی در سطح رابط نحو - معنا نسبتاً خالی است و تحقیقات اندکی در این زمینه انجام شده است که از این میان می‌توان به صدرالممالکی و انوشه (۱۳۹۹) اشاره کرد که به تحلیل ساخت‌های دومفعولی و دومتعدی در زبان فارسی از منظر معناشناسی تعبیری^۱ (وود و مرننز ۲۰۱۷) در چارچوب صرف توزیعی پرداخته‌اند.

هدف این مقاله تبیین پدیده ارتقای مالک و ارتقای پیکر در زبان فارسی است که مستلزم مرور تمایز میان نقش مالک در ساخت‌های دومفعولی و نقش پیکر در ساخت‌های دومتعدی بر مبنای رویکرد تعبیری وود و مرننز (۲۰۱۷) در چارچوب صرف توزیعی است. مراد از اولی ساخت‌های تناوب مفعولی است که به لحاظ معنایی به انتقال مالکیت دلالت می‌کنند و مراد از دومی ساخت‌های تناوب مکانی است که به لحاظ معنایی به جابه‌جایی و تغییر مکان اشاره می‌کنند. تمایز این دو ساخت در نوع متمم گروه فعلی است. تبیین پدیده ارتقای مالک بر دو پیش‌زمینه استوار است: (الف) بیان مالکیت در گزاره و (ب) معناشناسی افعال تغییر حالت؛ در حالی که، پدیده ارتقای پیکر مستلزم پرداختن به (الف) ساخت‌های دومتعدی واجد افعال انعکاسی طبیعی و (ب) ساخت‌های آغازی متناظر است. برای این منظور پس از مقدمه حاضر، به پیشینه مختصر چگونگی تعبیر این نقش‌ها در آثار زبان‌شناسان مختلف اشاره می‌کنیم. در بخش سوم مبانی نظری رویکرد تعبیری (وود و مرننز ۲۰۱۷) ارائه می‌شود. در بخش تحلیل داده‌ها با تمرکز بر شواهد زبان فارسی به بررسی پدیده ارتقای پیکر و ارتقای مالک می‌پردازیم که ضمن تأیید رویکرد معناشناسی تعبیری، الزامات نحوی رخداد این دو پدیده را مورد بحث قرار می‌دهیم. بخش آخر نیز به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از یافته‌های این مقاله اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهشی

در آغاز باید خاطر نشان کنیم که گرچه تحلیل ساخت‌های دومفعولی و دومتعدی در چارچوب رویکردهای دسته اول به بحث کنونی ما مربوط نمی‌شود با این وجود، پیشینه تحقیقات نوین ریشه در این سنت پژوهشی دارند و فرایند تکاملی این سنت به شمار

می‌روند. از این‌رو، نخست معرفی نقش‌های معنایی در ساخت‌های تناوبی از جمله تناوب مفعولی (دومفعولی) و تناوب مکانی (دومتعدی) را از منظر رویکردهای اول به اختصار مرور می‌کنیم، سپس به تعبیر این نقش‌ها در چارچوب رویکرد پادواژه‌گرای صرف توزیعی می‌پردازیم.

ساخت‌های دومفعولی ساخت‌های هستند واجد یک محمول سه ظرفیتی همانند «دادن، نشان دادن و آموزش دادن» که دارای سه مشارکند و سه نقش معنایی کنش‌گر، کنش‌رو و هدف را از محمول‌های خود دریافت می‌دارند و به لحاظ معنایی بر انتقال مالکیت دلالت دارد (هارلی و میاگاوا ۲۰۱۸). از جمله آثاری که به بررسی ساخت‌های دومفعولی در چارچوب رویکردهای دسته اول پرداخته‌اند می‌توان به بارس و لزنیک (۱۹۸۶)، لارسون (۱۹۸۸)، مرنتز (۱۹۹۳)، لوین و راپاپورت (۱۹۹۵؛ ۲۰۰۸)، پیلکانن (۲۰۰۲، ۲۰۰۸)، کوورو (۲۰۰۳)، رمچند (۲۰۰۸)، برونینگ (۲۰۱۰)، هارلی و میاگاوا (۲۰۱۸)، کریمی (۲۰۰۵)، واعظی (۱۳۹۲)، انوشه (۱۳۹۷) در میان دیگران اشاره کرد.

ساخت‌های دومتعدی ساخت‌هایی هستند واجد یک محمول سه ظرفیتی مکانی همانند «گذاشتن، چسباندن و بار زدن» که محمول آن‌ها ناظر برقرار دادن اشیاء و مواد در داخل یک ظرف یا بر روی یک سطح هستند و دارای دو موضوع درونی‌اند: موضوع انتقالی و موضوع مکان (راپاپورت و لوین ۱۹۸۸). از جمله آثاری که به بررسی ساخت‌های دومتعدی در چارچوب رویکردهای واژه‌گرا پرداخته‌اند می‌توان به رویکرد کلی/ جزئی (بیورز ۲۰۱۰، ۲۰۰۶؛ جکندوف ۱۹۸۷؛ کریمی دوستان و صفری ۱۳۹۰)، رویکرد پیکر- مبنا و زمینه - مبنا (پینکر ۱۹۸۹؛ راپاپورت و لوین ۱۹۸۸؛ روشن ۱۳۷۷)، ابلیش‌وسکا (۲۰۰۵) در میان دیگران اشاره کرد.

در تقابل، آموزه‌های نظری معناشناسی تعبیری و شواهد زبانی بر این نکته دلالت می‌کنند که جایگاه ادغام متمم فعل در ساخت‌های دومفعولی و دومتعدی یکسان اما نوع متمم آن‌ها متفاوت است لذا تعبیر نقش‌های تتایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. صدرالممالکی و انوشه (۱۳۹۹) در تحلیل خود از این ساخت‌ها تصریح می‌کنند که پدیده انتقال مالکیت در ساخت‌های دومفعولی (۱) و رابطه مکانی میان پیکر^۱ و زمینه^۲

1. figure
2. ground

در ساخت‌های دومتعدی (۲) با این فرض تبیین می‌شود که توانایی فعل برای حضور در ساخت دومفعولی مستلزم گزینش یک گروه معرف مرکب (D*P) و توانایی فعل برای رخداد در ساخت دومتعدی مستلزم گزینش یک گروه حرف‌اضافه‌ای مرکب (p*P) است که از رهگذر ترکیب هسته i^* با یک متمم DP و pP، به ترتیب نقش تتایی مالک و پیکر به شاخص اعطا می‌شود. چگونگی تعبیر این نقش‌ها از جایگاه ساختاری این هسته و نقش مفهومی - معنایی ریشه مایه می‌گیرد:

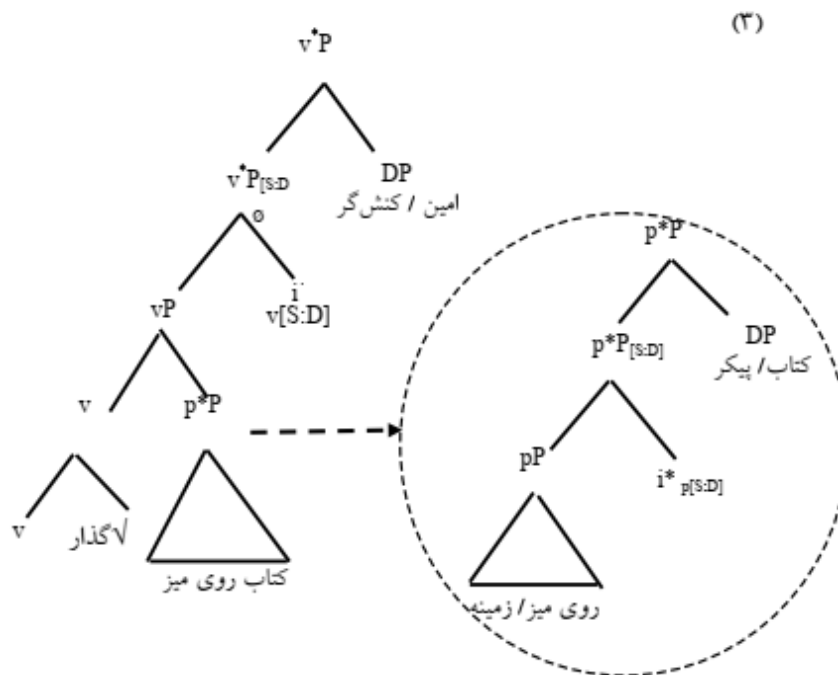
(۱) مادر بچه رو غذا داد.

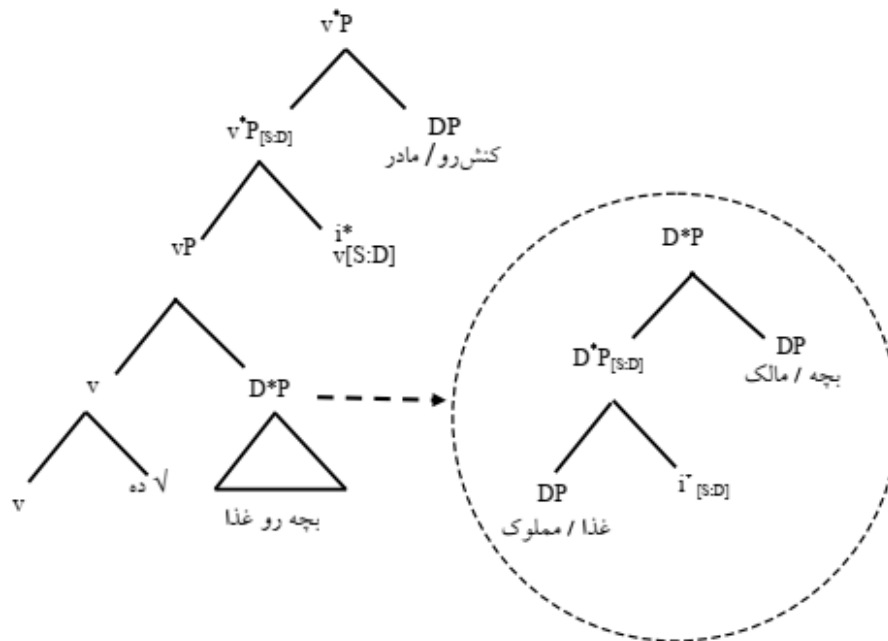
$[v_{v^*P} \text{ مادر } i^*_{vP} > v \text{ ده } < v_{vP}] < v_{D^*P} \text{ بچه رو } i^*_{DP} \text{ غذا } >]$

(۲) امین کتاب را روی میز گذاشت.

$[v_{v^*P} \text{ امین } i^*_{vP} > v \text{ گذار } < v_{vP}] < v_{p^*P} \text{ کتاب را } i^*_{pP} \text{ روی میز } >]$

گزاره ساخت‌های دومتعدی یک گروه حرف‌اضافه‌ای مرکب (p*P) را به‌عنوان متمم خود می‌پذیرند. اما گزاره ساخت‌های دومفعولی یک گروه معرف مرکب (D*P) را به‌عنوان متمم خود می‌پذیرند که برای سهولت درک در بازنمایی‌های (۳) و (۴) ارائه می‌شوند:





۳- مفاهیم صرف توزیعی

صرف توزیعی از جمله نظریه‌های نوین در نحو و برگرفته از نتایج برنامه کمینه‌گرایی است که می‌کوشد تا از منظری متفاوت ساخت‌های زبانی را تبیین کند. رویکرد وود و مرتنز (۲۰۱۷) که در چارچوب همین نحله نظری پا گرفته، تمام ویژگی‌های آن را به ارث برده است. اما هسته‌های معرف موضوع از جمله هسته جهت، الحاقی پایین و حرف اضافه‌ای به یک هسته نحوی با برجسب i^* تقلیل یافته‌اند. وود و مرتنز (۲۰۱۷) به پیروی از برونینگ (۲۰۱۲)، مشخصه‌های گزینشی را درون قلاب بازنویسی می‌کنند؛ از این‌رو، $P[S:D]$ هسته مقوله حرف اضافه و $v[S:D]$ هسته مقوله فعلی‌اند که هرکدام یک عنصر با مقوله D را برمی‌گزینند. مقوله‌گزینی مستلزم مفهوم هسته و شرط عدم تقارن میان سازه‌های ادغام‌شده است. i^* فاقد مقوله است و بازبینی مشخصه گزینشی هنگامی صورت می‌پذیرد که مشخصه مقوله‌ای i^* ارزش‌گذاری شده باشد. اساساً سه عامل در تعیین ویژگی‌های i^* مؤثرند: الف. ادغام با انواع مقوله‌های نحوی، طوری که تعبیر آن از جایگاه ساختاری امکان‌پذیر گردد؛ ب. ارزش‌گذاری i^* از رهگذر ادغام با

الف.	موضوع‌های برونی از رهگذر یک هسته نحوی با برجسب i^* به ساخت‌ها معرفی می‌شوند.
ب.	از منظر نحوی، این هسته با مقوله‌های مختلف به‌عنوان متمم ادغام یا به ریشه واژگانی افزوده می‌شود.
پ.	از منظر معناشناختی، این هسته می‌تواند به دومین سازه ادغامی، نقش تتایی اعطا کند:
	گر i^* با vP ترکیب شود، v^*P را فرافکنی کرده به DP شاخص نقش کنش‌گر اعطا می‌کند.
	گر i^* با pP ترکیب شود، p^*P را فرافکنی کرده به DP شاخص نقش پیکر اعطا می‌کند.
	گر i^* با DP ترکیب شود، D^*P را فرافکنی کرده به DP شاخص نقش مالک اعطا می‌کند.

مشخصه مقوله‌ای اولین سازه؛ پ. اتصال یک ریشه واژگانی به i^* که تعبیر آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نماد «*» بر روی i^* حاکی از یک ویژگی اساسی نحوی است. در واقع هسته i^* به فرافکنی گسترده اولین سازه طی فرایند ادغام خاتمه می‌دهد. نماد «*» تنها به گره بلافصل مسلط بر i^* اعمال می‌شود. نکته دیگر که باید بدان اشاره کرد برجسب‌دهی به ساخت گروهی است که به همان روش آشنا در رویکردهای کمینه‌گرا / صرف توزیعی صورت می‌پذیرد. در واقع مفروضات (مسلمات) این رویکرد به قرار زیر است:

این انگاره هسته جهت را درون فرافکن گسترده فعل کوچک قرار می‌دهد و نماد ستاره دال بر خاتمه یافتن این فرافکنی است. چگونگی تعبیر این نقش‌ها از یک قاعده تعبیری وابسته به بافت مایه می‌گیرد که در سایه ساخت‌های نحوی تعریف و بر اساس اصل خوانش کامل معنا تحدید می‌شود:

(5)	a.	$[i^*] \leftrightarrow \lambda_x \lambda_e. \text{AGENT}(x,e)/\text{-----}(\text{agentive } vP)$
	b.	$[i^*] \leftrightarrow \lambda_x \lambda_s. \text{FIGURE}(x,s)/\text{-----}(\text{locative } pP)$
	c.	$[i^*] \leftrightarrow \lambda_x \lambda_e. \text{POSSESSOR}(x,s)/\text{-----}(\text{applicative } DP)$

(۶) الف. در بافت vP کنشگری، موضوع برونی X تعبیر کنش‌گر را دریافت می‌دارد.
 ب. در بافت pP مکانی، موضوع برونی X تعبیر پیکر را دریافت می‌دارد.
 پ. در بافت DP الحاقی، موضوع برونی X تعبیر مالک را دریافت می‌دارد.
 هسته‌های جهت، حرف‌افزافه و الحاقی پایین سه مصداق از یک هسته نحوی‌اند که از منظر نحوی و معنایی یکسان‌اند و این از تحلیل یکپارچه آن‌ها حمایت می‌کند.

۴- تحلیل داده‌ها

در بخش گذشته ضمن معرفی مبانی معناشناسی تعبیری در چارچوب صرف توزیعی، به چگونگی معرفی نقش‌های مالک و پیکر در ساخت‌های دومفعولی و دومتعدی و تمایز آن‌ها اشاره کردیم. در این بخش به تبیین پدیده ارتقای مالک در ساخت «پارسا گلدان مهسا را شکست» و ارتقای پیکر در ساخت «امین پشت بوته‌ها پنهان شد» می‌پردازیم.

تحلیل هر یک بر دو پیش‌زمینه استوار است: اولی مستلزم پرداختن به (الف) بحث بیان مالکیت و (ب) معناشناسی یک فعل تغییر حالت است و دومی پرداختن به (الف) ویژگی‌های افعال دومتعدی واجد ضمیر انعکاسی و (ب) ساخت‌های آغازی متناظر را ایجاد می‌کند که به ترتیب در زیر بخش‌های ۳-۱ الی ۳-۵ مورد بحث قرار می‌گیرد.

۴-۱- بیان مالکیت در گزاره

فاعل سؤال مکانی، پیکر است: «کتاب کجاست؟ - کتاب روی میز است» اما در ساخت‌های بیان مالکیت در گزاره، این مالک است که به‌عنوان فاعل جمله ایفای نقش می‌کند: «مین یک ماشین دارد». حال تحلیل مالک در ساختی نظیر «مین یک ماشین دارد» را در نظر می‌گیریم. از منظر معناشناختی، در این ساخت رابطه مالکیت از فعل HAVE/BE حاصل نمی‌شود بلکه در سطح پایین‌تر از درون DP مملوک مایه می‌گیرد. هم‌راستا با محققان بسیاری (کین ۱۹۹۳، بیورز، پونورت و وشلر ۲۰۰۹، میلر ۲۰۱۸ در میان دیگران) بر این باوریم که گروه معرف مملوک بر رابطه «داشتن» دلالت می‌کند. ممکن است این رابطه وراثتی^۱ ریشه اسمی باشد و به رابطه قوم و خویشی اشاره کند: همانند «برادرش» در جمله «مین برادرش پزشک» که در آن «امین» که در هسته گروه مالک قرار دارد (مضاف‌الیه به تعبیر سنتی) از درون سازه «برادر امین» به آغاز جمله حرکت کرده است و ضمیر «ش» را از خود به‌جا گذاشته است. و یا در مورد یک اسم عام همانند «ماشین» توسط هسته POSS به ساخت معرفی شود. این هسته در جایگاه شاخص عنصری را به‌عنوان مالک معرفی نمی‌کند؛ از این‌رو، این رابطه به کل DP مملوک دلالت می‌کند که از رهگذر ادغام با vBE، به گروه فعلی کوچک منتقل می‌شود زیرا نحو مستعد تعبیر ترکیبی است و اگر یک ساخت درون ساخت دیگری قرار بگیرد ساخت بزرگ‌تر ویژگی‌های معنایی (دلالت‌های) ساخت درونه را به ارث خواهد برد. لذا دلالت گره DP دلالت گره پایین‌تر (POSSP) را دربر خواهد داشت. دلالت فوق از رهگذر ادغام با vBE، به گروه فعلی کوچک نیز منتقل می‌شود. از آن‌جا که این گروه فعلی بیان‌گر رابطه ملکی است و به یک رویداد ایستا یا پویا اشاره نمی‌کند معنا گونه جهت تهی‌گزینش می‌شود. گروه معرف فاعلی در جایگاه شاخص این هسته معرفی و نقش مالک را ایفا می‌کند که هسته POSS معرفی کرده اما در آن جایگاه اشباع‌نشده

1 inherent to the noun root

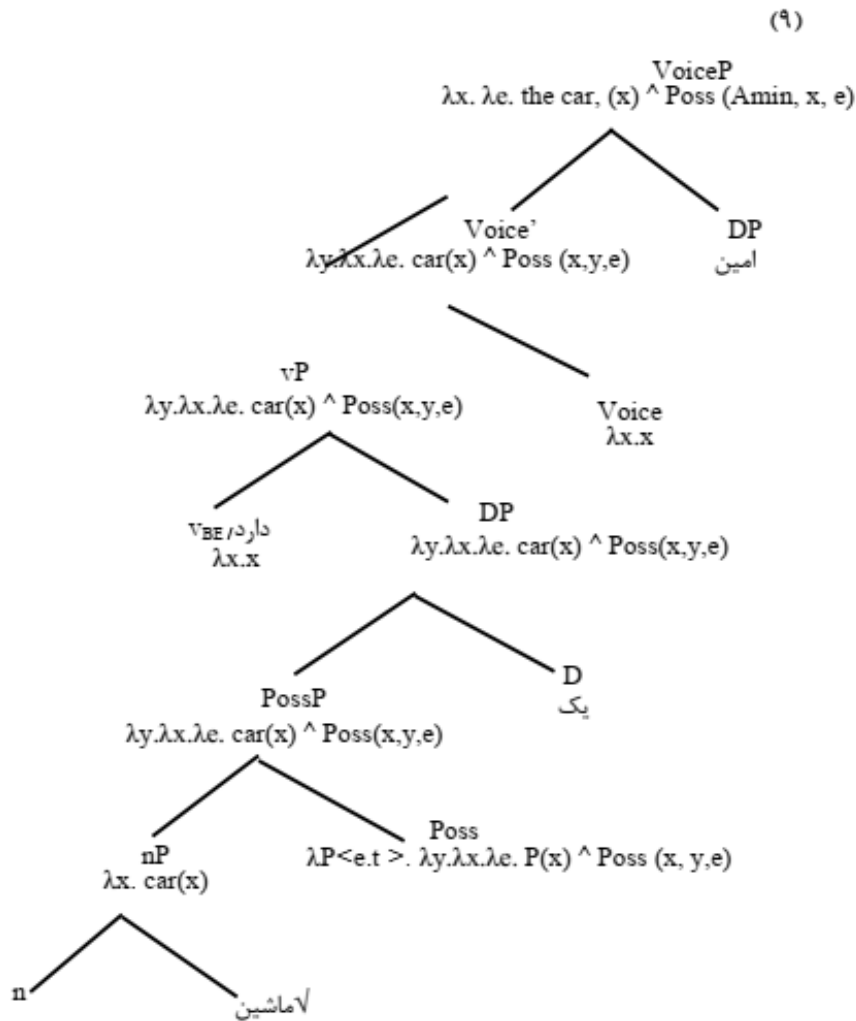
بود. به پیروی از وود و ومرتز (۲۰۱۷) معتقدیم که حوزه D^*P همانند حوزه v^*P می‌تواند از رهگذر اعمال قاعده تعبیری (5) یک موضوع برونی را به ساخت‌ها معرفی کند و با داشتن مشخصه‌گزینشی $DP_{[S:D]}$ به این عنصر نقش معنایی مالک را اعطا کند:

(7)



درحالی‌که حوزه D^*P به لحاظ ساختاری شبیه حوزه v^*P است اما تعامل آن با حوزه v^*P می‌تواند نتایج جالبی را به همراه داشته باشد. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که در ساخت‌های آغازی، هسته i^* به لحاظ معنایی قادر به معرفی نقش تنابیی «کنش‌گر» نیست زیرا این هسته بالاترین هسته معرف موضوع در حیطه موضعی است اما هسته i^* در حوزه D^*P بالاترین هسته معرف موضوع نیست پس می‌تواند نقشی را معرفی کند که در جایگاه شاخص v^*P اشباع شود؛ از این‌رو، گروه معرف «امین» نقش مالک را برآورده می‌کند که در جایگاه پایین معرفی اما اشباع نشده بود و میلر (۲۰۱۸) از آن تحت عنوان ارضای مؤخر^۱ نقش نام می‌برد. حال بازنمایی جمله «/امین یک ماشین دارد» را در نظر می‌گیریم:

(۸) الف. Voice امین VoiceP] v_{vP}] D_{DP}] POSS_{POSSP}] np] ماشین]]]]]]



بازخوانی بیان مالکیت در گزاره در رویکرد معناشناسی تعبیری وود و مرتنز (۲۰۱۷) با این پرسش اساسی مواجه است: هسته POSS از چه نوعی است. می‌توان چنین فرض کرد که آن نوعی i^* است. از منظر معناشناختی رابطه مالکیت همان تعبیر i^* در بافت nP متمم است که بر طبق تحلیل رویکرد کنونی به صورت ساخت (۲۲) خواهد بود:

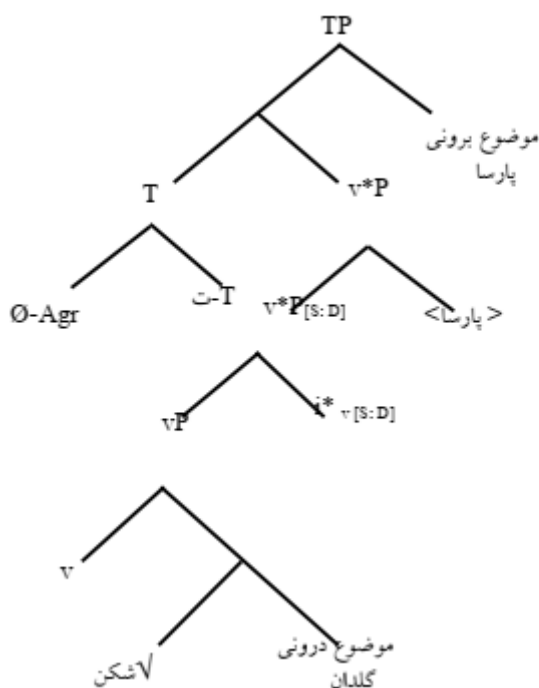
$$[[[[[[nP \text{ ماشین}] i^*]_{nP}] D]_{DP}] v]_{vP}] i^*]_{v^*P} \quad (10)$$

۴-۲- افعال تغییر حالت

در زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌های دیگر فعل‌های تغییر حالت در تناوب سببی شرکت می‌کنند. مانند «شکستن» که در دسته فعل‌های تغییر حالت قرار دارد. بازنمایی درختی «پارسا گلدان را شکست» را در (۱۲) ملاحظه می‌کنیم.

(۱۱) الف. پارسا گلدان را شکست. (سببی) / ب. گلدان شکست. (آغازی)

(۱۲)



هم چنان که ملاحظه می‌شود، در اشتقاق‌های نحوی واحدهای زبانی در ساختاری سلسله‌مراتبی قرار می‌گیرند و سازه‌های بزرگ‌تر را می‌سازند. آنچه در ساخت نحوی ارائه می‌شود مجموعه‌ای از پایانه‌های نحوی است. مقوله فعلی تغییر حالت مستلزم یک هسته فعلی کوچک به همراه حالت نتیجه در یک گروه معرف (گلدان) متمم است. تمایز ساخت‌های سببی و آغازی بستگی به ساختار آن‌ها دارد. از منظر نحوی در یک ساخت سببی، رویداد سببی (V) به همراه حالت نتیجه در یک گروه معرف (گلدان) متمم بازنمایی می‌شود. مفعول مستقیم به‌عنوان حالت نتیجه تعبیر می‌شود که ریشه V-shkan این حالت را نام‌گذاری کرده فعل به‌عنوان سببی تعبیر می‌گردد زیرا متمم به لحاظ معنایی یک حالت است. در مرحله بعدی اشتقاق، هسته i* از رهگذر ادغام با گروه فعلی

کوچک مشخصه‌ای مقوله‌ای‌اش را به‌عنوان v ارزش‌گذاری کرده، سپس $v^*P_{[S:D]}$ را فرافکنی می‌کند، یعنی ساخت گروه فعلی که باید یک گروه معرف را مقوله‌گزینی کند. گروه معرف «پارسا» در جایگاه شاخص به ساخت معرفی‌شده منتج به چرخه کامل v^*P می‌شود. در ساخت آغازی که بدون موضوع برونی است v به‌صورت BECOME (13) و در ساخت سببی واجد موضوع برونی v به‌صورت CAUSE (14) تعبیر و بازنمایی می‌شود (وود و مرننز ۲۰۱۷):

(13) $[v] \langle - \rangle \lambda P_{\langle s,t \rangle} \lambda_e \exists_s. \text{BECOME}(s, e) \& P(s) / ____ (\text{no EA})$

(14) $[v] \langle - \rangle \lambda P_{\langle s,t \rangle} \lambda_e \exists_{e'}. P(e') \& \text{CAUSE}(e', e) / ____ (\text{EA})$

با ملاحظه معنائشناسی یک فعل تغییر حالت که متشکل از دو زیر رویداد (سببی و حالت نتیجه) است، بایستی قاعده کلی زیر را در نظر گرفت که بر مبنای آن موضوع درونی به‌صورت حالت نتیجه تعبیر می‌شود:

(15) $[\text{DP}] \rightarrow \text{STATE}([\text{DP}]) = (\lambda_x \lambda_s. \text{state}(s, x))([\text{DP}])$

آنچه به لحاظ نحوی در یک ساخت سببی بازنمایی نمی‌شود بخش BECOME رویداد تغییر حالت است. از آنجا که محمول BECOME نمی‌تواند به یک گره نحوی خاص متصل شود (الا به پیامد ناشی از قاعده ترکیبی بالا) از این‌رو نمی‌تواند با یک وابسته فعلی همانند «دوباره» بیاید:

(۱۶) * گلدان دوباره شکست.

در رویکرد معنائشناسی تعبیری در تناوب سببی دو معناگونه وجود دارد که به لحاظ بافتی تعبیر می‌شوند:

(17) a. $[i^*] \langle - \rangle \lambda x \lambda e. \text{AGENT}(x, e) / ____ (\text{agentive } vP)$

b. $[i^*] \langle - \rangle \lambda_{x,x}$

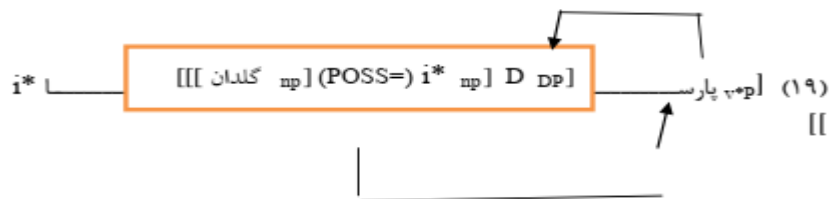
انتخاب میان این دو تعبیر در بخش معنایی (پسانحوی) صورت می‌پذیرد. اگر vP متمم به‌صورت یک رویداد پویا (جمله ۱۱- الف) تعبیر شود گزینه (a) و اگر به‌عنوان رویداد خودانگیخته (جمله ۱۱- ب) تعبیر شود گزینه (b) انتخاب می‌گردد. لذا رویدادی همانند «شکستن گلدان» می‌تواند به هر دو روش (a) و (b) خوانش شود.

۳-۴ ارتقای مالک

با ملاحظه رابطه مالکیت در گزاره و ویژگی فعل‌های تغییر حالت در بخش‌های پیشین، برای بررسی ارتقای مالک در زبان فارسی ساخت زیر را در نظر می‌گیریم:

(۱۸) سینا گلدان مهسا را شکست.

در تحلیل ارتقای مالک در ساخت (۱۸) باید به دو ویژگی توجه کرد. از یک سو، موضوع برونی (مهسا) در عبارت «گلدان مهسا» در نقش مالک همانند بیان مالکیت در گزاره به ساخت معرفی می‌شود: «مهسا گلدان دارد» و یا همانند مقوله الحاقی پایین (پیلکانن ۲۰۰۸) در جایگاه شاخص هسته الحاقی (یا همان i^* در رویکرد تعبیری) به-عنوان مالک تعبیر می‌شود. از سوی دیگر، این ساخت مستلزم معناسازی یک فعل تغییر حالت است. نحو دو نوع الزام را بر این ساخت ایجاب می‌کند: (الف) برای اینکه نقش مالک از رهگذر DP برونی «مهسا» در عبارت «گلدان مهسا» بیان شود، بایستی رابطه مالکیت در این ساخت اشباع نشده باقی بماند تا از رهگذر ارتقا به جایگاه بالاتر، DP متمم «گلدان» مجوز تعبیر نتیجه حالت را بیابد و (ب) برای نگاشت معنای تغییر حالت بایستی DP درونی به عنوان نتیجه حالت تعبیر شود که بازنمایی آن در (۱۹) ارائه می‌شود:



۴-۴ ساخت دومتعدی واجد ضمائر انعکاسی

داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهند که این زبان هم دارای افعال انعکاسی طبیعی است یعنی در یک ساخت دومتعدی می‌توان هم یک ضمیرانعکاسی (۲۰- الف) و هم یک گروه معرف ارجاعی (۲۰- ب) را به عنوان مفعول مستقیم به کار برد:

(۲۰) الف. امین خود را پشت بوته‌ها پنهان کرد.

$[[[\text{amin } v^* p] \text{ i}^* <v \sqrt{\ }> p^* p] \text{ خود را } pp] \text{ پشت بوته‌ها}] \text{ پنهان کرد }]]]$

ب. امین حسن را پشت بوته‌ها پنهان کرد.

$[[[\text{amin } v^* p] \text{ i}^* <v \sqrt{\ }> p^* p] \text{ حسن را } pp] \text{ پشت بوته‌ها}] \text{ پنهان کرد }]]]$

این سازه که نشانه مفعولی دارد (را)، بر مصداق معینی در جهان خارج دلالت می‌کند و مفعول غیرمستقیم به صورت گروه حرف اضافه‌ای همواره در ساختار نحوی تظاهر می‌یابد. پس از شکل‌گیری گره‌های پایانی در نحو، نوبت درج واژهاست که از رهگذر فرایند ادغام صرفی (تحت شرایط هم‌جواری) و هم‌جوشی، ساخت‌های صرفی را به همان روش آشنای صرف توزیعی جایگزین اشتقاق‌های نحوی کند. از رهگذر اعمال قاعده

تعبیری نیز، نقش کنش‌گر به شاخص هسته i^* در حوزه v^*P و نقش پیکر به شاخص هسته i^* در حوزه p^*P و نقش زمینه به متمم حرف اضافه اعطا می‌شود. لازم به ذکر است که این سامانه، قواعد تعبیری وابسته به بافت نحوی را جایگزین معناشناسی ترکیبی به سبک نئودیویدسونی می‌کند.

ضمایر انعکاسی معمولاً به صورت شکلی صرف شده از واژه «خود» نوشته می‌شوند. شواهد نحوی مبنی بر حضور ضمایر انعکاسی در ساخت‌های واجد محمول‌های انعکاسی از تطابق فاعل و مفعول انعکاسی از رهگذر اصل (الف) مرجع‌گزینی به دست می‌آید. طبق این اصل این ضمایر باید از سوی مرجع مناسبی که در جایگاه موضوع قرار دارد، سازه‌فرمانی شوند. در جمله نادستوری (۲۱- پ) سازه فاعل (بچه‌ها) جمع است و نمی‌تواند مرجع مناسبی برای ضمیر انعکاسی «خودش» باشد.

(۲۱) الف. امین i خودش i را میان جمعیت جای داد.

TP [v^*P امین i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P خودش را i^* pp میان جمعیت] جای داد

ب. بچه‌ها i خودشان i را پشت بوته‌ها پنهان کردند.

TP [v^*P بچه‌ها i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P خودشان را i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان

کردند

پ. i^* بچه‌ها i خودش i را پشت بوته‌ها پنهان کردند.

TP [v^*P بچه‌ها i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P خودش را i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان کردند

تناوب سببی غالباً با تکواژ سببی «ان» بر روی فعل گذرا نشان داده می‌شود. آنچه ساختواژه به ما می‌گوید این نکته است که نحو درگیر یک هسته معرف موضوع در یک ساخت گذرا است. وند سببی بازنمون ساختاری فعل کوچک در بافت هسته معرف موضوع برونی است. حال جمله سببی (۲۲- الف و ب) و ساخت متناظر آغازی‌اش در (۲۲- پ و ت) را در نظر می‌گیریم که پس از ملاحظه بازنمایی نحوی در زیر، به بحث

ارتقای پیکر در زیر بخش (۳-۵) می‌پردازیم.

(۲۲) الف. امین خود را پشت بوته‌ها پنهان کرد.

TP [v^*P امین i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P خود را i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان کرد

ب. امین حسن را پشت بوته‌ها پنهان کرد.

TP [v^*P امین i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P حسن را i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان کرد

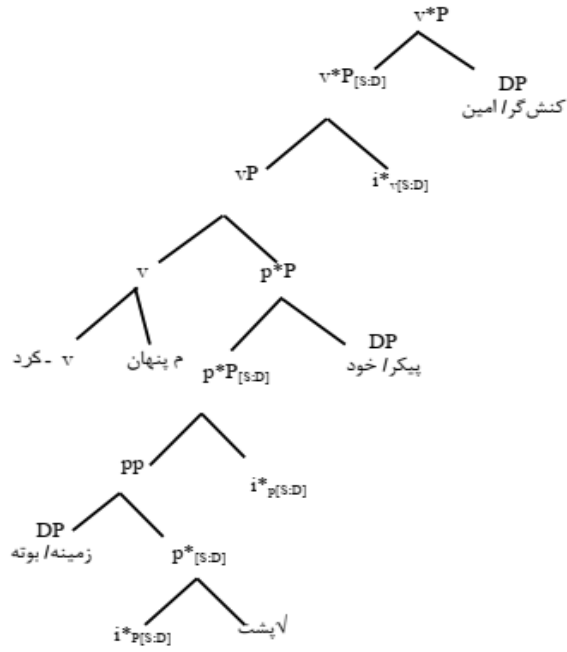
پ. امین پشت بوته‌ها پنهان شد.

v^*P [v^*P امین i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P امین i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان شد

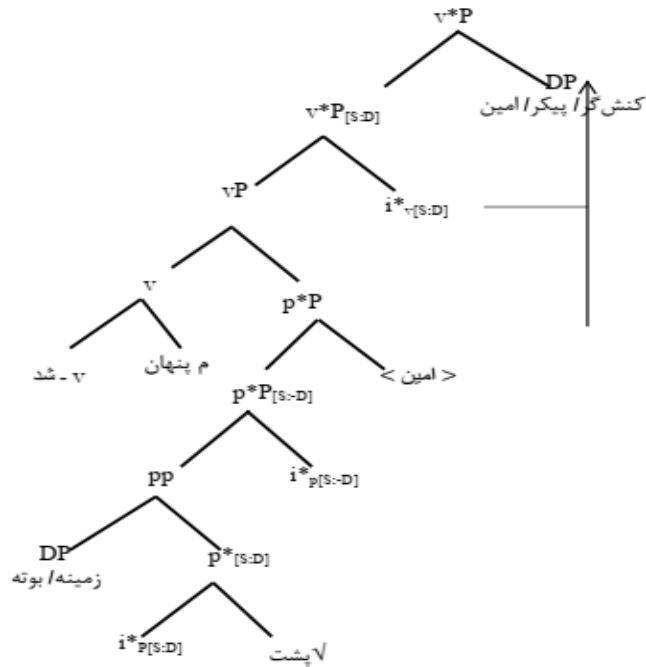
ت. حسن پشت بوته‌ها پنهان شد.

v^*P [v^*P امین i^* v_P] $\langle v \sqrt{\ } \rangle$ [p^*P حسن i^* pp پشت بوته‌ها] پنهان شد

(۲۳) بازنمایی نحوی ساخت «الف»



(۲۴) بازنمایی نحوی ساخت «ب»



۴-۵- ارتقای پیکر

در حالی که جمله (۲۲- الف) ساخت کنشگری است و موضوع‌های برونی v^*P و p^*P از رهگذر قاعده تعبیری به ترتیب تعبیر کنش‌گر و پیکر را دریافت می‌دارند، جمله (۲۲- پ) یک ساخت آغازی است که موضوع درونی با یک موضوع برونی ضمنی هم‌نمایه است و یک گروه معرف هر دو نقش کنش‌گر و پیکر را ایفا می‌کند. «امین» در خوانش کنشگری دارای نقش کنش‌گر و کنش‌رو است (گروبر ۱۹۷۶؛ جکندوف ۱۹۷۲). بازخوانی این در بافت رویکرد جدید نشان می‌دهد که I^* پایینی که نقش پیکر را معرفی می‌کند درون p^*P اشباع شده است. درحالی‌که ترکیب معنایی جریان دارد I^* بالایی نقش کنش‌گر را معرفی می‌کند که درون v^*P اشباع نشده است. از این رو نقش پایینی با ارتقا به جایگاه بالایی هر دو نقش را اشباع می‌کند یعنی هر آنچه به صورت موضوع برونی ادغام شده بود موضوع معنایی هر دو رابطه پیکری و کنشگری قرار می‌گیرد. این پدیده که از آن تحت عنوان ارتقای پیکر یاد می‌شود نشان می‌دهد که تنها ساخت‌های واجد ضمائر انعکاسی (نه ساخت‌های واجد گروه معرف ارجاعی) می‌توانند در ساخت‌های آغازی از عهده آزمون کنشگری برآیند (وود ۲۰۱۵). علاوه بر مشخصه [جاندار] فاعل ساختاری می‌تواند با قیدهای کنشگری نظیر «عامداً، محتاطانه، به قصد...» همراه شود:

(۲۵) الف. امین عامداً/ محتاطانه پشت بوته‌ها پنهان شد.

ب. امین به قصد رصد سارقین پشت بوته‌ها پنهان شد.

ساخت منقطع «آنچه به X اتفاق افتاد...» به عنوان آزمون تشخیصی به کار می‌رود تا ساخت آغازی را از ساخت کنشگری تمییز داد که در آن X مفعول مستقیم جمله است. ساخت منقطع با ساخت آغازی (۲۲- پ) خوانش دستوری و با ساخت کنشگری (۲۲- ب) خوانش نادستوری دارد.

(۲۶) الف. آنچه به امین اتفاق افتاد پنهان شدن در پشت بوته‌ها بود

ب. آنچه به امین اتفاق افتاد پنهان کردن در پشت بوته‌ها بود.

۵. نتیجه

با پذیرش رویکرد معناشناسی تعبیری در چارچوب صرف توزیعی، به چگونگی معرفی نقش‌های مالک و پیکر در ساخت‌های دومفعولی و دومتعدی و تمایز آن‌ها اشاره کردیم. آنچه در این بررسی به عنوان پرسش مطرح بود، چگونگی ارتقای پیکر و ارتقای مالک و تبیین این دو پدیده بر مبنای رویکرد تعبیری است. تحلیل هر یک بر دو پیش‌فرض

استوار بود که اولی ضرورت پرداختن به بیان مالکیت در گزاره و ویژگی فعل‌های تغییر حالت را به‌همراه داشت؛ از یک سو، در تحلیل ساخت «پارسا گلدان مهسا را شکست» موضوع برونی (مهسا) در عبارت «گلدان مهسا» در نقش مالک به ساخت معرفی شد و تعبیر مالک را دریافت داشت. از سوی دیگر، این ساخت مستلزم معناشناسی یک فعل تغییر حالت بود. نحو دو نوع الزام را بر این ساخت ایجاد می‌کرد: (الف) برای اینکه نقش مالک از رهگذر DP برونی «مهسا» در عبارت «گلدان مهسا» اشباع شود، بایستی رابطه مالکیت در این ساخت اشباع نشده باقی بماند تا از رهگذر ارتقا به جایگاه بالاتر، DP متمم «گلدان» مجوز تعبیر نتیجه حالت را بیابد و (ب) برای نگاشت معنای تغییر حالت بایستی DP درونی به‌عنوان نتیجه حالت تعبیر شود. برای تبیین پدیده ارتقای پیکر استدلال ما این بود که تحلیل ساخت سببی «امین خود را پشت بوته‌ها پنهان کرد» و ساخت آغازی متناظر «امین پشت بوته‌ها پنهان شد» مستلزم پرداختن به ویژگی ساخت‌های دومتعدی واجد ضمائر انعکاسی است. پدیده ارتقای پیکر تنها در ساخت‌های واجد ضمائر انعکاسی (نه گروه معرف ارجاعی) امکان‌پذیر است زیرا در این ساخت‌ها موضوع درونی با یک موضوع برونی ضمنی هم‌نمایه است و یک گروه معرف هر دو نقش کنش‌گر و پیکر را ایفا می‌کند. بر مبنای این رهیافت جدید نشان دادیم که i^* پایینی که نقش پیکر را معرفی می‌کند درون p^*P اشباع شده است. درحالی‌که ترکیب معنایی جریان دارد i^* بالایی نقش کنش‌گر را معرفی می‌کند که درون v^*P اشباع نشده است. از این رو نقش پایینی با ارتقا به جایگاه بالایی هر دو نقش را اشباع می‌کند یعنی هر آنچه به‌صورت موضوع برونی ادغام شده بود موضوع معنایی هر دو رابطه پیکری و کنشگری قرار می‌گیرد. پدیده ارتقای پیکر را می‌توان از رهگذر یک قید کنشگری اثبات کرد. تنها ساخت‌های واجد ضمائر انعکاسی می‌توانند در ساخت‌های آغازی از عهده آزمون کنشگری برآیند. دومین روش تشخیصی کاربرد ساخت منقطع است که تنها در ساخت‌های آغازی با خوانش دستوری همراه بود.

منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۹۴). فراق‌کن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب بر پایه نظریه صرف توزیعی. *دو ماهنامه جستارهای زبانی*، ۶۵، شماره ۵ (پیاپی ۲۶)، ۴۹ - ۷۲.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۷). بازنگری در تصریف زمان گذشته در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی. *دو ماهنامه جستارهای زبانی*، ش ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷، ۵۷ - ۸۰.
- احمدی، محیا و مزدک انوشه (۱۳۹۸). طبقه‌بندی واژه‌های مرکب زبان فارسی از منظر نظریه صرف توزیعی. *پژوهش‌های زبانی*، سال ۰۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ۱ - ۲۰.

- انوشه، مزدک (۱۳۹۹). ستاک بی‌ستاک: توزیع واژگونه‌های فعلی بر پایه نظریه صرف توزیعی. پژوهش‌های زبانی. ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹،
روشن، بلقیس (۱۳۷۷). معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی فعل‌های فارسی. پایان‌نامه دکتری دانشگاه تهران
- کریمی دوستان، غلامحسین و علی صفری (۱۳۹۰). اثر کلی / جزئی در تناوب مکانی زبان فارسی. پژوهش‌های زبان‌شناسی. سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰
واعظی، هنگامه (۱۳۹۳). افعال دومفعولی در زبان فارسی: تعامل میان نحو و کلام. دوماهنامه جستارهای زبانی. شماره ۵، بهمن و اسفند ۱۳۹۳، ۲۷۴-۲۵۱
- Acedo-Matellan, V. & J. Mateu (2013). Satellite-framed Latin vs. verb-framed Romance: a syntactic approach, *Probus* 25, 227-265
- Beavers, J., E. Ponvert & S. Wechsler. (2009). *Possession of controlled substantives: Light 'have' and other verbs of possession*. MS, UT Austin
- Bruening, B. (2010). Double object constructions disguised as prepositional datives. *Linguistic Inquiry* 41(2). 287-305.
- Cuervo, M. C. (2003). *Datives at Large*. Cambridge, MA: MIT Doctoral dissertation.
- Gruber, J.S. (1979). *Lexical Structure in Syntax and Semantics*, North-Holland, Amsterdam.
- Hale, K. & Keyser, S.J. (1993). On argument structure and the lexical representation of syntactic relations. In *The View from Building 20, Essays in linguistics in honor of Sylvain Bromberger*, K. Hale & S.J. Keyser (eds), 53-109. Cambridge MA: The MIT Press.
- Harley, H. & S. Miyagawa (2018) Syntax of Ditransitive. *Oxford Research Encyclopedia of Linguistics*.
- Jackendoff, R. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*, MIT Press, Cambridge, MA.
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Larson, R.K. (1988). On the double object construction. *Linguist. Inq.* 19: 335-92
- Lasnik, H. (1981). Restricting the theory of transformations: A case study. In N. Herrnstein and D. Lightfoot, (eds) *Explanations in Linguistics*: London
- Myler, N. (2018). Complex copula systems as suppletive allomorphy. *Glossa: a journal of general linguistics* 3(1)
- Oblishevska, O. (2005). *Locative Alternation in Slavic*. University of Ottawa.
- Pinker, S. (1989). *Learnability and cognition: The acquisition of argument structure*. Cambridge, MA: MIT Press.

- Pylkkänen, L. (2008). *Introducing Arguments*. Cambridge, MA: MIT Press
- Rappaport, H. & B. Levin (2008). The English dative alternation: the case for verb sensitivity. *J. Linguist.* 44: 129-67
- Wood, J. & A. Marantz (2017). The Interpretation of External Arguments. *The Verbal Domain*. Print ISBN-13: 97801987678



Pragmatic Aspects of Mægær ('unless'/'but') as a Discourse Marker in Persian

Shahin Shirzadi¹ & Moahammad Amoozadeh² & Seyyed Ali Kalantari³ & Vali
Rezai⁴
(123-146)

Abstract

Discourse marker is a functional-pragmatic category, not affecting truth conditions of the sentence. These linguistic elements encode procedural rather than representative or propositional meanings. Discourse markers have been the subject of increasing attention in recent years, and have been investigated in different theoretical frameworks. Among the vast variety of approaches toward interpreting the role of discourse markers, one major approach is rooted in Grice's suggestion. By elaborating the concept of conventional implicature along the previously well-known concept of conversational implicature, Grice (1989) treats some discourse markers as being instances of the former. He also conceptualized the concept of non-central or higher-level speech acts to account for the contribution of these discourse markers to the meaning of their host sentence. In this article, we will initially describe the characteristics of the discourse marker "mægær" ('unless'/'but') in terms of prototypical characteristics of discourse markers proposed by Brinton (1996) and Heine (2013). We then present a diachronic exposition of its semantic development from having a propositional meaning to a word with a textual and expressive function in contemporary Persian. This explanation is in accordance with Traugott's (1982) analysis of semantic change toward more subjectification. Ultimately, we have applied a Gricean interpretation to this Persian discourse marker, as a higher-level speech act. It is argued that "mægær" ('unless'/'but'), in addition to its function as a connective element (which connects two textual units or encrypts the connection between the propositional content of an utterance and its previous context), can help with the performance of a non-central speech act with the illocutionary force of indicating opposition. Given the fact that speech acts, in Searl's terms, are the subject of the quadruple felicity conditions, namely Preparatory, Sincerity, Propositional content and Essential conditions we have shown how these conditions can be actualized (or applied) when it comes to higher-level speech acts.

Keywords: Discourse Marker, Conventional Implicature, Speech Act, Illocutionary Force, Felicity Conditions, Grammaticalization.

Received: 4, May, 2021 & Accepted: 6, October, 2021

doi: 10.22059/jolr.2021.323183.666712
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Ph.D. Candidate in General Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
2. Corresponding Author Email: amoozadeh@yahoo.com
Professor of General Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
3. Associate Professor, Department of Philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
4. Associate Professor General Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

Discourse Markers are among the most controversial subjects in Pragmatics. Not affecting truth conditions of the sentence, these linguistic elements encode procedural rather than representative or propositional meanings. There seem to be many disagreements among linguists, concerning the terminology and definition. Besides, there is no general consensus even in the set of expressions that can be concerned as instances of this term. Discourse markers have been the subject of increasing attention in recent years, and have been investigated in different theoretical frameworks. One major approach toward interpreting the role of discourse markers is rooted in Grice's works (1989). Grice subsumed some of the discourse markers under the concept of conventional implicature and as instances of what he called higher-level or non-central speech act. The significance of this approach is due to its contribution to the development of the speech act theory.

The Persian word "mægær" ('unless'/'but') has undergone different changes in meaning and role, leading to its function as a discourse marker in today's Persian. So far, there has not been any research that specifically studies "mægær", which makes the current study the first research on the various pragmatic aspects of this discourse marker. In this article, we will initially describe the characteristics of "mægær" in terms of prototypical characteristics of discourse markers proposed by Brinton (1996) and Heine (2013), in order to demonstrate the fact that this expression mostly functions as a discourse marker in contemporary Persian. In the next step, we put forward a diachronic exposition of its semantic development. Ultimately, we have applied a Gricean interpretation of this Persian discourse marker, as a higher-level speech act.

This paper aims to answer these questions: can we consider "mægær" as a discourse marker in Persian, and if it is so what are its characteristics? How can we describe "mægær" as a higher-level speech act, in Gricean terms, and what would be its illocutionary force? How we can use Searl's felicity conditions for this discourse marker?

2. Methodology

Based on a brief discussion about "mægær"'s characteristics, we have shown that it has almost every prototypical characteristic of discourse markers suggested by Brinton (1996) and Heine (2013). Then we put forward a diachronic exposition by comparing the various meanings of this expression in 11-13 century texts with its meaning in today Persian. For doing so, we gathered two small corpora, including 150 old usages of the word and 170 contemporary usages. We have shown that its content has changed from a propositional meaning to a textual and expressive meaning in contemporary Persian, which is in line with Traugott's (1982) analysis of semantic-pragmatic change in the early stages of grammaticalization. Lastly, it is argued that "mægær" ('unless'/'but), in addition to its function as a connective element (which connects two textual units or encrypts the connection between the propositional content of an utterance and its previous context), can help with the performance of a non-central speech act with the illocutionary force of indicating opposition. Given the fact that speech acts, in Searl's terms, are the subject of the quadruple felicity conditions, namely Preparatory, Sincerity, Propositional content, and Essential conditions we have shown how these conditions can be actualized (or applied) when it comes to higher-level speech acts.

3. Discussion of Results and Conclusions

Findings can be summarized in several directions. First, it was found that "mægær", a word that was made by combining the negative marker "mæ" with "ægær" (the result of grammaticalization of "hækæræm", an adverb of time), has gradually accepted a contrastive and concessive meaning. "mægær" has changed from a word with a propositional meaning (referring to a temporal situation) toward a textual function (which is helping to make a text cohesive) that is in accordance with Traugott's (1982) analysis of "while". In today's Persian, it has accepted a concessive meaning as well, which is primarily expressive of the speaker's attitudes toward the addressee or proposition itself. Second, the interrogative sentences that contain initial "mægær", besides performing a literal speech act (uttering a question) are always carrying an indirect speech act as well, emphasizing the declarative proposition that is outwardly target of a yes-no question. The gap between the secondary (literal) and the primary (indirect) speech act is bridged up with recourse to the higher-level speech act. By designating on a concessive contrast on the non-central speech act level, "mægær" helps the addressee to infer the indirect speech act on the central level. In this process (bridging the gap between primary and secondary speech act), mutual contextual beliefs have a leading role as well. Third, among the quadruple felicity conditions, namely Preparatory, Sincerity, Propositional content, and Essential conditions we have shown how these conditions can be actualized (or applied) when it comes to higher-level speech acts. To put it concisely, the conditions of propositional content and sincerity are inapplicable or irrelevant for non-central speech acts in general, but we can formulate preparatory and essential conditions for "mægær" as bellow (H stands for the hearer and S for the speaker):

Preparatory condition, it is not obvious to H that S believes there is no opposition. Essential condition, uttering the expression counts as an attempt to make an opposition between two parts of utterance or between utterance and contextual assumptions.

ابعاد کاربردشناختی نقش‌نمای گفتمانی «مگر»

شاهین شیرزادی

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

محمد عموزاده^۱

استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

سید علی کلانتری

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

والی رضایی

دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله ۱۴۰۰/۰۷/۱۴

علمی- پژوهشی

چکیده

نقش‌نماهای گفتمانی در سال‌های اخیر توجهی فزاینده را به خود جلب کرده و در چارچوب‌های نظری متنوعی بررسی و تبیین شده‌اند. یکی از رویکردهای مهم و بحث‌انگیز به این نقش‌نماها، پیشنهادۀ گرایس (۱۹۸۹) بوده است که برخی از این عناصر را به مثابۀ تضمّن قراردادی (در برابر تضمّن مکالمه‌ای) و در خدمت کنش گفتاری غیر مرکزی و کنش گفتاری سطح بالاتر (در برابر کنش گفتاری سطح مرکزی و سطح نخست) در نظر می‌گرفت. واژه «مگر» که حاصل دستوری‌شدگی واژه‌ای با معنای قاموسی در ترکیب با نشانه نفي بوده است، با پشت سر گذاشتن تحولات معنایی و کاربردی مختلف و پذیرش طیفی گسترده از معناها، در زبان فارسی امروز واجد کارکرد نقش‌نمای گفتمانی نیز شده است و در تطابق با تحلیل تراگوت (۱۹۸۲) به سمت معنایی تقابلی و کاربردی پذیرشی حرکت کرده است که تغییری در راستای ذهنی‌شدن بیشتر بوده است. در مقالۀ حاضر، پس از بررسی گسترۀ معنایی و خصائص سرنمونی نقش‌نمای گفتمانی «مگر» (برینتون، ۱۹۹۶ و هاینه، ۲۰۱۳) و شرحی در زمانی از تحوّل معنایی این واژه تا فارسی امروز و پذیرفتن معنای تقابلی و کاربرد پذیرشی، تلاش کرده‌ایم آن را به مثابۀ کنش گفتاری سطح بالاتر تحلیل کنیم. ما در اینجا نشان داده‌ایم که عبارات شامل «مگر» را در فارسی امروز می‌توان دارای دو سطح متفاوت دلالت در نظر گرفت که سطح نخست به محتوای گزاره‌ای و تعیین شرایط صدق و کذب عبارت مرتبط بوده و دیگری با افادۀ تقابل، به اجرای کنش گفتاری غیرمستقیم سطح مرکزی یاری می‌رساند؛ در این سطح دوم، واژه «مگر» نشانگر تقابل عبارت حامل آن با پاره‌ای دیگر از کلام، انتظارات گوینده یا گزاره‌ای مستخرج از بافت پیشین مکالمه است. نهایتاً با توجه به آنکه طبق پیشنهادۀ سرل (۱۹۶۹)، کنش‌های گفتاری موضوع شرایط چهارگانۀ تناسب (اقتضایی) یعنی شرط محتوای گزاره‌ای، شرایط پیشینی، شرط صداقت، و شرط ضروری هستند، کوشیده‌ایم نشان دهیم این شرایط برای کنش‌های گفتاری سطح بالاتر چگونه امکان طرح می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: نقش‌نمای گفتمانی، تضمّن قراردادی، کنش گفتاری، توان منظوری، شرایط

تناسب، دستوری‌شدگی.

۱- مقدمه

اصطلاح «نقش‌نمای گفتمانی»^۱، برای توصیف عباراتی مثل «خب»، «بنابراین»، «اما» و... به کار می‌رود که معنای گزاره‌ای اندکی داشته و در شرایط صدق جمله تغییری ایجاد نمی‌کنند و معنایی فرایندی و رَویه‌ای^۲ دارند نه بازنمایانه^۳ و توصیفی. این عبارات که مقوله‌ای نقشی-کاربردی محسوب می‌شوند، حضوری پربسامد در تعاملات زبانی دارند و به تعبیر بیچینگ (۲۰۱۶: ۱) «چرخ‌های تعامل اجتماعی در مکالمه را روغنکاری می‌کنند». در تعریف این نقش‌نماها و تعیین حدود و ثغور آنها، بین زبان‌شناسان اختلاف نظر بسیار به چشم می‌خورد؛ نامتجانس بودن این عبارات از نظر مقوله دستوری، اصطلاح‌شناسی غیر یکدست و نبود وحدت نظری در رویکرد به نقش‌نماهای گفتمانی از چالش‌های پژوهش درباره این نقش‌نماها محسوب می‌شوند؛ چنانکه بوردریا^۴ (۲۰۰۶: ۹۴) وضعیت امروز پژوهش درباره نقش‌نماهای گفتمانی را به مثابه «دیگ جوشانی سرشار از مشکلات و نظرگاه‌ها» توصیف می‌کند (نقل از آیمر، ۲۰۱۳: ۳). تنوع ناشی از رویکردهای گوناگون به این مقوله چندان است که چنانکه بلیک‌مور (۲۰۰۶: ۲۲۱) بیان کرده «غالباً نمی‌توان با اطمینان گفت عناوین بدیلی که در ادبیات تحقیق فزاینده این حوزه مشاهده می‌شود همگی عناوینی برای پدیده‌ای واحد هستند». فریزر (۱۹۹۶: ۱۶۷) سیاهه طویلی از عناوین را ذکر کرده که با معنایی نزدیک و گاه مشابه هم، توسط پژوهندگان گوناگون به کار گرفته شده‌اند.

فریزر (۱۹۹۶) عبارات واجد معنای غیرمشروط به صدق را به چهار دسته تقسیم کرده و اصطلاح نقش‌نمای کاربردشناختی را به‌عنوان نامی پوششی برای همه این انواع برگزیده است: نقش‌نماهای بنیادین^۵ که توان پاره‌گفت را تعیین می‌کنند، نقش‌نماهای توضیحی^۶ که نظر یا توضیحی را در مورد پیام اصلی بیان می‌کنند، نقش‌نماهای موازی^۷ که پیامی کامل را، علاوه بر پیام اصلی و/ یا پیام توضیحی رمزگذاری می‌کنند و نهایتاً

-
1. discourse marker
 2. procedural meaning
 3. representative
 4. Pons Borderia
 5. Basic Markers
 6. Commentary Markers
 7. Parallel Markers

نقش‌نماهای گفتمانی که در معنای بازنمودی شرکت کرده و حاوی معنایی رویه‌ای هستند.

یکی از وجوه نقش‌نماهای گفتمانی که بسیاری بر آن تأکید کرده‌اند، وجه اتصالگری این نقش‌نماهاست که به گفته شورا (۱۹۹۹: ۲۳۰) غالباً خصیصه‌ای ضروری در تعریف آنها شمرده شده اما به شیوه‌های مختلفی درک شده و در مورد سرشت این اتصالگری، ماهیت و بسامد عناصر متصل شده و نیز وضعیت دستوری خود نقش‌نماهای گفتمانی وفاق نظر وجود ندارد (۱۹۹۹: ۲۴۲). به گفته او، برای بسیاری از محققین، کارکرد این نقش‌نماها برقراری ارتباط میان دو عنصر متنی است؛ حال آنکه برخی این پیوستگی را صرفاً پیوستگی میان عناصر متن نمی‌دانند. برای مثال، بلیک‌مور (۱۹۸۷: ۸۵-۸۶) با اشاره به امکان کاربرد نقش‌نمای گفتمانی *so* در آغاز گفتمان، تأکید دارد بهتر است برخی نقش‌نماهای گفتمانی، نه به مثابه اتصالگر میان دو عنصر متنی، که به عنوان عنصری در نظر گرفته شوند که ارتباط میان محتوای گزاره‌ای بیان‌شده توسط پاره‌گفت را با مفروضاتی که پاره‌گفت پیشین مخابره کرده (یا نکرده) است، برقرار می‌سازد. بنابراین در کاربرد آغازی *so* گوینده به وسیله این عنصر، میان محتوای گزاره‌ای پاره‌گفت و گزاره‌ای مشتق از وضعیت امور مشاهده‌شده، ارتباط برقرار می‌کند (نقل از شورا، ۱۹۹۹: ۲۳۰-۲۳۱).

چنانکه آیمر (۲۰۱۳) با ارجاع به ردکر (۲۰۰۶) می‌نویسد، نقش‌نماهای گفتمانی فرایندهای ذهنی گوینده را در تعامل مکالمه‌ای بازتاب می‌دهند و چیزی را درباره آنچه در ذهن گوینده می‌گذرد، بیان می‌دارند. به بیان آیمر، گویندگان درباره نوع تعاملی که در آن مشارکت دارند، گرایش‌ها و نگرش‌های خود و اینکه چه چیزهایی در این تعامل به خوبی پیش نمی‌روند واجد نوعی آگاهی فرازبان‌شناختی هستند؛ او نقش‌نماهای گفتمانی را - در کنار خصائصی چون نوای گفتار، مکث‌ها و تقطیع‌ها در روند مکالمه - نشانگر این آگاهی فرازبان‌شناختی می‌داند (آیمر، ۲۰۱۳: ۴-۵). برای مثال، او از *well* در انگلیسی به عنوان مثالی یاد می‌کند که نشان‌دهنده برنامه‌ریزی در حال انجام در ذهن گوینده یا فرایندهایی چون صورت‌بندی دوباره و جرح و تعدیل سخن است و می‌تواند کارکرد عوض کردن بافت گفتگو را نیز داشته باشد (آیمر، ۲۰۱۳: ۲۲).

در زبان فارسی، واژه «مگر» تحولات معنایی و کاربردی مختلفی را پشت سر گذاشته که نهایتاً به کاربرد آن به عنوان نقش‌نمای گفتمانی ختم شده است. تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این نقش‌نمای گفتمانی صورت نپذیرفته و مطالعه حاضر

نخستین پژوهشی است که به ابعاد کاربردشناختی گوناگون این نقش‌نما می‌پردازد. یکی از رویکردهای مهم و بحث‌برانگیز به کاربرد نقش‌نماهای گفتمانی، رویکرد گرایس (۱۹۸۹) است که برخی نقش‌نماهای گفتمانی را ذیل مفهوم تضمین قراردادی^۱ و در خدمت کنش گفتاری سطح بالاتر^۲ یا کنش گفتاری غیر مرکزی^۳ تبیین می‌کند. بحث گرایس از جهت مشارکت آن در پیشبرد نظریه کنش‌های گفتاری حائز اهمیت است. ما در اینجا پس از بررسی گستره معنایی و خصائص سرنمونی نقش‌نمای گفتمانی «مگر» (با ارجاع به برینتون، ۱۹۹۶؛ هاینه، ۲۰۱۳ و دیگران زیر چاپ) و نگاهی در زمانی به تحوّل معنایی آن، خواهیم دید که این نقش‌نما، در وفاق با تحلیل تراگوت (۱۹۸۲) به سمت معنایی تقابلی و کاربردی پذیرشی^۴ حرکت کرده است که تغییری در راستای ذهنی‌شدن بیشتر بوده است. برای بررسی این تحوّل معنایی، کاربردهای این واژه، در پیکره‌ای از متون فارسی قرون پنج تا هفت (شامل ۱۵۰ کاربرد این واژه در شش متن) و بیست شماره روزنامه دنیای اقتصاد (شامل ۱۷۰ کاربرد این واژه) با هم مقایسه شده‌اند. نشان داده‌ایم که «مگر» با دلالت بر وجود تقابل میان بخش‌هایی از کلام با هم، یا تقابل معنای پاره‌گفت با انتظارات مشترک یا نامشترک مشارکین کلام، می‌تواند جهت‌گیری گوینده را نسبت به پاره‌گفت حامل خود نشان دهد. نهایتاً با بهره‌گیری از رویکرد گرایس (۱۹۸۹) این نقش‌نما را به مثابه کنش گفتاری سطح بالاتر تشریح کرده و توان منظوری^۵ و شرایط اقتضائی (شرایط تناسب)^۶ آن را تحلیل می‌کنیم.

۲- مبانی نظری

در این مطالعه نقش‌نمای گفتمانی «مگر» از حیث‌های مختلفی بررسی شده و مبانی نظری مشتمل بر سه بخش خواهد بود؛ نخست به‌مرور خصائص سرنمونی نقش‌نمای گفتمانی (برینتون، ۱۹۹۶ و هاینه، ۲۰۱۳) خواهیم پرداخت. در بخش بعد، حرکت

1. conventional implicature
2. higher level speech act
3. non-central speech act
4. concessive
5. illocutionary force
6. felicity condition

معنایی نقش‌نماها به سمت معنای شخصی و ذهنی^۱ تبیین خواهد شد (تراگوت، ۱۹۸۲ و ۱۹۸۹) و توضیحی در مورد انواع رابطه تقابلی ارائه خواهیم کرد. نهایتاً به برخی مبانی کنش‌های گفتاری و چارچوب ارائه‌شده توسط گرایس خواهیم پرداخت.

۲-۱- خصائص سرنمونی نقش‌نمای گفتمانی

برینتون (۱۹۹۶) دسته‌ای از خصائص را در سطوح مختلف تحلیل زبانی ارائه کرده که نقش‌نمای گفتمانی به صورت سرنمونی^۲ باید واجد آنها باشد. هاینه (۲۰۱۳) نیز دسته‌بندی مشابهی ارائه داده است. به گفته آنها نقش‌نماهای گفتمانی از نظر واجی، تقلیل‌یافته بوده و گروه آهنگی مجزایی تشکیل می‌دهند. از نظر واژگانی صورت‌های حاشیه‌ای بوده و جای دادن آنها در یک طبقه واژگانی سنتی دشوار است. از منظر نحوی به جایگاه‌های آغازین جمله محدودند و در خارج از ساختار نحوی واقع شده یا تنها ارتباطی سست با آن دارند و از نظر نحوی دلبخواهی و اختیاری‌اند. از منظر معنایی، فاقد معنای گزاره‌ای یا واجد معنای گزاره‌ای اندکی هستند و از منظر کاربردشناختی، چند کاربردی بوده و در سطوح زبانی مختلفی عمل می‌کنند. نهایتاً از منظر جامعه‌شناسی زبان و سبک‌شناسی، بیشتر مشخصه گفتمان شفاهی‌اند و به گونه گفتاری تعلق دارند؛ بسامد بالایی دارند و در گفتار زنان بیشتر از مردان دیده می‌شوند.

۲-۲- حرکت به سمت معنای شخصی و ذهنی و انواع رابطه تقابلی

تراگوت (۱۹۸۲) چارچوبی معنی‌شناختی- کاربردشناختی از فرایند دستوری‌شدگی^۳ ارائه می‌دهد که در آن سه عنصر نقشی-معنایی از هم متمایز شده‌اند: «معنای گزاره‌ای»، «معنای متنی» و «معنای بیانی»^۴. به گفته او، عناصر گزاره‌ای منشأ اصلی روابط مبتنی بر شرایط صدق و عناصری هستند که سخن گفتن «از چیزی» را ممکن می‌سازند. عنصر متنی، منابع زبانی برای خلق یک گفتمان منسجم را در برمی‌گیرد و مشتمل بر عناصری چون اتصالگرهای گوناگون و عناصر پیش ارجاعی و پس ارجاعی است. نهایتاً عنصر بیانی شامل منابعی است که یک زبان برای بیان نگرش‌ها و گرایش‌های گوینده به موضوع سخن، متن و دیگر مشارکین در موقعیت کلامی در اختیار دارد. تراگوت (۱۹۸۲) در بحث از تحول معنایی *while* و دستوری‌شدگی آن، نشان می‌دهد که معنای این عنصر از «در آن زمان که» در انگلیسی باستان (معنای

-
1. subjective
 2. prototypical
 3. grammaticalization
 4. expressive

گزاره‌ای) به «در طی» در انگلیسی میانه (معنای متنی) و سپس به معنای «اگرچه» (واجد کارکرد متنی و بیانی) در انگلیسی امروز تحوّل یافته است. به گفته تراگوت، معنای پذیرشی «اگرچه»، اساساً معنایی بیانی است، چراکه رویکرد گوینده را به گزاره بیان می‌کند. با این وصف او تحوّل عناصر در مسیر دستوری‌شدگی را عمدتاً تحوّل در مسیر زیر می‌داند:

فرضیه تراگوت (۱۹۸۲): معنای گزاره‌ای < (معنای متنی) < ((معنای بیانی)) در مسیر ترسیم‌شده در بالا، کم‌اند نشانه غیراجباری بودن مرحله یادشده است. تراگوت (۱۹۸۲) این حرکت را حرکت در مسیر شخصی و ذهنی شدن بیشتر می‌داند. کاربرد پذیرشی یکی از انواع رابطه تقابلی^۱ است که در آن پاره دوم سخن برخی از انتظارات برخاسته از گزاره اول را نفی می‌کند. این کاربرد که فولن (۱۹۹۱) آن را نفی انتظارات^۲ می‌نامد، با تضاد معنایی^۳ متفاوت است. لیکاف (۱۹۷۱) این دو رابطه تقابلی را در کاربردهای واژه *but* در انگلیسی از هم متمایز ساخته است: تضاد معنایی: جان ثروتمند است اما تام فقیر است. کاربرد پذیرشی: جان فقیر است اما خوشبخت است. (نقل از ایزوتسو، ۲۰۰۸: ۶۴۹-۶۴۸).

به گفته کونینگ (۱۹۸۶: ۲۳۳) این انتظارات از جنس پیش‌انگاشت^۴ هستند؛ برای مثال در جمله «او مدت‌ها بود غذا نخورده بود اما سرحال به نظر می‌رسید» پیش‌انگاشت گوینده از این قرار است: «اگر کسی مدتی غذا نخورد سرحال به نظر نمی‌رسد». از منظر تراگوت (۱۹۸۲ و ۱۹۸۹) کاربرد پذیرشی اساساً معنایی ذهنی و شخصی است، چراکه نشانگر رویکرد گوینده به معنای پاره‌گفت و تفسیر او از آن است.

۲-۳- نظریه کنش‌های گفتاری، تضمّن قراردادی و کنش گفتاری سطح بالاتر آستین (۱۹۶۲) پس از ارائه تمایز اولیه میان پاره‌گفت‌های اجرایی^۵ و پیام‌مدار^۶، پاره‌گفت‌های اجرایی را به دو دسته صریح^۱ و تلویحی^۲ تقسیم کرد؛ او در خطابه سوم

-
1. opposition relations
 2. denial of expectations
 3. contrast
 4. presupposition
 5. performative
 6. constative

خود بیان کرد: «کنش‌های منظوری^۳ لازم نیست که حتماً صریحاً اجرا شوند؛ لازم نیست حتماً بگویید «من پیشنهاد می‌دهم...» تا پیشنهاد داده باشید، یا بگویید «من معذرت می‌خواهم...» تا معذرت خواسته باشید» (آستین، ۱۹۶۲: ۳۲). از منظر سرل (۱۹۶۹) سخن‌گفتن به یک زبان، اصولاً به مثابه ورود به نوعی رفتار قاعده‌مند است که در آن هرگونه ارتباط زبانی مستلزم اجرای کنش‌های گفتاری است؛ یعنی اجرای کنش‌های گفتاری، دیگر نه ویژگی برخی پاره‌گفت‌ها که ویژگی همه آنها در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، همه پاره‌گفت‌های پیام‌مدار را نیز می‌توان مشابه اجرایی‌های تلویحی و اجراکننده کنش گفتاری دانست. سرل (۱۹۷۵) دوگانه کنش گفتاری «مستقیم» و «غیرمستقیم» را ارائه و تبیین کرد. در مواردی که معنای جمله و مراد گوینده از پاره‌گفت یکسان نیستند، مثلاً وقتی که نوع جمله با کنش گفتاری اجراشده سازگار نیست، با اجرای همزمان دو کنش گفتاری روبرو هستیم: یک کنش لفظی^۴ (که سرل آن را کنش ثانویه می‌نامد) و یک کنش غیرمستقیم (که سرل آن را کنش اولیه^۵ می‌نامد). برای مثال وقتی کسی می‌گوید «می‌توانی نمک را بدهی؟» (یعنی از رهگذر جمله‌ای پرسشی، تقاضا کردن یا امر کردن را اجرا می‌کند) با اجرای همزمان دو کنش گفتاری روبرویم: کنش لفظی (یا ثانویه) پرسیدن و کنش غیرمستقیم (یا اولیه) تقاضا کردن. باید توجه داشت کنش‌های گفتاری تلویحی یا صریح و اولیه یا ثانویه همگی تقسیم‌بندی‌های مربوط به سطحی است که گرایس (۱۹۸۹) آن را طبقه نخست یا مرکزی نامید. آنچه تحت عنوان شرایط اقتضائی یا تناسب از سوی آستین و (سپس به‌گونه‌ای نظام‌مندتر) سرل مطرح شد، مربوط به همین سطح نخست و مرکزی است.

سرل (۱۹۶۹) در توسعه مفهوم آستینی شرایط اقتضائی، کنش‌های گفتاری را موضوع چهار نوع شرط می‌داند: شرط محتوای گزاره‌ای^۶، شرایط پیشینی (تمهیدی)^۷، شرط صداقت^۸، و شرط ضروری (ذاتی)^۹. برای مثال این شرایط برای کنش

1. explicit performatives
2. implicit performatives

۳. منظور از کنش منظوری کنشی است که در حین سخن‌گفتن اجرا می‌شود؛ برای مثال گفتن «قول می‌دهم فردا بیایم» اجرای کنش منظوری «قول دادن» است.

4. literal act
5. primary act
6. propositional content condition
7. Preparatory conditions
8. Sincerity condition
9. essential condition

«درخواست کردن» این طور درج می‌شود:

شرط محتوای گزاره‌ای: فعل آینده الف از سوی شنونده شرایط پیشینی: ۱. شنونده بر انجام فعل الف توانا است. گوینده باور دارد که شنونده بر انجام فعل الف تواناست. ۲. هم برای شنونده و هم گوینده معلوم نیست که شنونده فعل الف را به دلخواه در روند عادی امور انجام دهد.

شرایط صداقت: گوینده می‌خواهد که شنونده الف را انجام دهد.

شرایط ذاتی: تلاشی برای واداشتن شنونده به انجام فعل الف به حساب می‌آید.

کنش‌های گفتاری مختلف لزوماً موضوع همه این شرایط نیستند؛ برای مثال سرل (۱۹۶۹: ۶۷) برای کنش «سلام کردن» شرایط محتوای گزاره‌ای و صداقت را «هیچ» ذکر کرده؛ زیرا «سلام» فاقد محتوایی گزاره‌ای بوده و اصولاً سلام غیر صادقانه بی‌معناست.

گرایس (۱۹۷۵) پرکردن شکاف میان معنی «گفته شده» و «معنی منتقل شده» را به‌عهدۀ مفهوم تضمّن می‌گذارد. او از دو نوع تضمّن سخن گفته است: نخست، تضمّن مکالمه‌ای^۱ که شنونده با مشاهده تخطی (ظاهری) از اصل همکاری^۲ در مکالمه و راهبردهای چهارگانه آن (کیفیت، کمیت، ارتباط و شیوه) از طریق محاسبه و با طیّ مراحل استنباطی مبتنی بر بافت، به آن دست می‌یابد و دستیابی به آن به حفظ اصل همکاری منجر می‌شود (مثال الف). نوع دیگر، تضمّن‌های قراردادی‌اند که برخلاف تضمّن‌های مکالمه‌ای برای دریافت آنها نیازی به محاسبه نیست، وابسته به بافت نیستند و ابطال‌ناپذیر و تفکیک‌پذیرند (مثال ب) (نک: گرایس، ۱۹۷۵: ۵۷-۵۸ و لوینسون، ۱۹۸۳: ۱۱۴-۱۱۸):

الف) او دانشجوی وقت‌شناسی است و دست‌خط خوبی دارد (در متن توصیه‌نامه دانشجویی برای پذیرش در رشته فلسفه).

تضمّن مکالمه‌ای: دانشجوی مذکور در فلسفه توانایی چندانی ندارد.

ب) او فقیر است اما صادق است.

تضمّن قراردادی: تقابلی میان دو گزاره «او فقیر است» و «او شریف است» وجود دارد.

-
1. none
 2. conversational implicature
 3. cooperative principles

منظور از تفکیک‌پذیری تضمّن قراردادی آن است که می‌توان با حذف عبارت حامل تضمّن (در اینجا «اما») تضمّن را حذف کرد. همچنین روشن است که مورد ب برخلاف الف به بافت وابسته نیست و بدون طیّ مراحل استنباطی و محاسبه دریافت می‌شود و نمی‌توان آن را با جمله‌ای دیگر ابطال کرد؛ برخلاف الف که برای مثال با گفتن «در فلسفه نیز درخشان است» در ادامه سخن می‌تواند ابطال شود. گرایس (۱۹۸۹)، در بررسی برخی ابعاد معنایی عبارات حامل عناصری چون *so*, *but* و *therefore* از مفاهیم تضمّن قراردادی و کنش گفتاری سطح بالاتر استفاده کرد. او دو نوع کنش گفتاری در دو سطح متمایز را برای این عبارات تعریف نمود. نخست، یک کنش گفتاری مرکزی یا طبقه نخست که توسط پاره‌گفت اجرا می‌شود و در وهله بعد، یک کنش گفتاری غیر مرکزی یا کنش گفتاری لایه بالاتر که نقش‌نماهای گفتمانی به اجرای آن کمک می‌کنند (نقل از بلیک مور، ۲۰۰۶: ۲۲۴). برای مثال، در جمله «علی به خانه رفت اما کارش را تمام نکرد»، گوینده یک اظهار طبقه نخست را اجرا می‌کند، با این مضمون که «علی به خانه رفت» و «علی کارش را تمام نکرد»؛ و هم‌زمان یک کنش گفتاری غیر مرکزی که به تقابلی که میان دو عبارت فوق برقرار ساخته اشاره دارد. از دید او، جنبه‌های معنایی سهیم در محتوای اظهار طبقه نخست، به آنچه گفته شده مرتبط‌اند، حال آنکه جنبه‌های معنایی مرتبط با اجرای کنش غیر مرکزی، به آنچه که مورد تضمّن قراردادی قرار گرفته کمک کرده‌اند. گرایس (۱۹۸۹) معتقد است در حالی که اغلب عبارات اطلاعاتی را درباره این کنش‌های گفتاری مرکزی منتقل می‌کنند، نقش‌نماهای گفتمانی اطلاعاتی در مورد کنش گفتاری غیر مرکزی یا سطح بالاتر مخابره می‌کنند؛ کنشی که حامل نوعی توضیح برای چگونگی تفسیر کنش گفتاری مرکزی است؛ یعنی از منظر گرایس، ماهیت کنش گفتاری غیر مرکزی کمک به تفسیر کنش گفتاری مرکزی است. با این اوصاف در برخورد با «مگر» به مثابه کنش گفتاری غیر مرکزی با دو پرسش روبرویم: ماهیت و توان منظوری^۱ این کنش چیست؟ شرایط اقتضایی یا تناسب برای اجرای آن کدام‌اند؟

۳- نقش‌نمای گفتمانی «مگر» و خصائص سرنمونی آن

«مگر» از ترکیب نشانه نفی «مه» با حرف ربط «اگر» ساخته شده و در دوره فارسی میانه به صورت *ma agar* به معنی «چه بسا، شاید، مبدا» به کار می‌رفته است. خود

1. illocutionary force

«اگر»، در فارسی باستان به صورت *hakaram* به معنی «یکبار، یک مرتبه» بوده؛ یعنی معنایی واژگانی و توصیفی داشته است. به مرور این صورت، به *hakar* و در وهله بعد به «اگر» تحول یافته و با *ma* ترکیب شده و نهایتاً، تقلیل حاصل از دستوری شدگی، این ترکیب واژگانی را به شکل واژه «مگر» درآورده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۵۷، ۲۵۵۳، ۲۶۳۲).

لغت نامه «دهخدا» معانی متنوعی را برای این واژه ذکر کرده است: جز، به جز، اِلّا، تنها، فقط، به این امید که، حتماً، قطعاً، به تحقیق، احتمالاً، شاید، شاید تنها، شاید فقط، از قضا، اتفاقاً، یا، گویی، پنداری، ظاهراً و نیز نشانه پرسش در جایگاه استفهام انکاری (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۲۱۴۱۴-۲۱۴۱۷). «مگر» در فارسی گفتاری امروز نیز (در صورت «مگه») کاربردی نسبتاً گسترده و متنوع دارد. ابوالحسن نجفی در «فرهنگ فارسی عامیانه» ذیل مدخل «مگر» سه کاربرد ویژه و عامیانه آن را این طور فهرست کرده است:

۱. (پیش از فعل به وجه اخباری.) دال بر محال بودن امر: «تخم جن مگر می‌گذارد شبها بخوابیم [= مطلقاً

نمی‌گذارد شبها بخوابیم]»

۲. (پیش از فعل به وجه التزامی.) دال بر بسته بودن همه راهها به جز یک راه: «... مگر خدا خودش بداند، ما که نمی‌فهمیم.»

۳. (پیش از فعل به وجه التزامی.) دال بر تهدید: «آن قدر می‌زنمش تا مگر بیاید! مگر نعش را از

زیر

دست من بیرون ببرد!» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۳۶۲)

از آنجا که «مگر» تاکنون به عنوان نقش‌نمای گفتمانی بررسی نشده، در اینجا آن را در پرتو خصائصی خواهیم سنجید که برینتون (۱۹۹۶: ۳۵-۳۳) و هاینه (۲۰۱۳: ۱۲۰۹) آن‌ها را خصائص سرنمونی نقش‌نماهای گفتمانی دانسته‌اند.

«مگر» از منظر واجی کوتاه بوده و تقلیل یافته صورتی بزرگ‌تر محسوب می‌شود. صورتی حاشیه‌ای است که جای دادن آن در طبقات واژگانی سنتی دشوار است (با نگاهی به فرهنگ‌های موجود می‌توان مشاهده کرد که برخی کاربردهای «مگر» ذیل حرف اضافه، برخی به مثابه قید و در برخی جملات به مثابه حرف ربط آمده‌اند). از منظر نحوی، «مگر» اغلب جایگاه آغازین جمله را اشغال می‌کند. از منظر ویژگی‌های معنایی، معنای گزاره‌ای اندکی داشته و از منظر ویژگی‌های کاربردی نیز -چنانکه خواهیم دید-

در سطوح زبانی مختلف عمل می‌کند. نهایتاً بررسی تطابق آن با ویژگی‌های مرتبط با جامعه‌شناسی زبان و سبک‌شناسی (بسامد بالای آنها در گفتار شفاهی و غلبه آنها در گفتار زنان) به پژوهشی آماری نیاز دارد. «مگر» در دو خصوصیت، فاقد خصائص سرنمونی ذکرشده توسط هاینه و برینتون است: نخست آنکه «مگر» معمولاً از نظر زبرزنجیری از گروه آهنگی باقی جمله جدا نیست و نمی‌توان در نوشتار، آن را با ویرگول جدا ساخت؛ اما چنانکه هاینه (۲۰۱۳: ۱۲۱۰) اشاره می‌کند، این خصیصه در بسیاری از موارد بلاموضوع است؛ برای مثال به‌گفته هاینه، نقش‌نمای کاربردشناختی *well* در انگلیسی، تنها در پنجاه درصد موارد از نظر زبرزنجیری از باقی جمله متمایز است. دوم آنکه «مگر» برخلاف اغلب نقش‌نماهای گفتمانی، در بسیاری از کاربردهایش از نظر نحوی دلبخواهی نیست و نمی‌توان آن را به‌راحتی حذف کرد. شاید بتوان این خصوصیت را ناشی از خصلت ترکیبی این نقش‌نمای گفتمانی دانست. «مگر» چنانکه پیشتر اشاره شد، حاصل ترکیب اداتی دستوری (ادات نفی) با پاره‌ای است که در گذشته به عنوان قید زمان به کار می‌رفته. همین خاصیت ترکیبی، گویی به نوعی رفتار دوگانه در کاربردهای این عبارت انجامیده است. برای مثال «مگر» در مقوله‌ای واحد از مقولات چهارگانه فریزر (۱۹۹۶) نمی‌گنجد. این واژه از سویی (در برخی کاربردهای خود) نشانگر توان پرسشی است و بنابراین باید طبق اصطلاح‌شناسی فریزر (۱۹۹۶)، «نقش‌نمای بنیادین» دانسته شود و از سوی دیگر، حاوی معنای بازنمودی و اتصالگرانه است و بنابراین «نقش‌نمای گفتمانی» محسوب می‌شود. آنچه باعث می‌شود «مگر» را نتوان عنصری دلبخواهی دانست، عملکرد آن به مثابه نقش‌نمای بنیادین و نشانگر توان پرسشی است و همین کاربرد است که باعث می‌شود از گروه آهنگی باقی جمله منفصل نباشد.

۴- تحوّل معنایی نقش‌نمای گفتمانی «مگر»

چنانکه به نقل از حسندوست (۱۳۹۳) اشاره شد، «مگر» در فارسی میانه بیشتر در معنی «چه بسا، شاید، مبادا» به کار رفته است. این واژه در متون فارسی بعد از اسلام، طیف دیگری از معانی را نیز پذیرفته که حاکی از حرکتی تدریجی به سمت پذیرش معنایی تقابلی و متنی است و نهایتاً در فارسی امروز، به سمت کاربرد پذیرشی و معنای بیانی و ذهنی حرکت کرده است. در ادامه با مقایسه معانی مختلف این واژه در طیف متنوعی از متون منثور قرون پنجم تا هفتم قمری با کاربردهای امروزی این واژه این تحوّل معنایی را نشان داده‌ایم.

۴-۱- معانی «مگر» در متون فارسی قرن پنجم تا هفتم

برای بررسی معانی «مگر» در متون فارسی متقدم پس از اسلام، شش متن متعلق به قرون پنجم تا هفتم (سفرنامه ناصر خسرو، کشف‌المحجوب، کلیله و دمنه، گلستان سعدی، فیه مافیه، مرزبان‌نامه) انتخاب شد و با جستجوی واژه «مگر» در پایگاه اینترنتی گنجور در سرتاسر این متون مجموعاً ۱۵۰ مورد کاربرد این واژه مشاهده شد. این متون از متون منشور انتخاب شدند تا تأثیر خصائص سبکی (در قیاس با متون شعر و نظم) به حداقل برسد. پس از فراهم آمدن پیکره‌ای از تمامی کاربردهای «مگر» در این شش متن، به طبقه‌بندی معنایی این نمونه‌ها دست زدیم. در جدول شماره ۱ معانی مختلف و یک نمونه برای هر معنی ذکر شده است. لازم به ذکر است کاربردهای غیرقابل تفکیک (مثل «شاید» و «ظاهراً») را به یک دسته فرو کاسته‌ایم.

جدول شماره ۱- معانی «مگر» در متون قرن پنجم تا هفتم

درصد فراوانی	معنای واژه و نمونه کاربرد
٪۳۸	جز/ به جز/ جز آنکه: مردم بر آن واقف نمی‌شوند مگر بر بعضی اندک. (سفرنامه)
٪۲۶	شاید/ ظاهراً/ به این امید که: مگر بدین حیلت خلاص و نجات دست دهد. (کلیله و دمنه)
٪۱۶٫۶	از قضا / اتفاقاً / چه بسا: مگر از رؤساء عرب یکی حاضر بود (فیه ما فیه)
٪۹٫۴	پرسش خلاف انتظار: مگر سر پادشاهی کردن نداری؟ (گلستان)
٪۷٫۴	حتماً / لابد: گفتم مگر از کسی جسته است. (کشف‌المحجوب)
٪۲٫۶	معانی دیگر (فقط، خوب است و ...): اگر بگریزم، در من رسد و اگر به سوراخ روم، منفذ بگیرد؛ مگر خود را مرده سازم. (مرزبان‌نامه)

از جدول شماره ۱ می‌توان نتیجه گرفت «مگر» در متون قرون پنج تا هفت بیش از همه به مثابه ادات استثنا به کار رفته و بر نوعی تقابل میان دو پاره سخن یا مشارکین دلالت داشته است.^۱ رده‌های دوم و سوم فراوانی به «شاید، ظاهراً، از قضا، اتفاقاً» و دیگر معنایی نزدیک به آن‌ها تعلق دارند، یعنی معنایی نزدیک به معنای این واژه در فارسی باستان. چنانکه در جدول مشاهده می‌شود یکی دیگر از طیف‌های معنایی این واژه، به معنایی دقیقاً متضاد معنی آن در متون فارسی باستان و میانه تعلق دارد: معنای «حتماً / لابد»

۱. از این منظر، «مگر» تا حدودی به «but» در انگلیسی شبیه است که در گذشته به‌عنوان ادات استثنا به کار می‌رفته و کاربردهای معنایی دیگر آن - از جمله آن کاربرد به‌عنوان نقش‌نمای گفتمانی - متأخر است (پارتریج، ۲۰۰۶: ۳۶۹).

و افادهٔ یقین. وجود این معنی اخیر را شاید بتوان نتیجهٔ «باز تحلیل غلط» دانست^۱، یعنی ممکن است به دلیل وجود پیشوند *ma* در این واژه (که پیشوند نفی بوده است) و آمدن آن در کنار «اگر» (که در فارسی باستان به معنای «یکبار، یک مرتبه» و در متون دوره‌های بعد برای افادهٔ تردید و شرط به کار می‌رفته) معنای «مگر» به صورت نفی تردید و همیشگی و قطعی دانستن چیزی تلقی شده باشد. استفاده از «مگر» در جایگاه پرسش خلاف انتظار در این متون تنها ۱۴ مورد از ۱۵۰ مورد (یعنی کمتر از ۱۰ درصد) را شامل می‌شود. چنانکه خواهیم دید این کاربرد در دوره‌های بعد افزایش چشمگیر داشته است.

۴-۲- کاربرد «مگر» در فارسی امروز

برای بررسی معنای «مگر» در فارسی امروز با جستجو بر روی پایگاه اینترنتی روزنامهٔ «دنیای اقتصاد» پیکره‌ای کوچک از تمامی کاربردهای این واژه در ۲۰ شمارهٔ متوالی (از شمارهٔ ۴۹۵۰ تا ۴۹۷۰) فراهم آوردیم. کاربردهای استخراج شده مشتمل بر هر دو گونهٔ گفتاری (متن پیاده‌شدهٔ مصاحبه) و نوشتاری بودند و مجموعاً ۱۷۰ مورد کاربرد این واژه را شامل می‌شدند. با بررسی همهٔ نمونه‌ها، نهایتاً به دسته‌بندی چهارگانهٔ زیر رسیدیم:

الف) حرف ربط در صورت «مگر اینکه / آنکه»: بیش از نیمی از کاربردهای «مگر» در شماره‌های بررسی شده در ترکیب با «اینکه / آنکه» و به مثابهٔ حرف ربط است:

(۱) هرگز نمی‌توانیم بچه‌هایمان را در فضایی امن به مدرسه بفرستیم، مگر آنکه مشکل این ویروس را حل کرده باشیم (شماره ۴۹۶۶).

ب) در مقام استفهام انکاری: در این کاربرد، «مگر» جایگاه آغازین جمله را اشغال می‌کند (جمله ۲) اما ممکن است برخی قیدها برای تأکید بر آن مقدم شوند (جملات ۳ و ۴):

(۲) این آزمون را کنار بگذارید. مگر چه اتفاقی می‌افتد؟ (شماره ۴۹۶۷)

(۳) همیشه مگر این‌طوری نبوده؟ (شماره ۴۹۷۰)

(۴) چهل سال تحریم مگر در اراده ملت ایران تأثیری داشت که ترامپ اقدام به تهدید می‌کند؟ (شماره ۴۹۶۸)

ج) ادات استثنا در معنای «جز/ به‌جز»: در این معنی، پیش از گروهی اسمی (جمله ۶) یا حرف اضافه‌ای (جمله ۷) می‌آید:

۱. فرایند مذکور به‌گفتهٔ هاپر و تراگوت (۲۰۰۳) مهم‌ترین مکانیسم دستوری‌شدگی است. به گفتهٔ آنها، در برخی بافت‌ها که دو تفسیر ممکن است و ابهام و تیرگی معنایی وجود دارد، این امکان اجازه می‌دهد که آن ساختار هم در شکل قبلی به کار رود و هم با تحلیلی تازه کاربرد یابد.

(۵) به‌طور قطع توسعه ملی محقق نخواهد شد مگر با تربیت انسان توسعه یافته (شماره ۴۹۶۷)

(۶) هیچ‌چیز در زندگانی آن‌قدر مهم نیست، مگر نوع خوراکی که انتخاب کرده‌اید (شماره ۴۹۶۸)

(د) در معنای «جز اینکه»: این کاربرد، بسامد بسیار پایینی داشت و در شماره‌های بررسی‌شده، تنها پنج مورد از آن مشاهده شد:

(۷) آمار را مراجع رسمی اعلام می‌کنند و هرچه اعلام می‌کنند موجه است، مگر خلاف آن ثابت شود. (شماره ۴۹۵۶)

کاربردهای یادشده را می‌توان به صورت جدول زیر خلاصه کرد:
جدول شماره ۲- معانی «مگر» در فارسی امروز

معنای واژه و نمونه کاربرد	درصد فراوانی
حرف ربط در صورت «مگر اینکه / آنکه»: مثال شماره (۱)	٪ ۵۳،۵۷
کاربرد آغازی در مقام استفهام انکاری: مثال‌های شماره (۲)، (۳) و (۴)	٪ ۲۵،۷۱
ادات استثنا در معنای «جز / به‌جز»: مثال‌های شماره (۵) و (۶)	٪ ۱۷،۱۴
در معنای «جز اینکه»: مثال شماره (۷)	٪ ۳،۵۷

هر چهار کاربرد یادشده حامل معنایی تقابلی‌اند. «مگر» در برخی کاربردهای خود مثل کاربرد در مقام استفهام انکاری، حامل تقابلی پذیرشی است: جمله حامل «مگر»، انتظارات برخاسته از جمله دیگر یا انتظاراتی برخاسته از بافت را نفی می‌کند؛ انتظاراتی که گوینده، در گفتن جمله حامل «مگر» وجود آنها را در شنونده پیش‌انگاشت کرده است. برای نمونه، در مثال ۲ (این آزمون را کنار بگذارید. مگر چه اتفاقی می‌افتد؟) پیش‌انگاشت گوینده این انتظار از سوی شنونده است که با کنار گذاشتن آزمون، اتفاقی نامطلوب خواهد افتاد؛ کاربردی که می‌توان آن را کاربردی ذهنی، شخصی و واجد معنی بیانی دانست.

۳-۴- حرکت از معنای گزاره‌ای به معنای متنی و بیانی

در بخش ۴-۱ دیدیم که «مگر» در متون قرون پنجم تا هفتم هجری، بیش از همه به مثابه ادات استثنا به کار رفته بود (۳۸ درصد مجموع کاربردها)؛ رده دوم فراوانی به معنای نزدیک به معنی آن در فارسی میانه تعلق داشت و کاربرد آن در جایگاه پرسش خلاف انتظار (استفهام انکاری) یکی از کاربردهای کم بسامد این واژه بود (کمتر از ده

درصد). همچنین در بخش ۴-۲ دیدیم که «مگر» در پیکره‌ای از فارسی امروز بیش از همه به صورت حرف ربط (بیش از ۵۰ درصد) به کار رفته و پرسش خلاف انتظار با رشدی قابل توجه نسبت به دوره کهن، رده دوم فراوانی را به خود اختصاص داده است (بیش از ۲۵ درصد). با این اوصاف می‌توان گفت «مگر» که در ابتدا از ترکیب نشانه نفی و «اگر» (حاصل دستوری‌شدگی قید زمان *hakaram* یعنی واژه‌ای با معنای گزاره‌ای) ساخته شده بود، در دوره‌های بعد رفته‌رفته معنایی تقابلی پذیرفته و در برخی موارد کارکرد پذیرشی یافته است. یعنی در وفاق با تحلیل تراگوت (۱۹۸۲: ۲۵۵-۲۵۴) از تحوّل معنایی *while* «مگر» نیز از واژه‌ای که (بخشی از آن) معنای گزاره‌ای زمانی داشته به سوی عنصری متنی برای برقراری انسجام در متن حرکت کرده و نهایتاً در فارسی امروز، با پذیرش کاربرد پذیرشی، به سوی معنای بیانی تحوّل معنایی یافته است؛ یعنی حرکت به سوی معنایی ذهنی و شخصی‌تر که بر رویکرد گوینده به گزاره بیان‌شده و دیگر مشارکین در کلام دلالت دارد.

۵- تحلیل «مگر» به عنوان کنش گفتاری غیر مرکزی و تضمّن قراردادی

چنانکه در بخش قبل دیدیم، «مگر» در فارسی امروز بیشتر یا در جایگاه آغازی و در مقام استفهام انکاری به کار می‌رود، یا به عنوان حرف ربط یا به صورت ادات استثنا (کاربردی که به نظر می‌رسد در فارسی امروز، نشاندار، رو به کاهش و بیشتر مرتبط با گونه ادبی یا دستکم نوشتاری باشد). در همه این کاربردها از سویی نقشی اتصالگرانه و از سوی دیگر نوعی افاده تقابل حاضر است؛ «مگر» گاه (به تنهایی یا در ترکیب با «آنکه/اینکه») میان دو پاره سخن ارتباط برقرار کرده و به تقابل آن دو پاره سخن دلالت دارد (مثل نمونه‌های (۱)، (۵)، (۶) و (۷)؛ یا به وجود ارتباط و افاده تقابل میان گزاره حامل خود و بافت پیشین سخن (چه بافت کلامی و چه بافت غیرکلامی) دلالت می‌کند؛ یعنی یا تقابل با انتظارات گوینده را رمزگذاری می‌کند، یا تقابل با آنچه پیشتر در متن حاضر است و یا تقابل با آنچه را پیشتر اتفاق افتاده (مثل نمونه‌های (۲)، (۳) و (۴)). با این اوصاف می‌توان گفت «مگر» از سویی مثل اغلب نقش‌نمای گفتمانی در خدمت انسجام گفتمانی است (چنانکه در رویکردهای انسجامی به این نقش‌نماها مثل رویکرد شفرین (۱۹۸۷) مورد تأکید است) و از سوی دیگر حامل اطلاعاتی رمزگذاری‌شده است که شنونده را به سوی تفسیر بهینه^۱ از پاره‌گفت - در مورد «مگر» افاده تقابل - هدایت

می‌کند (چنانکه با توصیف نقش‌نماهای گفتمانی در رویکردهایی مثل نظریهٔ تناسب بلیک مور (۱۹۸۷، ۱۹۹۲، ۲۰۰۲) سازگار است).

باید توجه داشت که منظور از تقابل در اینجا تقابلی ذهنی است نه تقابلی عینی در جهان. گوینده با استفاده از «مگر» نشان می‌دهد که تقابلی در جهان ذهنی و باورهای او میان دو بخش گزاره یا میان گزاره و انتظارات بافتی دوسویه^۱ برقرار است. گاهی ممکن است این انتظارات دوسویه نباشد، اما مسئله این است که مخاطب می‌تواند دریابد که گوینده وجود این انتظارات را مفروض گرفته و وجود این تقابل در ذهنیت او، برای مخاطب قابل استنباط است. در جملات زیر، در مثال (۸) «مگر» بر وجود تقابل میان دو بخش گزاره (حاصل نشدن پیشرفت و همت و پشتکار تک‌تک فعالان شرکت) دلالت دارد، اما در مثال (۹) بر وجود تقابل میان گزاره و انتظارات بافتی دوسویه: (۸) این پیشرفت‌ها حاصل نمی‌شود مگر با همت و پشتکار تک‌تک فعالان شرکت. (شمارهٔ ۴۹۶۳)

(۹) مگر درآمد تیم‌ها چقدر افزایش داشته که حالا باید زیر بار پرداخت دستمزد چند برابری بروند؟ (شمارهٔ ۴۹۶۵)

لازم به ذکر است که در مثال (۸)، «مگر» حاوی معنایی گزاره‌ای نیز هست: همت و پشتکار تک‌تک فعالان شرکت شرط تحقق پیشرفت است. این ساختار را می‌توان دگرگفت گزاره شرطی «اگر تک‌تک فعالان شرکت همت کنند این پیشرفت‌ها حاصل می‌شود» دانست. روشن است که حذف «مگر» در این ساختار، در ارزش صدق جمله مؤثر خواهد بود (برخلاف جملهٔ ۹). نیز گزاره معنای ذهنی اندکی دارد و بهتر است آن را ترکیب ساختار نفی و ادات شرطی «اگر» بدانیم تا نقش‌نمای گفتمانی (بازهم برخلاف جملهٔ ۹)

جملات پرسشی حامل «مگر» (یعنی «مگر» آغازی و در مقام استفهام انکاری که می‌توان آن را با اطمینان نقش‌نمای گفتمانی دانست)، از نظر کنش لفظی، در تطابق با

۱. اصطلاح انتظارات بافتی دو سویه را با وام‌گیری از اصطلاح «باورهای بافتی دو سویه» باک و هارنیش (۱۹۷۹): (۵) ساخته‌ایم؛ از منظر باک و هارنیش، استنباط شنونده از کنش گفتاری اجراشده به طور عمومی با کمک باورهای بافتی دو سویه صورت می‌گیرد؛ باورهایی که یا به بافت مربوطاند و یا توسط بافت فعال می‌شوند و گوینده و شنونده آنها را دارا بوده و معتقدند که دیگری نیز این باورها را دارا است. به باور باک و هارنیش، وجود این باورهای بافتی دو سویه، شرط لازم صورت گرفتن هر نوع مکالمه است.

نوع دستوری جمله، پرسشی را مطرح می‌کنند؛ اما این جملات همگی حامل (دستکم) یک کنش منظوری غیرمستقیم‌اند: تأکید بر گزاره‌ای خبری که به‌ظاهر مورد پرسش بلی/خیر قرار گرفته است. در برخی موارد این کنش منظوری غیرمستقیم، کنش تلویحی «اعتراض کردن» است (مانند نمونه (۴)). حدّ فاصل میان کنش گفتاری ثانویه (لفظی) و اولیه (غیرمستقیم) با کمک کنش گفتاری سطح بالاتر پر می‌شود؛ یعنی «مگر» با افادهٔ تقابلی پذیرشی در سطح کنش گفتاری غیر مرکزی، کمک می‌کند تا در مقام مخاطب، به کنش گفتاری غیرمستقیم اجراشده در سطح مرکزی دست یابیم. در رسیدن از کنش گفتاری ثانویه به اولیه، باورهای بافتی دوسویه^۱ نیز نقشی انکارناپذیر دارند. برای مثال نمونهٔ زیر را در نظر بگیرید:

(۱۰) مگر می‌شود یک‌شبه و بدون ارسال هشدار قبلی بورس به سهامداران شرکتی منحل شود؟ (شماره ۴۹۵۱)

در اینجا کنش ثانویه پرسش است و کنش اولیهٔ اعتراض به هشدار ندادن بورس به سهامداران در مورد انحلال شرکت. مسیر رسیدن از کنش ثانویه به اولیه از طریق کنش گفتاری سطح بالاتر طی می‌شود: «مگر» با «افادهٔ تقابلی» میان گزارهٔ بیان شده (انحلال شرکت بدون ارسال هشدار قبلی بورس به سهامداران) با انتظارات بافتی دو سویه در سطح بالاتر (کنش گفتاری غیر مرکزی یا تضمین قراردادی)، کمک می‌کند به کنش گفتاری اولیهٔ مرکزی یا تضمین مکالمه‌ای پاره‌گفت دست یابیم: اتفاقی افتاده که از منظر گوینده، با انتظارات دو سویه یا انتظاراتی که او آنها را دو سویه فرض کرده تقابل دارد: مقصود او از گفتن این گزاره و بیان تقابلی آن با انتظارات می‌تواند اجرای کنش «اعتراض کردن» باشد.

پرسش بعدی این است که در صورت پذیرش «افادهٔ تقابلی» به عنوان یک کنش گفتاری غیر مرکزی - که «مگر» نیز در قریب‌به‌اتفاق کاربردهای امروزی‌اش اجراکنندهٔ این کنش است - کدام شرایط اقتضائی برای این کنش باید در نظر گرفته شود؟ از میان این شرایط چهارگانه (نگاه کنید به بخش ۲-۳) ظاهراً سخن‌گفتن از محتوای گزاره‌ای برای کنش‌های گفتاری غیر مرکزی بی‌معناست؛ چراکه نقش‌نماهای گفتمانی طبق تعریف، فاقد معنای گزاره‌ای‌اند و معنایی رویه‌ای دارند. همانطور که

پیشتر اشاره شد، سرل برای برخی کنش‌های گفتاری مرکزی نیز برخی شرایط اقتضائی را بلاموضوع می‌دانست.

سرل (۱۹۶۹) برای تحلیل شرایط اقتضائی یا تناسب یک کنش می‌پرسد: انجام مؤفق و غیرناقص این فعل در اظهار یک جمله مفروض چه شرایط لازم و کافی‌ای باید داشته باشد؟ لزوماً هر آنچه آستین (۱۹۶۲) ذیل عدم مناسبت^۱ ذکر کرده از منظر سرل ابطال‌کننده کنش نیست؛ با وجود فراهم نبودن برخی شرایط کنش ممکن است اگرچه ناقص^۲، اجرا شود. سرل همچنین اشاره می‌کند که برای تحلیلی از جنس شرایط لازم و کافی، نیازمند آرمانی‌سازی داده هستیم (به عبارت دیگر بایست نمونه‌های حاشیه‌ای را کنار گذاشته و بر نمونه‌های سرنمونی تمرکز کنیم). برای رسیدن به شرایط تمهیدی درباره «مگر»، باید پرسید با فراهم نبودن کدام شرایط پیش از ادای گفته، «مگر» از افاده تقابلی بازمی‌ماند؟ ظاهراً تنها در صورتی افاده تقابلی علی‌رغم ادای «مگر» اتفاق نخواهد افتاد که برای شنونده بدیهی باشد از منظر گوینده، تقابلی در کار نیست. برای مثال اگر یک استاد زبان‌شناسی در کلاس درس بگوید: «گویا همه در اینجا زبان‌شناسی خوانده‌اند مگر من» یا «اصلاً مگر من زبان‌شناسی خوانده‌ام؟»، به نظر می‌رسد تضمّن قراردادی این عبارت ابطال‌شده؛ چراکه برای شنونده بدیهی است که گوینده، هنگام ادای این پاره‌گفت به وجود تقابلی میان وضعیت خود و تحصیل در رشته زبان‌شناسی قائل نبوده است. خواننده با درک وجود نداشتن تقابل در منظر گوینده، به دنبال تضمّنی مکالمه‌ای می‌گردد که به حفظ شرایط همکاری و تعاون منجر شود (اینکه «استاد شوخی کرده است»). پس می‌توان شرط تمهیدی را برای اجرای درست «افاده تقابلی» توسط «مگر» چنین بیان کرد:

شرط تمهیدی: وجود نداشتن تقابل از منظر گوینده، برای شنونده بدیهی نباشد.

باید در نظر داشت که بدیهی بودن وجود تقابل، مانعی برای اجرای این کنش نیست؛ برای مثال اگر کسی بگوید «مگر سیاه‌وسفید هم‌رنگ‌اند؟» باز هم وجود تقابل را افاده کرده است (هرچند وجود تقابل میان سیاه‌وسفید بدیهی است). تنها در صورتی کنش

1. infelicity
2. defective

افادهٔ تقابل انجام نخواهد شد که برای شنونده بدیهی باشد که از منظر گوینده، تقابلی در کار نیست. همچنین واضح است اگر ادای عبارتی، تلاش برای ایجاد تقابل به حساب نیاید، نمی‌توان آن را اجراکنندهٔ کنش افادهٔ تقابل دانست. برای مثال «بنابراین» را نمی‌توان اجراکنندهٔ کنش افادهٔ تقابل دانست، چراکه ادای آن تلاش برای افادهٔ تقابل محسوب نمی‌شود. بنابراین شرط ذاتی را می‌توان این‌طور صورت‌بندی کرد:

شرط ذاتی: گفتن عبارت باید تلاشی برای ایجاد تقابل میان دو پارهٔ سخن، یا سخن و مفروضات بافتی باشد.

در مورد شرط صداقت باید گفت از سویی این شرط هدف انتقادات بسیاری بوده و در بسیاری مدل‌های کنش‌گفتاری آن را کنار گذشته‌اند (گیز، ۱۹۹۵: ۶۳-۶۲). از سوی دیگر از منظر خودِ سرل نیز، اجرای غیرصادقانهٔ برخی کنش‌ها کنش را ابطال نمی‌کند؛ حتی اگر به فرض سلامی غیر صادقانه ادا شود، بازهم سلام محسوب می‌شود. برخلاف کنشی چون قول دادن که به گفتهٔ سرل، اگر عدم صداقت در آن محرز باشد، اصولاً قولی داده نشده، به نظر می‌رسد افادهٔ تقابل غیر صادقانه ابطال‌کنندهٔ این کنش نیست. اگر کسی بگوید «مگر من هزار بار به این موضوع نیندیشیده‌ام» و هیچ‌گاه به موضوع مورد بحث فکر نکرده باشد، بازهم کنش غیر مرکزی عبارت ابطال نخواهد شد.

۶- نتیجه

«مگر» که حاصل دستوری‌شدگی واژه‌ای با معنای قاموسی در ترکیب با نشانهٔ نفی است، در اغلب کاربردهای امروزی خود خصائص سرنمونی نقش‌نماهای گفتمانی را دارا است. «مگر» در متون فارسی میانه بیشتر در معنی «چه بسا، شاید، مبادا» به کار رفته اما در متون فارسی بعد از اسلام، طیف دیگری از معانی را نیز پذیرفته که حاکی از حرکت آن به سمت پذیرش معنایی تقابلی است. این طیف معانی در فارسی امروز محدودتر شده و اغلب کاربردهای امروزی این واژه حامل معنایی تقابلی‌اند و برخی از آنها کاربردی پذیرشی دارند. این مسئله با تحلیل تراگوت (۱۹۸۲، ۱۹۸۸) از تحوّل معنایی «while» و دستوری‌شدگی آن نیز سازگار است که مسیر «معنای گزاره‌ای < معنای متنی >» ((معنای بیانی)) را برای تحوّل معنایی پیشنهاد می‌دهد. با اتخاذ نظرگاه گرایس (۱۹۸۹) مبنی بر در نظر گرفتن برخی نقش‌نماهای گفتمانی به مثابهٔ تضمّن قراردادی و کنش‌گفتاری سطح بالاتر، می‌توان عبارات شامل «مگر» در فارسی امروز را دارای دو سطح دلالت متفاوت در نظر گرفت؛ نخست سطح مرکزی دلالت که به محتوای گزاره‌ای عبارت و تعیین شرایط صدق و کذب آن مرتبط است و دیگری، سطح

دوم دلالت که نشانگر تقابل عبارت حامل «مگر» با پاره‌ای دیگر از کلام، انتظارات گوینده یا گزاره‌ای مستخرج از بافت پیشین مکالمه است. «مگر» با افاده تقابل، به اجرای کنش گفتاری غیرمستقیم سطح مرکزی یاری می‌رساند. از میان شرایط تناسب، دو شرط تمهیدی و ذاتی در مورد کنش گفتاری غیر مرکزی اجرا شده به کمک «مگر» قابل طرح‌اند.

منابع

- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، ج ۱۴، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، نیلوفر.
- Aijmer, K. 2013. *Understanding pragmatic markers*. Edinburgh University Press.
- Austin, J. L. 1962. *How to do things with words*. Oxford university press
- Bach, K., & Harnish, R. M. 1979. *Linguistic communication and speech acts*. MIT Press.
- Blakemore, D. 1987. *Semantic constraints on relevance*. Oxford: Blackwell.
- Blakemore, D. 1992. *Understanding utterances*. Oxford: Blackwell.
- Blakemore, D. 2002. *Relevance and linguistic meaning: The semantics and pragmatics of discourse markers* (Vol. 99). Cambridge: Cambridge university press.
- Blakemore, D. 2006. Discourse markers. *The handbook of pragmatics*, 221-240.
- Bordería, S. P. 2006. A functional approach to the study of discourse markers. *Approaches to discourse particles*, 77-100.
- Brinton, L. J. 1996. *Pragmatic markers in English: Grammaticalization and discourse functions* (Vol. 19). Walter de Gruyter.
- Foolen, Ad, 1991. *Polyfunctionality and the semantics of adversative conjunctions*. *Multilingua* 10 (1/2), 79-92.
- Fraser, B. 1996. Pragmatic markers. *Pragmatics*, 6(2), 167-190.
- Geis, M. L. (1995). *Speech Acts and Conversational Interaction*. Cambridge: Cambridge University Press, 40 West 20th St., New York, NY 10011-4211..
- Grice, H. P. 1975. " Logic and conversation" In Cole, P., and Morgan, J.(Eds.). *Syntax & Semantics*, 3.
- Grice, H. P. 1989. *Studies in the Way of Words*. Harvard University Press.
- Hansen, Maj-Britt Mosegaard. 1998. *The function of discourse particle: A study with special reference to spoken Standard French*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins .
- Heine, B. 2013. On discourse markers: Grammaticalization, pragmaticalization, or something else?. *Linguistics*, 51(6), 1205-1247.
- Heine, B. 2018. Are there two different ways of approaching grammaticalization?. *New Trends on Grammaticalization and Language Change*. Amsterdam, Philadelphia: Benjamins, 23-54.

- Hopper, P. J., & Traugott, E. C. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge University Press.
- Ifantidou, E. 2001. *Evidentials and relevance* (Vol. 86). John Benjamins Publishing.
- Izutsu, M. N. 2008. Contrast, concessive, and corrective: Toward a comprehensive study of opposition relations. *Journal of Pragmatics*, 40(4), 646-675.
- Jucker, A. H., & Ziv, Y. (Eds.). 1998. *Discourse markers: Descriptions and theory* (Vol. 57). John Benjamins Publishing.
- König, E. (1986). Conditionals, concessive conditionals and concessives: Areas of contrast, overlap and neutralization. *On conditionals*, 229-246. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, R. 1971. If's, and's and but's about conjunction. In: Fillmore, C.J., Langendoen, D.T. (Eds.), *Studies in Linguistic Semantics*. Holt, Rinehart and Winston, New York, pp. 114-149
- Levinson, S. C. 1983. *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Partridge, E. (2006). *Origins: A short etymological dictionary of modern English*. Routledge.
- Redeker, G. 2006. Discourse markers as attentional cues at discourse transitions. *Approaches to discourse particles*, 1.
- Schourup, L. 1999. Discourse markers. *Lingua*, 107(3-4), 227-265.
- Searle, J. R., & Searle, J. R. 1969. *Speech acts: An essay in the philosophy of language* (Vol. 626). Cambridge: Cambridge university press.
- Searle, J. R. 1975. Indirect speech acts. In *Speech acts* (pp. 59-82). Brill.
- Traugott, E. C. 1982. From propositional to textual and expressive meanings: Some semantic-pragmatic aspects of grammaticalization. *Perspectives on historical linguistics*, 245-271.

TABLE OF CONTENTS

The Persian Light Verbs' Productivity	1
Mahdie Eshaghi and Gholamhosain Karimi Doustan	
Speech Rhythm Measures: Acoustic Cues for Speaker Identification	29
/ Homa Asadi and Batool Alinezhad	
Mukri Pronominal Clitics in Prepositional Phrase: An Optimality Theoretic	51
/ Ghader Allahweisiazar, Vahid Gholami, Sadegh Mohammadi and Omid Varzandeh	
Merge Position of Floating Quantifier "Hame" in Persian	77
Safa Sadeghi Ashrafi and Ali Darzi	
Possessor-Raising and Figure-Raising Constructions in Persian: a Distributed Morphology Analysis	101
/ Vida Sadrolmamaleki	
Pragmatic Aspects of Mægær ('unless'/'but') as a Discourse Marker in Persian	123
/ Shahin Shirzadi, Moahammad Amoozadeh, Seyyed Ali Kalantari and Vali Rezai	



Journal of Language Researches

ISSN: 1026-2288

Vol.12, No.2, Autumn & Winter 2021-2022

License Holder: Faculty of Letters and Humanities of the University of Tehran.

Managing Director: Professor Abol-Hasan Amin Moqaddasi

Editor-in-chief: Professor Gholamhossein Karimi-Doostan

Publisher: University of Tehran

Editorial Board:

Nicolas Sims-Williams (Professor, School of Oriental and African Studies)

Simin Karimi (Professor, University of Arizona) **Ali-Ashraf Sadeghi**

(Professor, University of Tehran) **Mohammad-Taghi Rashed Mohassel**

(Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies) **Yahya Modarresi**

Tehrani (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies)

Mahmoud Bijankhan (Professor, University of Tehran) **Hasan Reza'i**

Baghbidi (Professor, University of Tehran) **Mohammad Rasekh-Mahand**

(Professor, Bu-Ali Sina University) **Yadgar Karimi** (Associate Professor, University of Kurdistan)

Persian Editor:

English Editor: **Hamideh Marefat** (Professor of English Language University of Tehran)

Executive Manager: Moharram Bastani

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: 100,000 Rials

E-mail: Jolr@ut.ac.ir

According to Notice No. 90/3/11/30656, dated 2011-02-08, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Language Researches is ranked in the "Scientific-Research" category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir www.magiran.com www.isc.gov.ir www.ulrichsweb.com www.ut.ac.ir
--------------------	--

Journal of Language Researches

ISSN:1026-2288

Vol. 12, No. 2, Autumn & Winter, 2021-2022

جامعه‌شناسی زبان

- **The Persian Light Verbs' Productivity**
Mahdie Eshaghi and Gholamhosain Karimi Doustan

1
- **Speech Rhythm Measures: Acoustic Cues for Speaker Identification**
Homa Asadi and Batool Alinezhad

29
- **Mukri Pronominal Clitics in Prepositional Phrase: An Optimality Theoretic**
Ghader Allahweisiar, Vahid Gholami, Sadegh Mohammadi and Omid Varzandeh

51
- **Merge Position of Floating Quantifier "Hame" in Persian**
Safa Sadeghi Ashrafi and Ali Darzi

77
- **Possessor-Raising and Figure-Raising Constructions in Persian: a Distributed Morphology Analysis** / Vida Sadrolmameleki

101
- **Pragmatic Aspects of Mægær ('unless'/'but') as a Discourse Marker in Persian**
Shahin Shirzadi, Moahammad Amoozadeh, Seyyed Ali Kalantari and Vali Rezaei

123

روانشناسی زبان

معنی‌شناسی

واج‌شناسی

تحلیل کلام

روانشناسی زبان

جامعه‌شناسی زبان

معنی‌شناسی

معنی‌شناسی